امامت از دیدگاه عقل و نقل

فهرست مطالب

مقدمه
درس اول:کلیات
تبیین واژه‌ها
-1امامت
-2ولایت
اقسام ولایت
-1ولای منفی
-2ولای مثبت
درس دوم:ضرورت تعیین امام از طرف خداوند
-1نیاز فطری انسان به رهبری
-2حکمت خداوند
-3ضرورت حفظ مکتب و تبیین تعالیم بلند آن
-4تحقّق حاکمیت الهی
درس سوم:آیهٔ«خلافت»
محتوای اجمالی آیه
خلافت الهی
راز رسیدن به خلافت الهی
تداوم خلافت تا قیامت
درس چهارم:آیهٔ«امامت»
محتوای اجمالی آیه
تبیین واژه‌ها
مقصود از«امامت»در این آیه
درس پنجم:آیهٔ«اولی‌الامر»
تبیین واژه‌ها
-1اطاعت از خدا
-2اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله
-3اطاعت از اولی‌الامر
لزوم عصمت اولی‌الامر
«اولی‌الامر»چه کسانی‌اند؟
اولی‌الامر در روایات
درس ششم:آیهٔ«ولایت»
تبیین واژه‌ها
«زکات»
«ولی»و«ولایت»
درس هفتم:آیهٔ«تبلیغ»
محتوای اجمالی آیه
مقصود از«ما انزلَ الَیْکَ»

الف-پیام خاص مربوط به اهل کتاب
ب-پیام اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی
ج-پیام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام
شأن نزول آیۀ«تبلیغ»
درس هشتم:آیۀ«اکمال»
محتوای اجمالی آیه
مراد از«الیوم»
شأن نزول آیۀ«اکمال»
درس نهم:آیۀ«علم الکتاب»
محتوای اجمالی آیه
الف-شهادت خداوند
ب-شهادت عالم به کتاب
فضیلت«علمِ به کتاب»
درس دهم:آیۀ«بیّنه»
تبیین واژه‌ها
«بیّنه»
«یَتْلُوهُ»
«شاٰهِدٌ مِنْه»
نکات قابل توجه در آیه
«شاهد»در روایات
درس یازدهم:آیۀ«مباهله»
معنای«مباهله»
شأن نزول آیۀ«مباهله»
نکات قابل توجه آیۀ مباهله
بررسی یك شبهه
درس دوازدهم:آیۀ«تطهیر»
تبیین واژه‌ها
«یُرِیدُ اللّٰهُ»
«رجس»
«اهل‌البیت»
کیفیت دلالت آیه بر عصمت اهل‌البیت علیهم السلام
ارتباط آیۀ«تطهیر»با آیات قبل و بعد
درس سیزدهم:آیۀ«مودّت»
منظور از«قُربیٰ»
الف-رابطۀ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله
ب-قرب الهی
ج-محبّت مردم نسبت به نزدیکان خود
د-محبّت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله
درس چهاردهم:آیۀ«شهادت»
تبیین واژه‌ها

«وسط»
«شهادت»
«امّت وسط»
رابطهٔ میان«شهادت»و«امّت وسط»
الف-میانه‌روی و اعتدال
ب-شهادت اولیای الهی بر حقیقت اعمال
«امّت وسط»و«شهداء»در روایات
درس پانزدهم:آیهٔ«رؤیت اعمال»
محتوای اجمالی آیه
نکات قابل توجه در آیه
-1«رؤیت»
-2زمان«رؤیت»
-3آنچه دیده می‌شود
-4«مؤمنون»کیانند؟
درس شانزدهم:حدیث«ثَقَلین»
معرفی اجمالی حدیث
تبیین واژه‌ها
ثَقَلَین
تمسّك
عترت
دلالت حدیث
-1حقیقت تمسّك به قرآن و عترت علیهم السلام
-2اثبات عصمتِ عترت علیهم السلام
-3عترت چه کسانی‌اند؟
-4تفکیك ناپذیری قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر

پدیدآورنده :
مترجم / مصحح :
ناشر : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، اد
محل نشر : تهران - ایران
سال نشر : 0
تعداد جلد : 0
صفحات : 0
قطع : نامشخص
زبان :

مقدمه
11

مقدمه

عقاید و اندیشه‌های بنیادی اسلام که از آنها به‌عنوان اصول عقاید یاد می‌شود پایه و اساس آیین حیاتبخش اسلام را تشکیل می‌دهند و در شکل‌گیری رفتار مسلمانان اثر می‌گذارند،زیرا به‌طور کلّی رفتار انسانها-خودآگاه یا ناخودآگاه-تحت تأثیر اصول عقاید و به‌عبارت دیگر،جهان‌بینی قرار دارد.

از این رو،برای استقرار و تثبیت نظام ارزشی و رفتاری اسلام،باید مبانی عقیدتی آن مورد بررسی قرار گیرد.

اگر دین را به درختی تناور و بارور،تشبیه کنیم،مبانی عقیدتی،به مثابه ریشه‌های آن هستند.این ریشه‌ها باید در پرتو چراغ عقل،در اعماق قلب انسان پابرجا گردد تا میوه‌های شیرین و گوارا (اعمال صالح)به بارآید و سعادت و خوشبختی انسان در دو جهان تأمین شود.

از آنجا که خدای متعال،ما را به نیروی عقل و اندیشه،مجهز ساخته،باید در نظام آفرینش،تأمّل و تدبّر کنیم تا به حکمت خداوند پی‌ببریم.از این رو،تحقیق و شناخت مبانی عقیدتی و دقت در محتوای دعوت پیامبران و توجه به معجزات آنان،باید به کمك عقل انجام گیرد.تقلید از دیگران بدون سنجش عقلی،در مورد عقاید،محکوم است.

دانشمندان اسلامی،از نخستین سالهای ظهور اسلام،به تبیین عقاید اسلامی پرداخته

12و کتابهایی در علم کلام،در سطوح مختلف،به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند و در اختیار همگان قرار داده‌اند.به تناسب مسائلی که در هر عصر،مطرح بود،در میان اغلب فرقه‌های اسلامی،متکلمان نامدار و مشهور،ظهور کرده و به بحث و بررسی مسائل کلامی پرداختند.کتاب و آثار برجای مانده از آن بزرگان،با آنکه از نظر محتوا غنی و سودمند است،اما چون مطالب آنها دسته‌بندی و کلاسیك و متناسب با نیازهای فکری عصر جدید و نسل جدید نیست،در امر آموزش کلاسیك بخوبی نمی‌توان از آنها بهره گرفت.

از این رو،تهیه و تدوین کتابهایی متناسب با پیشرفت علوم و نیازهای فکری نسل جوان،امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

کتاب حاضر،در راستای همین هدف،تهیه و تدوین گردیده و سعی شده تا مطالب آن متناسب با سطح افکار و نیازهای فکری و عقیدتی برادران عزیز پاسدار باشد.

امید است این اثر،در ارتقای بینش اسلامی و توحیدی شما برادران عزیز و ارجمند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،سودمند و ثمربخش باشد و عزم شما را در پاسداری از اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله و ارزشهای والای انقلاب اسلامی،بیش از پیش،جزم کند.

ان‌شاءاللّٰه.

معاونت متون آموزشی و کمك‌آموزشی

مرکز تحقیقات اسلامی

13

درس اول:کلیات

درس اول:کلیات
13

درس اول:کلیات

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

«امامت»از اصول قطعی و از مباحث عمده و زیربنایی عقاید و معارف دینی به‌حساب می‌آید.آیات و روایات بسیاری نشانگر اهمیّت و ارزش والای این اصل است.

در برخی از روایات،از آن به‌عنوان«اساس اسلام و شاخهٔ سربلند آن»یادگردیده و در برخی دیگر،مردن بدون معرفت امام،از نوع مرگ جاهلیت شمرده شده است.

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«اِنّ الْاِمٰامَةَ زمٰامُ الدّيٖنِ وَ نِظٰامُ الْمُسْلِميٖنَ وَ صَلاٰحُ الدّنْيٰا وَ عِزّالْمُؤْمِنيٖنَ،اِنّ الْاِمٰامَةَ أُسُّ الْإِسْلاٰمِ النّامِي وَ فَرْعُهُ السّامِي» [1]

امامت،مهار دین و مایهٔ نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است.امامت،اساس و ریشهٔ اسلام بالنده و شاخهٔ سربلند آن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌فرمایند:

«مَنْ مٰاتَ لاٰ يَعْرِفُ امٰامَهُ مٰاتَ مِيْتَةً جٰاهِلِيّةً» [2]

کسی که بمیرد در حالیکه امامش را نمی‌شناسد،به مرگ جاهلیت مرده است.

برای شناخت بهتر و بیشتر مسألهٔ امامت،بررسی آن را در آیات و روایات پی می‌گیریم.ابتدا به تبیین واژه‌های امامت و ولایت می‌پردازیم:

1) -اصول کافی،یعقوب کلینی،ج 1،ص 155.

2) -همان،ص 308.

14

1-امامت

1-امامت
14

1-امامت

«امامت»در لغت،از مادهٔ«اَمّ»(به‌معنای قصد و آهنگ به‌سوی هدفی معین) گرفته شده و به‌معنای هر چیزی است که انسان به آن توجه کند و مقصود و پیشوای او واقع شود. [1] خواه

انسانی باشد که دیگران به گفتار و کردار او اقتدا نمایند یا کتابی که به دستورات آن عمل شود یا غیر آن؛و چه آنکه رهبری و پیشوایی او در مسیر حق و صراط مستقیم باشد یا در مسیر باطل و گمراهی.[2] در قرآن کریم،لفظ«امام»در همهٔ موارد مزبور به کار برده شده است.[3]
اما در اصطلاح دینی،امامت به‌معنای«ریاست عمومی در امور دینی و دنیایی است»[4] و امام به کسی گفته می‌شود که به جانشینی ازسوی پیامبر صلی الله علیه و آله،این ریاست را به‌عهده می‌گیرد.

-2ولایت

1) - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،حسن مصطفوی.
2) - لسان العرب والمفردات فی غریب القرآن.
3) -در آیهٔ 73 سورهٔ انبیاء،به پیشوای حق،آیهٔ 41 سورهٔ قصص،به پیشوای باطل،و در آیهٔ 17 سورهٔ هود،به تورات اطلاق شده و در آیهٔ 79 سورهٔ حجر،به راه،امام گفته شده است.
4) - الالفین،علاّمه حلّی،ص 2،چاپ نجف.

-2ولایت

-2ولایت

«ولایت»از ریشهٔ«ولی»است و معنی اصلی این ریشه«قرب و نزدیکی»است.[1] و برای هر نوع نزدیك بودن چه از نظر مکانی،خویشاوندی،دوستی،یاری‌رسانی و یا از جهت‌دینی و اعتقادی میان دو فرد یا دو چیز به کار رفته است.[2]
ابن اثیر در معنای«ولی»می‌گوید:«ولی»از اسمای خداوند متعال،به‌معنای ناصر و یاور است و گفته شده که به‌معنای متولّی و عهده‌دار امور عالم می‌باشد که همهٔ هستی قائم به‌وجود اوست.از جمله اسمای خداوند«والی»است؛یعنی،او مالك همهٔ هستی و تصرف کنندهٔ در آنهاست.او سپس می‌گوید:گویا معنای«ولایت»با تدبیر،قدرت و انجام کار

1) - معجم مقاییس اللّغة،احمد بن فارس بن زکریّا.
2) -المفردات.

15همراه است و به‌کسی که این شروط در او جمع نباشد،«والی»گفته نمی‌شود.[1]
با توجه به آنچه در مورد ریشهٔ اصلی معنای«ولایت»(قرب و نزدیکی) ذکر شد،این نکته روشن می‌گردد که«ولایت»معنایی دارد که تمامی مصادیقش را شامل می‌شود؛ زیرا گاهی از رابطه و خویشاوندی میان دو نفر-که آنان را به یکدیگر نزدیك کرده-و یا از پیوند دوستی و صحبت میان دو فرد یا دو گروه و ملت-که بر اساس آن به هم نزدیکند-و یا از عهده‌دار شدن سرپرستی و تدبیر امور فرزند از سوی پدر و قیّم او-که نوعی قرب و نزدیکی میان آنهاست-به عنوان«ولایت»یاد می‌شود.همچنان که رهبری و سرپرستی یك جامعه و عهده‌دار شدن اداره و تدبیر امور آنان از سوی یك فرد نیز نوعی دیگر از رابطه و نزدیکی میان فرد و جامعه است که به‌عنوان«ولایت»نامیده می‌شود و چه‌بسا، این نوع ارتباط دوستی،یاری و همکاری میان دو طرف را نیز به‌همراه داشته باشد.[2]
با توجه به مصداق‌ها و موارد کاربرد کلمهٔ«ولی»و«ولایت»در قرآن و روایات،دو معنا برای ولایت بیش از همه به چشم می‌خورد که عبارتند از:

-1 یاری و دوستی
-2 سرپرستی،رهبری و تدبیر امور.[3]

اقسام ولایت [4]

1) -النّهایة،ابن‌اثیر،ج 5،ص 227.
2) -اقتباس از:الامامة والولایة فی القرآن الکریم،علی‌اکبر موسوی یزدی و دیگران،ص 58.
3) -المفردات؛المنجد؛مجمع‌البحرین،فخرالدین طریحی.

اقسام ولایت

اقسام ولایت [1]

در یك تقسیم کلی،ولایت به دو نوع تقسیم می‌گردد:1-ولای منفی؛2-ولای مثبت.

-1ولای منفی

1) -مطالب این بخش از کتاب ولاءها و ولایت‌ها،اثر شهید مرتضی مطهری،ص 9-60 اقتباس گردیده است.

-1ولای منفی

-1ولای منفی

آن است‌که مسلمانان موظف‌به نپذیرفتن‌آن هستند؛مانند:ولایت شیطان،طاغوت و کفّار.

-2ولای مثبت

-2ولای مثبت

-2ولای مثبت

آن است که مسلمانان دعوت شده‌اند تا بدان اعتقاد و پذیرش داشته باشند و نسبت به آن اهتمام ورزند که این خود بر دو قسم است:16

الف-ولای اثباتی عام:

یعنی،دوستی و احساس مسؤولیت هر مسلمان در برابر مسلمانان دیگر به اینکه خود و آنان را اعضای یك پیکره بداند.امر به معروف و نهی از منکر از وظایفی است که از این احساس ناشی می‌شود.قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناٰتِ بَعْضُهُمْ اوْلِیاٰءُ بَعْضٍ یَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر» [1]

مردان و زنان مؤمن،بعضی از آنها ولی و دوست بعضی دیگرند،یکدیگر را به معروف امر می‌نمایند و از منکر باز می‌دارند.

ب-ولای اثباتی خاص:

یعنی ولای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد سفارش آن حضرت است.این نوع ولایت به چهار قسم تقسیم می‌گردد:

-1ولای محبت: یعنی مردم باید نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که از نزدیکان آن حضرت‌اند،محبت و عشق بورزند.قرآن می‌فرماید:

«قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» [2]

بگو:از شما درخواست مزدی بر رسالت ندارم،جز آنکه نسبت به نزدیکانم محبت بورزید.

زمخشری نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مٰاتَ عَلىٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مٰاتَ شَهِيداً؛اَلاٰ وَ مَنْ مٰاتَ عَلىٰ حُبِّ آلِ مُحمّدٍ مٰاتَ مَغْفُوراً لَهُ؛اَلاٰ وَ مَنْ مٰاتَ عَلىٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مٰاتَ تٰائِباً؛اَلاٰ وَ مَنْ مٰاتَ عَلىٰ حُبِّ آلِ مُحمّدٍ مٰاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمٰانِ» [3]

هر کس بر دوستی آل محمد علیهم السلام بمیرد،شهید مرده است؛آگاه باشید که هر کس بر دوستی آل‌محمد بمیرد،آمرزیده مرده است؛بدانید که هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد،همانند

1) -توبه (9)،آیهٔ 71.

2) -شوری (42)،آیهٔ 23.

3) -الکشاف،زمخشری،ج 3،ص 467.

17توبه کننده مرده است؛بهوش باشید که هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد،مؤمن و با ایمان کامل مرده است.

-2ولای پیشوایی دینی: یعنی امامان معصوم علیهم السلام باید الگوهای عملی انسان‌ها در زندگی قرار گیرند؛به‌این معنا که آنها دارای مقام مرجعیت دینی بوده و کردار و گفتارشان میزان و معیار تشخیص حق از باطل است و مردم باید آنها را در همهٔ امور،امام و پیشوای خود قرار دهند.حدیث معروف ثقلین ناظر به تشریع چنین منصبی برای ائمّهٔ معصوم علیهم السلام است.پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید:

من در بین شما دو چیز گرانبها و وزین باقی می‌گذارم:کتاب خدا و اهل‌بیتم را؛آنها از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.بر آنها پیشی نگیرید و از آنان عقب نمانید که گمراه می‌شوید و در صدد یاد دادن به آنان نباشید؛زیرا که از شما داناترند. [1]

-3ولای رهبری اجتماعی: یعنی،حق حاکمیت سیاسی،اجتماعی و تدبیر و ادارهٔ همهٔ شؤون جامعه،مخصوص امامان معصوم علیهم السلام است و هرگاه دیگران در این منصب قرار گیرند،غاصب شمرده می‌شوند.قرآن مجید در بیان این ولایت می‌فرماید:

«إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ» [2]

ولی و سرپرست شما خدا و رسول اوست و آنان که ایمان آورده‌اند؛آنان که نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌دهند،در حالی‌که در رکوعند.

-4ولای تصرّف یا ولای تکوینی: در این نوع ولایت،ولیّ با اذن الهی،توانایی تصرف در طبیعت یا بخشی از آن را دارد و مصداق کامل آن امامان معصوم علیهم السلام هستند.

آنان در اثر قرب و رابطهٔ با خداوند و شکوفا نمودن مجموعهٔ استعدادهای بالقوّهٔ خویش، دارای ولایت تامه هستند و از اقتدار و نیروی خاص معنوی برخوردارند و با اجازهٔ خداوند،بر نظام تکوین مسلّط می‌باشند.

معجزات و خوارق عاداتی که در طول زندگی امامان معصوم علیهم السلام از آنها سرزده،دلیل

1) -احقاق الحق،تستری،ج 9،ص 309.
2) -مائده (5)،آیهٔ 55.

18دارا بودن چنین ولایتی توسط آنان می‌باشد.این نوع ولایت،برتر و عالی‌تر از سایر اقسام ولایت است؛زیرا قلمرو آن از مرحلهٔ تشریع فراتر رفته و در عالم تکوین اثر می‌گذارد.

شهید مطهری در تبیین ولایت تکوینی می‌نویسد:

نظریهٔ ولایت تکوینی از يك طرف،مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به‌نام انسان در روی زمین پدید آمده است...و از طرف دیگر،مربوط است به رابطهٔ این موجود با خدا.مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی نایل می‌گردد.و اثر وصول به‌مقام قرب-البته در مراحل عالی آن-این است که معنویت انسانی،که خود حقیقت و واقعیتی است،در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت،قافله‌سالار معنویات،مسلّط بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجّت زمان می‌شود.زمین هیچ‌گاه از ولیّی که حامل چنین معنویّتی باشد و به‌عبارت دیگر،از انسان کامل،خالی نیست.

از نظر شیعه،مسألهٔ ولایت از سه جهت مطرح است:

اول،از جهت سیاسی،اعتقاد به اینکه شایسته‌ترین فرد برای زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله،حضرت علی علیه السلام بوده که از سوی خداوند برای این مقام تعیین گردیده است.

دوم،اعتقاد به مرجعیت دینی ائمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه ایشان در بیان احکام معصومند.

سوم،از نظر معنوی و باطنی؛شیعه معتقد است که در هر زمان،يك انسان کامل وجود دارد که بر جهان و انسان نفوذ دارد و بر ارواح و نفوس و قلوب ناظر است و دارای نوعی تسلّط تکوینی بر جهان و انسان می‌باشد؛و به این اعتبار،نام او«حجّت»است.[1]

1) -ولاءها و ولایت‌ها،شهید مرتضی مطهری،ص 60-61.

19خلاصه

-1«امامت»در لغت،به‌معنای رهبری و پیشوایی و در اصطلاح،به‌معنای ریاست عمومی در امور دین و دنیاست و امام به کسی گفته می‌شود که به جانشینی از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،این ریاست را به‌عهده می‌گیرد.

-2ریشه و معنای اصلی«ولایت»،قرب و نزدیکی است،و به‌تناسب آن،برای هر نوع نزدیکی میان دو فرد یا دو چیز به کار رفته است.

-3شرط اصلی در تحقّق مفهوم«نبوّت»و«رسالت»،گرفتن خبر و پیام به‌صورت وحی از سوی خداوند است،در حالی‌که در«ولایت»فقط جهت پیشوایی و رهبری در مفهوم آن لحاظ شده و پیك وحی بر امام نازل نمی‌شود.

-4«ولای منفی»آن است که مسلمانان موظّف به نپذیرفتن آن هستند؛مانند،ولایت شیطان، طاغوت و کفّار.«ولای مثبت»آن است که مسلمانان باید آن را بپذیرند.این ولایت بر دو نوع است:

الف-ولای اثباتی عام؛یعنی،دوستی و احساس مسؤولیت هر مسلمان در برابر مسلمان دیگر.

ب-ولای اثباتی خاص؛یعنی ولای اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام،که بر چهار قسم است:1-ولای محبّت؛2-ولای امامت و پیشوایی؛3-ولای زعامت و رهبری؛4-ولای تصرّف یا ولای تکوینی.

20پرسش

-1سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینهٔ ضرورت شناخت امام را بنویسید.

-2«امامت»از نظر لغت و اصطلاح به چه معنایی است؟

-3معنای اصلی ریشه ولایت چیست و با توجه به مصادیق آن،در چه معنایی بیشتر به‌کار برده

شده است؟

-4تفاوت نبوّت و رسالت،با ولایت و امامت درچیست؟

-5ولای اثباتی خاص یعنی چه و اقسام آن کدام است؟

21

درس دوم:ضرورت تعیین امام از طرف خداوند

درس دوم:ضرورت تعیین امام از طرف خداوند
21

درس دوم:ضرورت تعیین امام از طرف خداوند

مسألۀ نیاز جامعه به سرپرست و امام و کیفیت انتخاب آن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از مباحث عمده و زیربنایی در بحث امامت است.براساس دیدگاه شیعه،تعیین و نصب امام،باید از سوی خدا انجام گیرد و کسی دیگر حق دخالت در این مهم را ندارد.خداوند نیز امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام را به امامت انتخاب و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم معرفی کرده‌است.اکنون به ذکر دلایل اثبات اصل«ضرورت تعیین امام ازسوی خداوند»می‌پردازیم:

-1نیاز فطری انسان به رهبری

-1نیاز فطری انسان به رهبری

-1نیاز فطری انسان به رهبری

همان‌گونه که طبیعت آفرینش انسان اقتضای وجود قوّۀ عقل و تدبیر در درون هر فردی را دارد تا به‌عنوان حاکم و هدایتگر اعمال او،نقش رهبری در درون انسان را بر عهده گیرد.نیاز جامعۀ بشری نیز به رهبری،ضروری است.و از آنجا که اسلام دینی الهی و مطابق با نیازهای واقعی انسان می‌باشد،باید به این نیاز نیز پاسخ گوید و دقیقاً به همین دلیل،خداوند متعال برای جامعه امامانی را قرار داده است.

در اینجا،به ذکر بخشی از مناظره‌ای می‌پردازیم که میان هشام بن حکم،یکی از شاگردان برجسته و مورد توجه امام صادق علیه السلام،با عمرو بن عبید در زمینۀ«ضرورت معرفی امام از سوی خداوند»انجام گرفته و امام علیه السلام با این بیان که«آنچه تو گفتی در صُحُف ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام آمده،»سخنان هشام را مورد تأیید قرار داده است.

هشام می‌گوید:به عمرو بن عبید گفتم:

ای مرد دانشمند،من مردی غریبم.اجازه می‌دهی مسأله‌ای بپرسم؟

22گفت:آری.

- آیا چشم داری؟

- فرزندم،این چه سؤالی است؟ چیزی را که می‌بینی،چگونه از آن می‌پرسی؟

- سؤال من همین‌طور است.

- فرزندم،بپرس هر چند پرسشت احمقانه است.

- آیا چشم داری؟

-بلی.

-با آن چه می‌کنی؟

- رنگها و اشخاص را با آن می‌بینم.

-بینی داری؟

- آری.
-با آن چه می‌کنی؟
-با آن بوها را استشمام می کنم.
- آیا دهان و زبان داری؟
- آری.
-با آن چه می کنی.
-با آن مزه‌ها را می‌چشم.
- گوش داری؟
- آری.
-با آن چه می‌کنی؟
-با آن صداها را می‌شنوم.
- آیا قلب (قوّۀ ادراك) داری؟
- آری.
-با آن چه می‌کنی؟
-با آن،هر چه بر اعضا و حواسم وارد شود،تشخیص می‌دهم.
-23با وجود این اعضا و جوارح،از قلب بی‌نیاز نیستی؟
- نه.
چه نیازی به قلب داری،درحالی‌که اعضا و جوارحت صحیح و سالم هستند؟
- فرزندم،هرگاه اعضای بدن و حواس آن در چیزی که می‌بوید یا می‌بیند یا می‌چشد یا می‌شنود،شك و تردید کند،آن را به قلب ارجاع می‌دهد تا یقین نماید و شك و تردیدش برطرف شود.
- پس خدا،دل و قلب را برای رفع تردید و اشتباه اعضا و حواس گذاشته است؟
- آری.
- پس وجود قلب در بدن انسان ضروری و لازم است و اگر نباشد برای اعضا و حواس یقین حاصل نمی‌شود؟
- آری.
- ای ابا مروان (کنیۀ عمرو بن عبید)،خدای تبارك و تعالی اعضا و جوارح تو را به حال خود رها نکرده و برای آنها امامی قرار داده تا صحیح را تشخیص دهد و به‌وسیلۀ آن،شك و تردیدش را به یقین برساند،چگونه این همه انسانها را در سرگردانی و تردید و اختلاف وامی‌گذارد و برای آنها امامی را که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند، قرار نداده است؟
هشام می‌گوید:او ساکت شد و به من جوابی نداد.سپس به من توجه کرد و گفت:...
«تو همان هشامی.»مرا در آغوش کشید و در جای خود نشانید و تا من آنجا بودم،سخنی نگفت. [1]

-2حکمت خداوند

1) -اصول کافی،ج 1،ص 129.

-2حکمت خداوند

-2حکمت خداوند

با نگاهی به تاریخ گذشتۀ انسان،این اصل را به روشنی درمی‌یابیم که هیچ دوره‌ای از تاریخ بشریت از آغاز تاکنون نبوده که جامعه‌ای تشکیل شده باشد و بدون وجود رهبری
24و یا حکومت توانسته باشد مدت مدیدی ادامۀ حیات داده و یا به پیشرفت‌های مادی و معنوی قابل ملاحظه‌ای نائل شده باشد؛زیرا اجرای قانون در سطح جامعه،برقراری امنیت داخلی،جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد نظم عمومی،دفاع در برابر تجاوز خارجی،دریافت درآمدهای عمومی و صرف آن در نیازهای ضروری و سامان‌یافتن امور اقتصادی،تأمین و گسترش عدالت اجتماعی و خلاصه،اصلاح،پیشرفت و ادارۀ امور مادی و معنوی جامعۀ انسانی نیاز به مجموعه‌ای از دستگاه‌ها و نهادها به نام «حکومت»یا«دولت»دارد که در رأس آن،باید حاکم و رهبری مدیر،مدبّر،هوشمند، شجاع،آگاه و مقتدر باشد.این موضوع اختصاص به گروه و زمان خاصی ندارد،بلکه همۀ اجتماعات بشری در همۀ زمانها،احتیاج به چنین تشکیلات حکومتی و رهبری دارند که ادارۀ امور جامعه را بر عهده گیرد تا آن جامعه بتواند به حیات خود ادامه دهد.
از این رو،همان‌گونه که خداوند براساس حکمت خود،با آفرینش جهان و تسخیر آن برای انسان،تمام نیازهای مادی و وسایل رشد انسان را فراهم ساخته و نیز با فرستادن پیامبران،همراه با قانون و کتاب آسمانی،اسباب رسیدن او را به کمال حقیقی و سعادت واقعی آماده کرده،همچنین حکمت او اقتضا می‌کند که برای تداوم رهبری و ادارۀ صحیح جامعۀ بشری،پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و اجرای کامل و دقیق قوانین حیاتبخش اسلام در همۀ ابعاد آن،به این نیاز عمومی و همیشگی جامعه پاسخ گوید و«امام و حاکم»جامعۀ اسلامی را خود معرفی کند.شیعه معتقد است که خداوند به مقتضای حکمتِ خود عمل کرده و رهبرانی را برای جامعۀ اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی نموده است.
فضل بن شاذان نیشابوری نقل کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در جواب این سؤال که چرا«اولی‌الامر»قرار داده شده و مردم بر اطاعت آنان مأمور شده‌اند،فرمودند:علتهای بسیاری دارد؛از جمله؛
«اَنّا لا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لاٰ مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقَوْا وَ عٰاشُوا الاّ بِقَيّمٍ وَ رَئيسٍ وَ لِمٰا لابُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فى امْرِ الدّينِ وَالدُّنْيٰا فَلَمْ يَجُزْ في حِكْمَةِ الْحَكيمِ انْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمّٰا يَعْلَمُ انَّهُ لابُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لاٰ قِوٰامَ لَهُمْ الاّٰ بِهِ فَيُقٰاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يُقَسِّمُونَ بِهِ فَيْئَهُمْ
25 وَ يُقيمُ لَهُمْ جُمْعَتَهُمْ وَ جَمٰاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعَ ظٰالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ» [1]
ما هیچ فرقه‌ای از فرقه‌ها و ملتی از ملت‌ها را نمی‌یابیم که باقی‌مانده باشند و زندگی کنند، مگر با وجود رئیس و زمامداری؛زیرا مردم برای کار دین و دنیای خویش ناگزیر به او نیازمندند.پس در حکمت خدای حکیم،جایز نبود که مردم را واگذارد و به حکومت توجه نکند،درصورتی‌که می‌داند این چیزی است که مردم چاره‌ای از آن ندارند و جامعه پا بر جا نمی‌ماند،مگر در سایۀ آن تا با رهبری او با دشمنان خود بجنگند و درآمد عمومی را تقسیم کنند و نماز جمعه و جماعت را برای آنان اقامه کند و شرّ ظالم را از مظلوم دفع نماید.

-3ضرورت حفظ مکتب و تبیین تعالیم بلند آن

1) -بحارالانوار،علامه مجلسی،ج 6،ص 60.

-3ضرورت حفظ مکتب و تبیین تعالیم بلند آن

-3ضرورت حفظ مکتب و تبیین تعالیم بلند آن

احکام و آیات الهی،که از سوی خداوند نازل شده،نیاز به توضیح،تبیین و روشنگری پیامبر صلی الله علیه و آله،به‌عنوان کارشناس و متخصّص آن دارد.از این رو،خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَ انْزَلْنٰا الَیْكَ الذِّكْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاس مٰا نُزّلَ الَیْهِمْ» [1]

ما ذکر (قرآن) را به‌سوی تو فرستادیم تا آنچه را برای مردم نازل شده،بیان کنی.

با توجه به اینکه اسلام دینی است که تا روز قیامت باقی است و خطر پیدایش تحریف‌ها و ظهور بدعت‌ها در دین از سوی دشمنان،مغرضان و فرصت‌طلبان نیز وجود دارد،از این رو،وجود کارشناسانی متخصّص که تربیت یافتهٔ مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث علوم او بوده و علم دین را از سرچشمهٔ آن دریافت کرده باشند،لازم است تا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله احکام را تبیین و معارف بلند آن را تشریح نمایند و با تحریف‌ها و بدعت‌ها مقابله کنند.معرفی چنین کسانی به‌عنوان کارشناس و متخصّص علم دین و پاسدار حریم مکتب،باید ازسوی خداوند انجام گیرد و نبود آن نشانهٔ نقص در دین و موجب نابودی آن خواهد بود.حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

1) -نحل (16)،آیهٔ 44.

26 «وَ مِنْهٰا انَّهُ لَوْ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ امٰاماً قَیّماً امیناً حٰافِظاً مُسْتَوْدِعاً لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَ ذَهَبَ الدّینُ وَ غُیّرَتِ السُّنَّةُ وَالْاحْكٰامُ وَ لَزٰادَ فیهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبّهُوا ذٰلِكَ عَلَی الْمُسْلِمینَ.لِانّٰا قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصینَ مُحْتٰاجینَ غَیْرَ كٰاملینَ مَعَ اخْتِلاٰفِهِمْ وَاخْتِلاٰفِ اهْوٰائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ انْحٰائِهِمْ،فَلَوْلَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ قَیّماً حٰافِظاً لِمٰا جٰاءَ بِهِ الرَّسُولُ لَفَسَدُوا عَلَی نَحْوِ مٰا بَیَّنّٰا وَ غُیّرَتِ الشَّرٰائِعُ وَالسُّنَنُ وَالْاحْكٰامُ وَالْایمٰانُ وَ كٰانَ فی ذٰلِكَ فَسٰادُ الْخَلْقِ اجْمَعینَ» [1]

از جمله دلایل لزوم تعیین«اولی‌الامر»آن است که اگر خداوند امامی که متصدّی،امین، نگهبان و نگهدارندهٔ (دین)باشد،تعیین نکند،مکتب مندرس می‌شود و دین از بین می‌رود و سنّت و احکام الهی دگرگون می‌گردد،بدعت گذاران بر آن می‌افزایند و بی‌دینان از آن می‌کاهند و آن را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند؛زیرا ما دریافته‌ایم که مردم کامل نبوده و دچار کمبود و نیازمند (علم و آگاهی)اند،علاوه بر آنکه آنان به‌صورت‌های گوناگون بوده، خواسته‌هایشان متفاوت است و مقاصد مختلفی دارند.پس اگر خداوند برای مردم سرپرستی قرار ندهد که حافظ چیزی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده،-چنان‌که بیان کردیم - آنان دچار فساد می‌گردند و اساس شریعت،مکتب،سنّت‌ها،و احکام الهی و ایمان دچار تغییر و دگرگونی می‌شود و این موجب تباهی تمام خلق می‌گردد.

-4تحقّق حاکمیت الهی

1) -بحارالانوار،ج 6،ص 60.

-4تحقّق حاکمیت الهی

-4تحقّق حاکمیت الهی

از دیدگاه اسلام،حق حکومت و حاکمیّت فقط متعلق به خداست؛زیرا تمام شؤون نفس انسان از او سرچشمه گرفته و مالك حقیقی و«ولیّ»واقعی اوست.بنابراین،لازمۀ اعتقاد به«توحید خالقیت و مالکیت»،پذیرش«توحید حاکمیت»خداوند است و انسان باید تنها در برابر خدا تسلیم باشد و از او اطاعت کند.پیروی از دستورات پیامبران علیهم السلام نیز به‌عنوان مجریان احکام خدا و با اذن او در واقع،اطاعت از خداوند است.

از این رو،با توجه به آنکه از یك‌سو،ضرورت اجرای قوانین اسلامی و تداوم حاکمیت الهی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی بوده و از سوی دیگر،فقط کسانی می‌توانند در

27طول ولایت خداوند بر بندگانش«ولایت»داشته باشند و در مال و جان مردم تصرّف کنند که مجری احکام و قوانین الهی باشند و از طرف خداوند در این مقام،قرار داده شده باشند،بنابراین لازم است این افراد مجریانی امین و آگاه باشند.

بنابر اعتقاد شیعه،اطاعت و ولایت ائمّۀ معصوم علیهم السلام در همین راستا از جانب خداوند بر مردم واجب شده است و این اطاعت همان اطاعت الهی است.

28

30پرسش

-1دلیل«فطرت»را بر لزوم معرفی امام از سوی خداوند توضیح دهید.

-2استدلال هشام بن حکم را بر ضرورت تعیین امام از سوی خداوند بیان کنید.

-3چگونه حکمت خداوند اقتضای لزوم معرفی امام از سوی خداوند را دارد؟

-4نقش امام در مقابله با بدعت‌ها و تحریف‌ها را با استفاده از سخنان امام رضا علیه السلام تشریح کنید.

-5«توحید حاکمیت»و انحصار«ولایت»در خداوند،چگونه دلیل بر لزوم معرفی امام از سوی خداوند است؟

31

درس سوم:آیۀ«خلافت»

درس سوم:آیۀ«خلافت»
31

درس سوم:آیۀ«خلافت»

«وَ اِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ اِنّی جٰاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِيفَةً قٰالُوا اَتَجْعَلُ فِيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فِيهٰا وَ يَسْفِكُ الدِّمٰاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قٰالَ اِنّی اَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمٰاءَ كُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلاٰئِكَةِ فَقٰالَ اَنْبِئُونی بِاَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ قٰالُوا سُبْحٰانَكَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا اِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قٰالَ يٰا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ فَلَمّٰا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ قٰالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنّی اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»
1

و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت:من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد،گفتند:آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند،در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم؟ فرمود:من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.سپس علم همۀ اسما را به آدم آموخت،آنگاه آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود:اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را برشمارید.فرشتگان عرض کردند:تو منزهی،ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای،نمی‌دانیم.تو دانا و حکیمی.فرمود:ای آدم،آنان را از اسمایشان آگاه کن.هنگامی که آنها را آگاه کرد،خداوند فرمود:نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنچه را که شما آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید.

1) -بقره (2)،آیات 30-33.

32

محتوای اجمالی آیه

محتوای اجمالی آیه
32

محتوای اجمالی آیه

آیات شریفۀ مزبور ابتدا با اشاره به آفرینش حضرت آدم علیه السلام،راز برتری او و برگزیدنش را به مقام خلافت،که همان تعلیم اسما باشد،برشمرده و با اثبات عدم آگاهی فرشتگان از آنچه آدم علیه السلام به آن علم پیدا کرده،حجّت را بر آنان تمام نموده،حکمت و علم الهی را نسبت به اسرار آفرینش و موجودات به اثبات رسانده است.

آنچه لازم است مورد بررسی قرار گیرد،ابتدا شناخت معنای«خلافت»و«تعلیم اسما»است،سپس اینکه آیا«مقام خلافت»اختصاص به حضرت آدم علیه السلام داشته است یا این‌که در نسل و ذرّیّۀ او نیز تداوم دارد.

خلافت الهی

خلافت الهی

خلافت الهی

«خلیفه»از مادهٔ«خَلْف»و«خَلَفْ»به‌معنای پشت سر است و«خَلَفَ»به‌معنای پشت سر آمدن،جانشین شدن،عهده‌دار گشتن کاری از جانب دیگری و نیابت از او می‌باشد. [1] بنابراین،اصل خلافت،نخست برای جانشینی حسّی و نشستن چیزی در جای چیز دیگر وضع شده و سپس در امور اعتباری به‌کار رفته است؛یعنی،کسی که مقامی اعتباری دارد،به جانشین او در آن مقام«خلیفه»گویند.گاهی نیز از این وسیع‌تر در نظر گرفته می‌شود.و به کسی که در صفات و کمالات،حاکی از شخص بلندمرتبه‌ای است، خلیفه آن شخص گویند. [2]
با این توجه،دربارهٔ مقصود آیهٔ شریفه که خداوند فرموده:«می‌خواهم در زمین خلیفه قرار دهم»احتمالاتی داده شده است:

1) -مفردات،راغب اصفهانی،ص 155.

2) -اقتباس از:معارف قرآن،مصباح یزدی،ص 361؛مفردات راغب،مادهٔ خَلَفَ.

33برخی گفته‌اند:مقصود آن است که آدم علیه السلام و فرزندان او به عنوان جانشین موجوداتی از جنّ قرار داده شده‌اند که پیش از آنان در زمین سکونت داشته و نابوده شده‌اند. [1]
برخی دیگر احتمال داده‌اند که مقصود جانشینی انسان از ملائکه است که پیش از آن، در زمین ساکن بوده‌اند. [2]
احتمال دیگری که بهتر از همه به‌نظر می‌رسد و با ظاهر آیه نیز سازگار است این که منظور از آن«خلافت الهی»و«جانشینی انسان از خدا در زمین»باشد؛بدین معنا که ارادهٔ خدا بر آن تعلّق گرفته تا در زمین خلیفه‌ای برای خود قرار دهد که مظهر اسما و صفات جمال و جلال او باشد،زمام زمین را به دست گیرد،با اجرای احکام الهی در راه عمران و آبادانی آن تلاش نماید و واسطهٔ رسیدن فیض حق به‌سوی خلق باشد.چنین موجودی همان حضرت آدم علیه السلام و پیامبران و اولیای الهی از نسل او علیهم السلام می‌باشند که مقام رهبری بشریت و خلافت خدا در زمین را برعهده دارند. [3]
آنچه نظر اخیر را تأیید می‌کند عبارت است از:
الف- این‌که خداوند به فرشتگان می‌فرماید:«من می‌خواهم خلیفه قرار دهم.»این عبارت ظهور دارد بر این که خلافت از خودش می‌باشد؛زیرا در عرف نیز چنین است که اگر حاکمی اعلان کند:من جانشین تعیین خواهم کرد،آنچه در ابتدا به ذهن می‌رسد آن است که می‌خواهد به جای خود،خلیفه تعیین کند و اگر منظورش غیر از این باشد،آن را بیان می‌کند.
ب- وقتی که خداوند خبر از آفرینش«خلیفه»در زمین داد،فرشتگان با سؤالی مؤدّبانه گفتند:«آیا کسی را خلیفه می‌کنی که فساد و خونریزی خواهد کرد؟ ما که تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم.»این سخن نشان از آن دارد که آنان خود را بیشتر لایق مقام

1) -الدرّ المنثور،سیوطی،ج 1،ص 44.

2) -الکشّاف،ج 1،ص 271.

3) -اقتباس از:المیزان،سید محمد حسین طباطبایی،ج 1،ص 115؛الکشاف،ج 1،ص 271؛روح‌المعانی،آلوسی،ج 1،ص 220.

34خلافت می‌دانستند.اگر مسألهٔ جانشینی غیر خدا مطرح بود،نیازی نبود که آنها بر لیاقت خود تأکید ورزند.پس آنان به مقام ارجمندی طمع داشتند که خداوند به آدم علیه السلام بخشیده بود

و آن چیزی جز«خلافت الهی»نمی‌تواند باشد. [1]

راز رسیدن به خلافت الهی

1) -اقتباس از:معارف قرآن،ص 364.

راز رسیدن به خلافت الهی

راز رسیدن به خلافت الهی

در آیات مورد بحث،پس از بیان هدف آفرینش انسان،که همان رسیدن به مقام والای «خلافت الهی»در زمین است،راز برگزیدن آدم و ملاك برتری او بر فرشتگان را ذکر فرموده که همان«علم آدم به اسما»است.از این رو،باید دید مراد از«تعلیم»و«اسماء»چیست؟

علاّمه طباطبائی قدس سره در این زمینه معتقد است:علمی که خدا به آدم علیه السلام آموخت غیر از آن علمی بود که ملائکه از آدم علیه السلام آموختند و گرنه ملائکه نیز پس از خبر دادن آدم علیه السلام به آنان،باید به آن آگاه گردیده باشند و در این صورت،دیگر کرامتی برای آدم علیه السلام نبود و شرافتی بر ملائکه نداشت؛زیرا او نیز با تعلیم الهی آن را آموخته بود و پیش از آن،چیزی نمی‌دانست.و اگر خدا از ابتدا آنها را به ملائکه آموخته بود،آنها نیز همانند آدم علیه السلام یا اشرف از او بودند.پس آنچه خدا به آدم علیه السلام آموخت،صِرف چند نام و مفهوم،که ظرف وجودشان ذهن است،نبود،بلکه کشف حقیقت اسما بود که فراگرفتن آن برای آدم علیه السلام ممکن بود،ولی برای ملائکه میسّر نبود.

اما اینکه مراد از«اسماء»چیست در آیهٔ شریفه،می‌فرماید:«خداوند اسما را بر ملائکه عرضه کرد و خواست تا اگر بدانها علم دارند،خبر دهند.»این جمله می‌رساند که آن اسما یا مسمّاهای آنها موجوداتی زنده و باشعور بوده‌اند که در پس پردهٔ غیب-یعنی غیب آسمان‌ها و زمین-قرار داشته و نزد خداوند محفوظ بوده‌اند و خداوند هر اسمی را که در عالم نازل کرده با خیر و برکت آنها بوده و هر چه در آسمان‌ها و زمین است از نور و
35بهای آنها مشتق شده است. [1]

بعضی گفته‌اند:ممکن است مراد از«اسماء»،که خداوند به آدم علیه السلام تعلیم فرمود،هم اسمای خدا و هم اسمای مخلوقات باشد،همان‌گونه که در روایات نیز به هر دو امر اشاره گردیده است [2]؛زیرا انسانی که خلافت مطلقهٔ الهی به او واگذار شده از یك‌سو، باید دارای شناخت کامل نسبت به اسمای حسنی ٰ و صفات جمال و جلال الهی باشد و از سوی دیگر،مخلوقات او را نیز بشناسند تا بتواند وظیفه‌اش را نسبت به آنها انجام دهد و کارهای خدایی بکند. [3]

و در برخی دیگر از روایات،اسما به انوار تابناك و ارواح پاك معصومان علیهم السلام تفسیر گردیده؛زیرا آنان اسمای حسنای الهی‌اند. [4]

مقصود از اسما و حقیقت آنها هر چه باشد،دو نکتهٔ اساسی از آیات مورد بحث به دست می‌آید:

اول آنکه خداوند آدم علیه السلام را به‌عنوان مظهر انسان کامل و معلّم فرشتگان معرّفی کرد و آنها را شاگردان انسان قرار داد.و اگر فرشتگان لیاقت و استعداد آن را داشتند که بدون واسطه از خدا کسب علم کنند،از ناحیهٔ خداوند بُخلی نبود.

دوم آنکه فرشتگان لیاقت آن را نداشتند که عالم به حقایق همهٔ اسما شوند،بلکه آنها فقط در

حدّ گزارش،از حقایق آنها با خبر می‌شوند؛زیرا خداوند به آدم علیه السلام نفرمود:
علّمهم باسمائهم؛ به آنان اسما را تعلیم کن،بلکه فرمود: «اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ» یعنی گزارش اسماء را به آنها بده.[5]

1) -المیزان،ج 1،ص 115-118.(تلخیص)

2) - همان،ص 120-119.

3) -اقتباس از:معارف قرآن،ص 365؛و نیز الامامة والولایة فی القرآن الکریم،جمعی از نویسندگان،ص 15.

4) -اصول کافی،ج 1،ص 143.

5) -اقتباس از:زن در آئینهٔ جمال و جلال،آیةالله جوادی آملی،ص 105.

36بنابراین دلیل گزینش و انتخاب آدم علیه السلام برای خلافت الهی و ملاك شرافت او بر ملائکه،دریافت و تحمّل حقایق و معارف بلندی بود که آدم علیه السلام به آنها دست یافت،ولی در حدّ توان و طاقت ملائکه نبود.

تداوم خلافت تا قیامت

تداوم خلافت تا قیامت

تداوم خلافت تا قیامت

بدون شك،مقام خلافتی که در آیه از سوی خداوند قرار داده شده،اختصاص به شخص آدم علیه السلام نداشته است؛زیرا خداوند به‌طور مطلق فرمود:من می‌خواهم در زمین خلیفه قرار دهم و سخن ملائکه هم این بود که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند.خداوند نیز در پاسخ،سخن آنان را نفی نکرد و وقوع فساد توسط جنس آدم را تأیید کرد.ولی با تعلیم اسماء به آدم نشان داد که اگر چه آدم و ذریهٔ او زمینه خونریزی و فساد دارند و اگرچه بعضی از آنها عملا هم خونریزی وفساد می‌کنند ولی آنچه منظورازخلقت آدم است،این وجهه و این بعض نیستند،بلکه منظور از خلقت آدم، خلقت انسانهایی است که در طول تاریخ حکایتگر جمال و جلال الهی باشند و بتوانند بالفعل حقایق متعالی جهان خلقت را متجلی سازند.بنا بر این هدف خلقت وجود خلیفةالله است و تا زمانی که خلیفةالله در روی زمین باشد،هدف محقق است و از یمن وجود او بقیهٔ اجزای خلقت حیات می یابند و هرآن،که خلیفةالله نباشد،فلسفه خلقت منتفی است و همان آن،نظام خلقت از هم گسیخته خواهد شد.روایات نیز همین معنا را تأیید می کند.

از سوی دیگر،مسلّم است که تمامی فرزندان آدم علیه السلام به این مقام والا دست نمی‌یابند؛زیرا وقتی فرشتگان لایق احراز مقام«خلافت الهی»نباشند،آیا انسان‌های فاسد ستمگر و خونریز لایق آنند؟

پس از یك سو،غرض اصلی آفرینش هستی و انسان،تحقق خلافت الهی در روی زمین بوده و باید تا قیامت و پایان دنیا این خلیفه وجود داشته و در هیچ عصری،زمین خالی از خلیفه و حجّت الهی نباشد،وگرنه نقض غرض خواهد شد.تعیین خلیفه نیز به‌دست خداست و مردم نمی‌توانند در آن دخالت کنند.از سوی دیگر،هر کسی شایستگی این

37مقام و منزلت را ندارد؛زیرا باید میان خلیفه و حق‌تعالیٰ رابطهٔ معنوی باشد.پس فقط افرادی

همانند انبیا و اولیای الهی علیهم السلام مصداق‌های واقعی و حقیقی خلیفۀ خدا در زمین‌اند و بر این اساس،خلیفۀ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز که خلیفۀ خلیفةالله و در حقیقت خلیفۀ خداست،باید از نظر فضایل و کمالات و صفات شایسته‌ترین قرین او،بلکه نفس نفیس او باشد.چنین کسانی شخصیت‌های والای امیر مؤمنان علیه السلام و ائمّۀ معصوم علیهم السلام می‌باشند که مظهر اسما و صفات الهی و مخزن علوم و اسرار غیبی بوده و مصداق کامل خلیفۀ پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفۀ خدا در زمین‌اند و از سوی خداوند،توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بدین مقام برگزیده شده‌اند. [1]

1) -اقتباس از:تفسیر المیزان،ج 1،ص 115-116؛تفسیر اثنیٰ عشری،حسین شاه‌عبدالعظیمی،ج 1،ص 109.

38

40پرسش

-1معنای«خلیفه»و مقصود از آن در آیۀ شریفۀ«خلافت»چیست؟

-2مقصود از«تعلیم»و«اسماء»را طبق نظر علاّمه طباطبائی قدس سره در آیۀ«خلافت»بنویسید.

-3دونکتۀ اساسی مورداستفاده ازآیه،درمورد تعلیم اسما به‌آدم علیه السلام،و اخبار به‌ملائکه چیست؟

-4راز رسیدن آدم علیه السلام به خلافت و ملاك شرافت او بر ملائکه را توضیح دهید.

-5ضرورت تداوم خلافت تا قیامت چگونه اثبات می‌گردد؟ و مصداقهای این خلافت،پس از پیامبر صلی الله علیه و آله،چه کسانی هستند؟

41

درس چهارم:آیۀ«امامت»

درس چهارم:آیۀ«امامت»

«وَ اِذِ ابْتَلی ٰ اِبْراٰهيِمَ رَبُّهُ بِكَلِماٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قاٰلَ انّی جاٰعِلُكَ لِلنّاٰسِ اماٰماً قاٰلَ وَ مِنْ ذُرّيّتی قاٰلَ لاٰ يَناٰلُ عَهْدِی الظاٰلِميِنَ» [1]

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با وسایل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهدۀ این آزمایش‌ها برآمد،خداوند به او فرمود:«من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»ابراهیم عرض کرد:«از دودمان من (نیز امامانی قرار بده.)»خداوند فرمود:«پیمان من،به ستمکاران نمی‌رسد.»

محتوای اجمالی آیه

1) -بقره (2)،آیۀ 124.

محتوای اجمالی آیه

بنابر آنچه از مفاد این آیه برمی‌آید،حضرت ابراهیم علیه السلام با چیزهایی آزمایش شده و هدف خداوند از این آزمایش‌ها به‌طور مسلّم شناخت او نبوده است؛زیرا این‌گونه آزمایش از مقام خداوند به‌دور است.چه این‌که مستلزم نسبت دادن جهل و ناآگاهی به خداوند از حالات و صفات درونی امتحان شونده می‌باشد که ذات پاك ربوبی از آن دور است.بلکه هدف فراهم ساختن زمینۀ مساعد برای بروز استعدادها و رسیدن امتحان شونده به کمالات والای معنوی و مقامات عالی اخلاقی-انسانی می‌باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام طبق این آیه،به‌عنوان شخصی که به‌خوبی از عهدۀ همۀ آن آزمایش‌ها برآمده،یاد شده است.به همین دلیل پس از بروز شایستگی‌های لازم اخلاقی
42و کمالات مطلوب معنوی در او،خداوند (علاوه بر نبوّت) او را به مقام والای«امامت» نیز مفتخر ساخت.و به‌دنبال این ارتقای درجه،آن حضرت از خداوند خواست که این مقام را به فرزندانش نیز عنایت کند؛ولی خداوند این درخواست را به‌طور مطلق نپذیرفت و تنها آن دسته از آنها را شایستۀ این مقام دانست که به ظلم و ستم آلوده نگردند و شیوۀ شایستۀ خود ابراهیم علیه السلام را در طهارت روحی و اخلاقی و دارا بودن ملکۀ فاضلۀ عدالت و پرهیزگاری پیشۀ خویش ساخته و این شایستگی و لیاقت ذاتی را در خود ایجاد کرده باشند.

این آیه صراحت دارد که امامت نیز مانند نبوّت از شؤون و مناصب الهی است؛زیرا خداوند با احراز شایستگی حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:من تو را امام مردم قرار دادم.

بنابراین،یك منصب و مقام عادی نیست تا امام در حد یك حاکم سیاسی بدون شایستگی‌های اخلاقی و ایمانی قلمداد شود.

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

«اِبتلی»از ماده«بلا»به‌معنای آزمایش کردن و امتحان نمودن است. [1]

کلمات جمع«کلمه»است و«کلمه»در قرآن به چند معنا استعمال شده،اما مقصود از آن در این آیه،مسائلی است که حضرت ابراهیم علیه السلام با آنها آزمایش شد و عهد و پیمانهای الهی است که وفای بدانها را از او خواسته؛مانند:شکستن بتها،در آتش نمرود رفتن، هجرت کردن،تأسیس (یا تجدید)بنای خانۀ کعبه،قربانی کردن فرزند و مانند آن. [2]

مقصود از«امامت»در این آیه

1) -مجمع‌البحرین،فخرالدین طریحی.

2) -المیزان،ج 1،ص 269.

مقصود از«امامت»در این آیه

به‌طور مسلّم،مراد از امامت حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه برخلاف نظر مفسّران 43اهل سنّت،نبوّت او نیست [1]،بلکه مقامی بالاتر از نبوت می‌باشد.به چند دلیل می‌توان این مطلب را اثبات نمود:

-1 از دقت در آیه برمی‌آید که اولاً او زمانی بشارت را شنیده و به اعطای این مقام مفتخر شده که فرزندانی داشته است.چون اگر او فرزند نداشت،یا در سن پیری و فرتوتی بوده و دیگر امید فرزندار شدن نداشته است،چنین تقاضایی نمی‌کرد.و اگر در سن جوانی بوده و امید فرزندار شدن داشته،ادب نبوت و شخصیّتی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اقتضا می‌کرد که این مقام را برای فرزندان احتمالی‌اش با شرط فرزندار شدن تقاضا کند.مثلاً بفرماید: «وَ مِنْ ذُرِّيَتی انْ رَزَقْتَنی ذُرِيَّةً» «اگر فرزندانی به من عطا کردی»! این مقام را به آنان هم عطا کن.پس از اینکه ایشان به‌طور مطلق و بدون قید و شرط این مقام را برای ذریه‌اش طلب کرده،معلوم می‌شود ایشان فرزندانی داشته است.

ثانیاً او سالها بعد از نبوتش،در سن پیری درحالی که از فرزندار شدن مأیوس بود، صاحب فرزند شد.بنابر بیان قرآن،آن بزرگوار پس از مبعوث شدن،با نمرودیان درافتاد و بتها را شکست و در نهایت با همسر و برادرزاده‌اش لوط علیهم السلام از آن سرزمین هجرت کرد.

لوط نیز برای هدایت قومی دیگر مأموریت یافت اما جز چند نفر دعوتش را اجابت نکردند و ملائکه برای نازل کردن عذاب بر قوم لوط به زمین آمدند.امّا قبل از انجام مأموریت خویش بر ابراهیم علیه السلام میهمان شدند.در این زمان بود که او را به پسری دانا بشارت دادند:

«وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ ابْراهيمَ اذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ انّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قالُوا لا تَوْجَلْ انّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَليمٍ قالَ ابَشَّرْتُمُونی عَلی انْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطينَ» [2]

و از مهمانان ابراهیم به آنان خبر ده،هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند.[ابراهیم]

1) - ر.ك:تفسیر کبیر فخر رازی،ج 4،ص 39 و تفسیر روح المعانی،آلوسی،ج 2،ص 375.
2) -حجر (15)،آيات 51-55.

44گفت:ما از شما بیمناکیم.گفتند:مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم.گفت:آیا با اینکه مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می‌دهید؟به چه بشارت می‌دهید؟ گفتند:ما تو را به حق بشارت دادیم،پس از نومیدان مباش.

-2 بنابر بیان آيۀ شریفه اعطای مقام امامت بعد از ابتلاهایی بوده که ابراهیم علیه السلام از آنان سرافراز بیرون آمده است و با توجه به آیات قرآن ابتلاهای آن بزرگوار عبارت بود از درافتادن با قوم بت‌پرست و شکستن بتها که قوم بت‌پرست او را به درون کوه آتش پرتاب کردند و آن بزرگوار با اعتماد بر خدا مقاومت کرد و به ارادۀ خدا از این ابتلا سرفراز نجات یافت.هجرت آن بزرگوار از وطن خویش برای حفظ کیش توحید،رها کردن همسر و فرزندش به امر خدا در بیابان بی‌آب و علف،ساختن خانۀ کعبه به امر خدا و قربانی کردن تنها فرزند و میوۀ دلش به امر خدا که خداوند در قرآن آن را«بلا و امتحانی آشکار» [1]نامیده است و بعد از این امتحانها به دریافت مقام«امامت»مفتخر شده است و همۀ این امتحانها در زمان پیامبری وی بوده است.

-3 کلمۀ«اماما»مفعول دومِ عامل خودش است و عاملش کلمه«جاعل»است.اسم فاعل نیز اگر به‌معنای گذشته باشد،عمل نمی‌کند و مفعول نمی‌گیرد،وقتی عمل می‌کند که یا به‌معنای حال باشد و یا آینده.بنابراین،جملۀ «اِنّی جاٰعِلُكَ لِلنّاٰسِ اماٰماً» بشارتی است به حضرت ابراهیم علیه السلام که از حال یا آینده او را امام قرار می‌دهد و خود این جمله و بشارت،از راه وحی به او ابلاغ شده است.پس معلوم می‌شود پیش‌از این‌که این بشارت به او برسد،پیامبر بوده که این وحی به او شده است.از این رو،به‌طور قطع امامتی که بناست به او بدهند،غیر از نبوّتی است که در آن هنگام و پیش از آن داشته است.

امّا این که مراد از امامت حضرت ابراهیم علیه السلام چیست،پس از این بیان می‌شود.

-1 امامت به این معنا با شرافت و عظمتش تحقق نمی‌یابد،مگر توسط کسی که به

1) - صافات (37)،آيۀ 106.

45فرمودۀ قرآن،دارای ایمان کامل بوده،و به مقام یقین رسیده باشد. [1]و به قول علاّمه طباطبائی،ملکوت این عالم برایش مکشوف باشد. [2]برای حضرت ابراهیم علیه السلام،ملکوت عالم آشکار شد و در نتیجه،به مقام والای یقین نایل آمد. [3]روشن است که چنین امامی از هدایت بدون واسطۀ الهی برخوردار است و به هیچ وجه،در برهه‌ای از عمر خویش، به ظلم و گناه آلوده نخواهد شد.قرآن می‌فرماید:

«اَفَمَنْ يَهْدي اَلَى الْحَقّ احَقّ انْ يُتّبَعَ امّنْ لاٰ يَهْدى الاّ انْ يُهْدىٰ فَماٰ لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» [4]

آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود،چگونه داوری می‌کنید؟!

چنان‌که مشاهده می‌کنیم،در این آیه،میان هادی به‌سوی حق و میان کسی که محتاج به هدایت دیگران است فرق گذاشته و این دو را مقابل هم قرار داده است.این مقابله اقتضادارد که هادی به‌سوی حق کسی باشد که مانند دومی محتاج هدایت دیگران نباشد.

-2 هدایت در قرآن درجاتی دارد.درجه‌ای از آن شأن نبوت و درجه‌ای شأن امامت است.هدایتی که شأن نبوت است همان راهنمایی و نشان دادن راه از چاه،حق از باطل و درست از نادرست است.پیامبران از جانب خدا راهنمایی بشریت را به‌عهده دارند و با ابلاغ معارف و احکام الهی راه سعادت را از راه شقاوت آشکار می‌سازند و بشر را به پیمودن راه سعادت دعوت می‌کنند.

1) - سجده (32)،آيۀ 24.
2) - المیزان،ج 1،ص 273.

3) - انعام (6)،آیهٔ 75.
4) -یونس (10)،آیهٔ 35.
46و اما هدایتی که شأن امامت است مرتبه‌ای بالاتر از این مرتبه است و در قرآن از آن به‌صورت زیر تعبیر شده است:
«وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنٰا» [1]
و (ابراهیم و ذریه او را) امامانی قرار دادیم که به امر ما رهبری می‌کنند.
علاّمه در توضیح معنای«هدایت به امر»می‌فرماید:
هدایتی که منصب امامت است نمی‌تواند معنایی غیر از رساندن به مقصد داشته باشد و این معنا یك نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف،راه را برای بردن دلها به‌سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر،هموار می‌سازد و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی،ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امر تکوینی خواهد بود نه تشریعی...«هدایت به امر»از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به وسیلهٔ عمل صالح به‌سوی آن هدایت می‌شوند و به رحمت پروردگارشان ملبّس می‌گردند و چون امام به‌وسیلهٔ امر هدایت می‌کند می‌فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبّس به آن هدایت هست و از او به سایرمردم منتشر می‌شود.برحسب اختلافی که در مقامات دارند،هرکس به قدر استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شود.از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیهٔ پیامبر به سایر مردم منتشر می‌شود و نیز می‌فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به‌سوی مقامات راهنمایی می‌کند همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می‌نماید.البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند و بعضی تنها امامند و بعضی دارای هر دو مقام هستند مانند ابراهیم علیه السلام و دو فرزندش. [2]
-3 از گفتار سابق روشن شد که مراد از کلمهٔ«ظالمین»در این آیه،مطلق کسانی است که از آنها هر نوع ظلمی سرزده باشد،اعم از این‌که ظلم کوچك باشد یا بزرگ و یا این ظلم از نوع شرك و کفر باشد یا معاصی دیگر،و نیز در آغاز عمر صورت گرفته باشد و یا آخر عمر،هر چند توبه کرده باشند؛زیرا مردم برحسب تقسیم عقلی،منحصر در چهار گروهند:یا در سراسر عمرشان ظالمند یا در تمامی عمرشان هیچ‌گاه ظلم نمی‌کنند،یا در ابتدای عمر ظالمند و در
1) -انبیاء (21)،آیهٔ 73.
2) -ترجمهٔ المیزان،ج 14،ص 429.
47اواخر عمر،توبه می‌کنند و یا در طول عمر،انسانی شایسته‌اند،ولی در آخر عمر ظالم می‌شوند.
شأن و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام بالاتر از آن است که از خداوند برای دستهٔ اول و چهارم از ذرّیه‌اش امامت بخواهد.از دو قسم باقی‌مانده (دوم و سوم)،امامت گروه سوم را نیز خدا نفی کرده است.بنابراین،همان یك گروه که در تمام عمر خود،هیچ ظلم و گناهی مرتکب نشده و از جمیع جهات معصوم باشد،طبق این آیه،شایستهٔ امامت است.دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز تنها دربارهٔ چنین کسانی از فرزندان و ذریه‌اش مستجاب شد. [1] و چون غیر از خداوند متعال کسی به‌طور کامل،از اعمال افراد آگاه نیست،امام باید توسّط او نصب و معرّفی شود،چنانچه کلمهٔ «اِنّی جٰاعِلُكَ» بر آن دلالت دارد.
1) - مطالب این بخش از تفسیر المیزان،ج 1،ص 272-274 اقتباس شده است.
48

50پرسش

-1مراد خداوند از امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام چه بود؟

-2معنای واژه‌های«ابتلا»و«کلمات»را بیان کنید.

-3آیا مقصود از امامت حضرت ابراهیم علیه السلام در آیهٔ«امامت»همان نبوّت اوست؟ چرا؟

-4چرا مقام امامت از مقام نبوّت برتر و مهم‌تر است؟

-5دو ویژگی مهم امامت را برشمارید.

51

درس پنجم:آیهٔ«اولی‌الامر»

درس پنجم:آیۀ«اولی‌الامر»
51

درس پنجم:آیۀ«اولی‌الامر»

«یٰا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اطیعُوا اللّٰهَ وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی‌الأمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ الَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ انْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ احْسَنُ تَأویلاً» [1]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید،اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید فرستادۀ خدا را و صاحبان امر از خودتان را و هرگاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید،اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید.این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تبیین واژه‌ها

1) -نساء (4)،آیۀ 59.

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

-1اطاعت از خدا

-1اطاعت از خدا

-1اطاعت از خدا

براساس دیدگاه توحیدی،انسان باید فرمانبردار و تسلیم مطلق فرمان‌های الهی باشد و اطاعتش از هر کس دیگر نیز در راستای اطاعت خدا باشد؛زیرا مالکیت حقیقی جهان هستی از ذات حق بوده و در نتیجه،حاکمیت بدون قید و شرط نیز متعلق به اوست.قرآن کریم می‌فرماید:

«اِنِ الْحُکْمُ الاّٰ لِلّٰهِ امَرَ الاّٰ تَعْبُدُوا الاّٰ ایّٰاهُ» [1]

1) -یوسف (12)،آیۀ 40.

52حکم،جز متعلق به خدا نیست،دستور داده که غیر او را نپرستید.

بنابراین،مقصود از اطاعت خداوند،پیروی اعتقادی و عملی از دین و مکتبی است که از طریق وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است.اطاعت از خداوند به حکم عقل،لازم و ضروری بوده و امر آیه ارشاد به این حکم عقلی است.

-2اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

-2اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

-2اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

با توجه به اصل«توحید در اطاعت»پیروی از دستورات غیر خدا در صورتی جایز است که از سوی او مجوّزی داشته باشد.پیامبران الهی علیهم السلام از جمله کسانی هستند که به این مقام والا دست‌یافته و با اذن خدا،اطاعتشان واجب شده است؛زیرا آنان بیانگر و اجرا کنندۀ احکام خدا بوده و اطاعت آنها در طول اطاعت خداست.قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ مٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ لِیُطٰاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ» [1]

هیچ پیامبری نفرستادیم،مگر این که به اذن خدا اطاعت شود.

نکتۀ قابل توجه آن است که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو بعد است؛زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای دو منصب و مقام ازسوی خداوند می‌باشد که هر کدام اقتضای صدور فرمان‌ها و دستوراتی را دارد که اطاعت آنها واجب است:

الف-منصب تبیین احکام الهی: در این بُعد،رسول خدا صلی الله علیه و آله مسؤولیت تبیین جزئیات احکام و آیات الهی را که به او وحی گردیده و تفصیل آنچه را دارای اجمال است؛بر عهده دارد.قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ اَنْزَلْنٰا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ اِلَیْهِم» [2]

ذکر (قرآن) را به سویت فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به‌سوی آنان نازل گردیده،تبیین کنی.

ب-منصب حکومت و رهبری: پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند،دارای مقام ولایت و رهبری در تمام شؤون سیاسی،اجتماعی،اقتصادی و...در جامعه اسلامی می‌باشد و مسلمانان موظفند اوامر ولایی آن حضرت را بدون چون و چرا پیروی کنند.آیات «النَّبِیُّ

1) -نساء (4)،آیۀ 64.

2) -نحل (16)،آیۀ 44 و حشر (59)،آیۀ 7.

53 اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» و «اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ...» اثبات کننده ولایت تامه برای آن حضرت است.و آیه «اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ» اطاعت از دستورات ولایی و حکومتی آن حضرت را واجب می‌شمرد.چون«اَطِیعُوا»در آن تکرار شده،و معلوم می‌شود اطاعت از خدا یعنی اطاعت از احکام و دستورات الهی و اطاعت از پیامبر یعنی اطاعت از دستورات ولایی و حکومتی والاّ اگر منظور از اطاعت از پیامبر،همان اطاعت از احکام و قوانین الهی بود که ایشان از جانب خدا بیان می‌فرمود، دیگر احتیاج به تکرار«اَطِیعُوا»نبود و از اینکه در«اطیعوا»ی دوم پیامبر و اولی‌الامر با هم عطف شده‌اند،باز معلوم می‌شود که اطاعت از پیامبر از جهت صاحب ولایت بودنش مطرح است.از این رو مردم موظفند که در مسائل حقوقی نیز به او مراجعه کنند و احکام و دستوراتش را بدون چون و چرا،بپذیرند.قرآن کریم می‌فرماید:

«اِنّٰا اَنْزَلْنٰا اِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّٰاسِ بِمٰا اَرٰاکَ اللّٰهُ» [1]

ما قرآن را به سوی تو،به حق فرستادیم تا به آنچه خدا (از طریق وحی)به تو نشان داده، میان مردم حکم کنی.

همچنین می‌فرماید:

«فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» [2]

نه،سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده‌اند،مگر آن‌که در نزاع میان خود،تو را داور قرار دهند و از

حکمی که تو می‌کنی هیچ دلگیر نشوند و تسلیم محض باشند.
با توجه به آنچه ذکر شد،روشن می‌گردد که اطاعت از خدا به‌معنای اطاعت از احکام و دستورات او می‌باشد و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله به‌معنای اطاعت از او در دستوراتی است که به‌عنوان تبیین و تشریع احکام کلّی الهی و نیز احکامی که در مقام رهبری امت و قضاوت میان افراد،صادر می‌نماید،هر چند حقیقت آن به اطاعت خدا باز می‌گردد؛زیرا لزوم اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله،خود حکم الهی است.

1) -نساء (4)،آیهٔ 105.

2) -همان،آیهٔ 65.

54

-3اطاعت از اولی‌الامر

-3اطاعت از اولی‌الامر

54

-3اطاعت از اولی‌الامر

کلمهٔ«اولی‌الامر»مرکب از«اولي»به‌معنای صاحب و«اَلْأمر»به‌معنای شأن است.
منظور از آن کسانی است که شؤون مربوط به دین و دنیای مؤمنان (مورد خطاب آیه) را برعهده دارند و از متن جامعهٔ اسلامی برخاسته‌اند.مقصود از اطاعت آنها،اطاعت در فرمان‌هایی است که براساس حکم خدا و رسول،در مقام رهبری و ادارهٔ امور جامعه صادر می‌نمایند.[1]

لزوم عصمت اولی‌الامر

1) -المیزان،ج 4،ص 388.

لزوم عصمت اولی‌الامر

لزوم عصمت اولی‌الامر

نکته‌ای که از آیهٔ شریفه استفاده می‌شود،آن است که«اطاعت مطلق و بدون قید و شرط»از پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی‌الامر همانند اطاعت از خدا واجب شده است.این دلیل بر آن است که آنان هیچ فرمانی مخالف با حکم واقعی الهی صادر نمی‌کنند،و گرنه وجوب اطاعت از آنان موجب تناقض در کلام خدا می‌گردید؛زیرا درصورتی که از روی عمد یا سهو،گفتار یا کرداری برخلاف حکم الهی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا اولی‌الامر سر زند،از سویی، باید طبق فرمان «اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی‌الْاَمْر» اطاعتشان واجب باشد و از سوی دیگر، چون مخالف با حکم واقعی خداوند است،طبق صدر آیه (اطیعُوا اللّٰهَ)،باید اطاعت خدا را مقدّم داشت.در نتیجه،صدر و ذیل آیه به تناقض منتهی می‌شود که هم به چیزی امر و هم از آن نهی نماید.و از آنجا که خداوند حکیم،سخن لغو یا منتهی به محال صادر نمی‌شود،آیه بر«عصمت»پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی‌الامر دلالت دارد. [1]این حقیقت را برخی از مفسران اهل سنّت،از جمله فخر رازی،نیز

اعتراف کرده‌اند.[2]

«اولی‌الامر»چه کسانی‌اند؟

1) - همان،ص 388-391.

2) -تفسیر کبیر،ج 10،ص 144.

«اولی‌الامر»چه کسانی‌اند؟

«اولی‌الامر»چه کسانی‌اند؟

دربارهٔ«اولی‌الامر»،نظریات مختلفی از سوی مفسّران اهل سنّت و شیعه اظهار شده 55است،از جمله این‌که:

1- مطلق زمامداران و کسانی که در مصدر امور قرار دارند و حکومت را در دست می‌گیرند.

2- زمامداران عادل که برطبق حق و عدالت حکم می‌کنند.[1]

3- علمای دین که زمامداران معنوی و فکری مردم‌اند و به عنوان«اهل حلّ و عقد» شناخته می‌شوند.[2]

4- ائمّهٔ معصوم علیهم السلام.[3]

با توجه به لزوم عصمت اولی‌الامر-که از آیه استفاده شد-هیچ يك از سه مورد اول نمی‌تواند مصداق اولی‌الامر بوده،وجوب اطاعت داشته باشد؛زیرا فرض اول با فاسق بودن حاکم منافات ندارد و ممکن نیست که اطاعت مطلق از آنان در کنار اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله واجب گردد.نظریهٔ دوم و سوم نیز به دلیل عدم اثبات عصمت افراد مورد بحث،بجز در مورد حضرت علی علیه السلام مورد پذیرش نیست.بنابراین،تنها نظریهٔ مفسران شیعه-که اولی‌الامر را ائمّهٔ معصوم علیهم السلام می‌دانند و به حکم آیهٔ تطهیر[4] مقام عصمت آنان به اثبات رسیده-مورد قبول است.

اولی‌الامر در روایات

1) -الکشاف،ج 1،ص 535.

2) -تفسیر کبیر،ج 10،ص 145.

3) -مجمع‌البیان،ج 3 و 4،ص 64 و المیزان،ج 4،ص 398.

4) - احزاب (33)،آیهٔ 33.

اولی‌الامر در روایات

اولی‌الامر در روایات

روایات بسیاری از اهل سنّت و شیعه نقل شده مبنی بر این که آیهٔ مورد بحث دربارهٔ حضرت علی علیه السلام نازل گردیده.[1] و در برخی از آنها،اسامی ائمّهٔ معصوم علیهم السلام نیز به‌عنوان مصادیق آن ذکر شده است.در اینجا،به ذکر چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

1) -برخی از کتب اهل سنّت و شیعه که روایات مذکور را نقل کرده،عبارتند از:فرائد السّمطین،ج

1،ص 312؛کشف الغمّة فی‌معرفة الائمّة،ج 1،ص 323؛شواهد التنزیل،ج 1،ص 189؛ینابیع المودّة،ترجمهٔ سید مرتضیٰ توسّلیان،ج 1،ص 267؛الغدیر،ج 1،ص 163؛احقاق الحقّ،ج 3،ص 425؛تفسیر برهان،ج 1،ص 381؛مناقب آل ابی‌طالب،ابن شهر آشوب،ج 3،ص 15؛المیزان،ج 1،ص 163؛مجمع‌البیان،ج 4-3،ص 64.

56 -1 مجاهد-از مفسّران تابعی-می‌گوید:زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد،این آیه دربارهٔ او نازل شد و خداوند سرپرستی امت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی‌طالب علیه السلام سپرد. [1]

-2 جابر بن عبداللّه انصاری نقل کرده که وقتی آیهٔ «یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اطیعُوا اللّٰهَ وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی‌الْاَمْرِ مِنْکُمْ» نازل شد،از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم:ما خدا و پیامبرش را شناختیم،اما مقصود از«اولی‌الامر»،که اطاعت آنها در کنار اطاعت شما واجب شده،چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان،پس از من هستند.ای جابر،اول آنها علی بن ابی‌طالب، سپس حسن،حسین،علی بن الحسین و محمد بن علی است که در تورات به«باقر»معروف است.ای جابر تو او را درك خواهی کرد.هرگاه ملاقاتش کردی،سلام مرا به او برسان.پس از او،جعفر بن محمد،موسی بن جعفر،علی بن موسیٰ،محمد بن علی،علی بن محمد،حسن بن علی و آنگاه هم نام و هم کنیهٔ من،محمّد،حجت خدا در زمین و بقیّة‌اللّه در میان بندگان او،فرزند حسن بن علی است که خدای متعال به دست او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید. [2]

-3 ابی‌بصیر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ «اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی‌الْاَمْرِ مِنْکُمْ» سؤال کرد.امام علیه السلام فرمود:

«دربارهٔ علی بن ابی‌طالب نازل شده است»

گفت:مردم می‌گویند پس چرا خداوند نام علی و اهل بیت علیهم السلام را در قرآن ذکر نکرده است؟

امام فرمود:

به آنان بگو:خداوند آیات نماز را بر پیامبرش نازل فرمود،ولی نامی از سه یا چهار رکعت نبرد.

و این پیامبر صلی الله علیه و آله بود که تفسیر آن را بیان کرد.خدا آیات حج را نازل کرد،ولی چگونگی انجام آن را شرح نداد تا آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا برای مردم تفسیر نمود.خدا آیهٔ

1) -شواهد التنزیل،حاکم حسکانی،ج 1،ص 190.

2) -تفسیر البرهان،ج 1،ص 381.

57«اطیعوا اللّهَ و اطیعوا الرسولَ»را دربارهٔ علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:سفارش می‌کنم شما را به کتاب خدا و اهل بیتم،من از خدا درخواست کرده‌ام که بین آن دو جدایی نیندازد تا آنها را نزد حوض (کوثر)به من ملحق کند و خداوند این (خواسته) را به من عطا کرده است. [1]

بنابراین،ائمّهٔ معصوم علیهم السلام مصادیق واقعی«اولی‌الامر»هستند.

1) -شواهدالتنزیل،ج 1،ص 191.

58

60پرسش

-1مقصود از اطاعت از خدا و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در آیهٔ اولی‌الامر چیست؟

-2پیامبر صلی الله علیه و آله دارای چه منصب‌هایی می‌باشد و اطاعت از او در کدام یك از

دستوراتش واجب است؟

-3«اولو الامر»به چه کسانی گفته می‌شود و اطاعت آنها در چه دستوراتی واجب است؟

-4لزوم عصمت اولواالامر چگونه از آیهٔ اولی‌الامر استفاده می‌شود؟

-5مراد از«اولواالامر»چه کسانی هستند؟ یك روایت در معرفی آنان بیان کنید.

61

درس ششم:آیهٔ«ولایت»

درس ششم:آیۀ«ولایت»
61

درس ششم:آیۀ«ولایت»

«اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوٰةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكوٰةَ وَ هُمْ راٰكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذينَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغاٰلِبُونَ»[1]

سرپرست و رهبر شما تنها خداوند و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع،زکات می‌پردازند.و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و مؤمنان را بپذیرند، (پیروزند؛زیرا) حزب خدا پیروز است.

تبیین واژه‌ها

1) -مائده (5)،آیۀ 55 و 56.

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

«زکات»

«زکات»

«زکات»

راغب اصفهانی می‌نویسد:اصل«زکات»به‌معنای نموّ و رشدی است که از برکت خداوند حاصل می‌شود.آنچه را انسان از حق الهی،از مال خود خارج می‌کند و به فقرا می‌پردازد نیز به همین معناست؛زیرا با خارج کردن آن حق،امید به افزایش مال،به برکت خداوند دارد.[1]

«ولی»و«ولایت»

1) -مفردات؛المنجد؛مجمع‌البحرین.

«ولی»و«ولایت»

«ولی»و«ولایت»

پیش از این (در درس اول)،دربارۀ معنای«ولی»سخن به میان آمد،اما آنچه در این‌جا
62قابل ذکر است این‌که با نگاهی به موارد به کار رفتن کلمۀ«ولیّ»و«ولایت»،دو معنا بیش از

همه به چشم می‌خورد که در کتب لغت نیز از مصادیق آن شمرده شده است:

الف-معنای نصرت،یاری و دوستی؛

ب-معنای سرپرستی،رهبری و تدبیر امور. [1]

با توجه به آنچه دربارۀ مفردات آیۀ شریفۀ مزبور از نظر لغت،ذکر شده و نیز روایاتی که در شأن نزول آیه نقل گردیده،دو نظر عمده از سوی مفسّران شیعه و اهل سنّت در تفسیر این آیه،بخصوص دربارۀ منظور از«ولایت»،ذکر شده که به طرح و بررسی هر یك می‌پردازیم:

الف-ولایت نصرت و محبت:

گروهی از مفسّران اهل سنّت،از جمله فخر رازی،گفته‌اند که این دو آیه از نظر سیاق و ارتباط،با آیات قبل و بعد خود،مشترك و دارای یك سیاق‌اند و در نتیجه،آیه در مقام بیان وظیفۀ مؤمنان در زمینۀ«ولایت»اشخاص،به‌معنای«ولایت نصرت و یاری»است؛ زیرا در آیات قبل،از پیوند دوستی و امید به نصرت و یاری یهود و نصاریٰ و کفّار نهی نموده و در این آیه،«ولایت»به‌همین معنا را به خدا و پیامبر و مؤمنان منحصر کرده است.

بنابراین،مقصود از «اَلَّذِينَ آمَنُوا» (مؤمنان) در این آیه،عموم مؤمنان بوده و معنای آن چنین است که هر مؤمنی«دوست و یاور»مؤمن دیگر است.شبیه این،در آیه‌ای دیگر فرموده:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ اوْلِيٰاءُ بَعْضٍ» [2]

مردان و زنان مؤمن،بعضی از آنان ولیّ بعضی دیگرند.

براساس آنچه در تفسیر آمده است،صفاتی که در آیۀ شریفۀ مورد بحث برای مؤمنان بیان شده صفت همۀ مؤمنان خواهد بود و مراد از ذکر این صفات،بیان فرق میان مؤمنان و منافقان است؛زیرا آنان در انجام نماز،سستی می‌کنند و از پرداخت زکات،بُخل می‌ورزند،اما مؤمنان پیوسته بر اقامۀ نماز و ادای زکات پایبندند.

اما از جملۀ «وَ هُمْ رٰاكِعُونَ» معنای ظاهری آن مراد نیست،بلکه مقصود معنای

1) -مفردات،راغب اصفهانی،ص 213.

2) -توبه (9)،آیۀ 71.

63مجازی آن است که مطلق خضوع برای خداوند سبحان یا حالت خضوع به‌دلیل فقر می‌باشد.بنابراین،معنای آیه (با توجه به آیات قبل) چنین می‌شود:«یهود و نصاریٰ و منافقان اولیای شما نیستند،بلکه اولیای شما از میان مردم،تنها مؤمنانی هستند که نماز به‌پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و در همۀ این حالات،در پیشگاه خداوند خاضع و گوش به فرمان او هستند.»یا این که:«آنان که در حال فقر،گرفتاری و نیازمندی،زکات می‌پردازند.» [1]

نقد این نظریه

-1 هرچند سورۀ مبارکۀ مائده در آخرین روزهای دوران رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجّةالوداع نازل شده،اما مسلّماً تمامی آیات آن یکجا نازل نگردیده است.مضمون برخی‌از آیات آن شاهد بر نزول آنها قبل‌از این روزها می‌باشد.بنابراین،صرفِ واقع‌شدن آیه‌ای قبل و یا بعد از آیۀ دیگر،دلیل بر نزول یکجای آن و یا وجود وحدت سیاق و ارتباط معنا میان آنها نیست.در نتیجه،یکی بودن معنای«ولایت»در هر دو مورد،بدون دلیل است.علاوه بر آن،«ولایت»در آیات قبل هم به‌معنای«نصرت و یاوری»نیست. [2]

-2 جملۀ «وَ هُمْ رٰاكِعون» برای فاعل«یؤتون»«حال»است؛یعنی زکات می‌دهند درحالی‌که راکع هستند.اگر این جمله را به‌معنای اصطلاحی آن بگیریم و از آن رکوع را اراده کنیم باید ناظر به یك واقعۀ خارجی باشد؛یعنی توصیف مؤمن یا مؤمنانی باشد که نماز می‌خوانند و در حال رکوع نماز،زکات می‌دهند،در این صورت معنا با انحصار مذکور در اول آیه«انّما»مناسب درمی‌آید و معنای آیه این می‌شود که«ولیّ ِشما فقط خداست و پیامبر و آن مؤمنانی که نماز می‌خوانند و

در حال رکوع نماز زکات می‌دهند؛ ولی اگر آن را به‌معنای لغوی‌اش بگیریم و از آن خضوع و افتادگی را اراده کنیم،آیه از انحصار خارج شده و معنای عام می‌دهد و صدر و ذیل آیه متناقض می‌گردد.

-3 خدا و رسول در این آیه ولیّ مطلق هستند.خداوند ولیّ و صاحب اختیار بالذّات است و رسول خدا این ولایت تامه و مطلقه را از جانب خدا دارد،همین ولایت با حرف عطف به مؤمنان با اوصاف مذکور هم عطا شده و اگر منظور ولایت مطلق نبود باید لفظ

1) -اقتباس از المیزان،ج 6،ص 5؛تفسیر کبیر،فخر رازی،ج 12،ص 25.

2) -المیزان،ج 6،ص 6.

64ولایت دوباره تکرار می‌شد تا بفهماند ولایت این مؤمنان با ولایت خدا و رسول فرق دارد ولی تکرار نشده و با حرف عطف اعلام شده که ولایت در هر سه یکسان است؛البته خدا بالذات و رسول و مؤمنان بالعرض؛و حال آنکه نمی‌توان برای همهٔ مؤمنان نماز زکات‌دهندهٔ با خضوع،ولایت تامه و مطلقه قائل شد،پس چاره‌ای نیست جز اینکه«هم راکعون»را به‌معنای اصطلاحی‌اش بگیریم تا آیه از عمومیت خارج شود و فقط افراد خاصی را در برمی‌گیرد.

ب-ولایت رهبری و سرپرستی:

تفسیر دیگری که از سوی عموم مفسران شیعه در مورد این آیه شده،این است که آیهٔ مزبور درصدد معرفی کسانی است که دارای ولایت بر مردم هستند و باید عهده‌دار ادارهٔ امور آنان باشند و اطاعت مردم نیز از آنها واجب است.بنابراین،«ولایت»به‌معنای سرپرستی،تصرّف در امور و رهبری مادی و معنوی جامعه است.

از این رو،این آیه از جملهٔ روشن‌ترین دلایل بر صحّت امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. [1]

دلایلی برای اثبات تفسیر دوم

-1اختصاص ولایت به افراد خاص: در ابتدای آیهٔ شریفه،کلمهٔ«اِنَّمَا»بر حصر و اختصاص ولایت برای مؤمنان خاصی دارد که در حال رکوع صدقه می‌دهند.و این ولایت را نمی‌توان به معنای موالات در دین و محبت و دوستی میان مؤمنان دانست؛زیرا این مسأله اختصاص به گروه خاصی از مؤمنان ندارد،بلکه همهٔ مؤمنان در آن مشترکند.

در آیهٔ دیگری نیز فرموده است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناٰتِ بَعْضُهُمْ اوْلِیٰاءُ بَعْضٍ» [2]

مردان و زنان مؤمن،برخی از آنان دوستان برخی دیگراند.

بنابراین،با توجه به‌معنای«ولیّ»از نظر لغت،وقتی نتوانیم این کلمه را به‌معنای «ولایت نصرت و محبت»بدانیم،پس فقط می‌توان گفت:به‌معنای«ولایت سرپرستی و

1) -مجمع‌البیان،ج 3،ص 211.

2) -توبه (9)،آیهٔ 71.

65رهبری»است که اطاعت از آن بر مردم واجب است. [1]

-2شهادت روایات بر نزول آیه در شأن حضرت علی علیه السلام: از جمله شواهد بر اثبات تفسیر دوم،روایات بسیاری است که در کتب اهل سنّت و شیعه ذکر گردیده،مبنی بر این‌که آیهٔ مزبور در شأن علی علیه السلام نازل شده است. [2]آن حضرت در حال رکوع،انگشتر خودرا به فقیر بخشید و تنها کسی که چنین کرد،آن حضرت بود.باتوجه به کثرت روایاتی که در این باره آمده،نمی‌توان این روایات را نادیده گرفت.به تعبیر علاّمه طباطبائی قدس سره،اگر بنا باشد در تفسیر آیه‌ای از قرآن،این همه روایات نادیده گرفته شود،پس باید در تفسیر آیات قرآن،به‌طور کلی،به‌هیچ روایتی توجه نکنیم. [3]

در این‌جا،به ذکر یك نمونه از این روایات که در کتب شیعه و سنّی نقل شده می‌پردازیم:
از ابوذر غفاری نقل شده که گفت:روزی نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندم که سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمك کرد،ولی کسی چیزی به او نداد.او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت:خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمك کردم،ولی کسی جواب مساعد به من نداد.در همین حال،علی علیه السلام،که در حال رکوع بود،به انگشت کوچك دست راست خود،که انگشتری در آن بود،اشاره کرد.
سائل نزدیك آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد.پیامبر صلی الله علیه و آله که در مسجد بود و این جریان را مشاهده نمود،سرش را به‌سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خداوندا،برادرم،موسیٰ،از تو تقاضا کرد و گفت:خدایا،سینه‌ام را وسیع گردان و کارم را آسان ساز و گره از زبانم بگشای تا مردم گفتارم را درك کنند و هارون،برادرم،را وزیر و یاورم قرار ده و به‌وسیلهٔ او،نیرویم را زیاد کن و در کارهایم شریکش ساز.خدایا،تو در قرآن ناطقت این‌گونه پاسخ او را داده‌ای که:به زودی،به‌وسیلهٔ برادرت،تو را در کار نبوّت کمك می‌کنیم و برای شما نسبت به آیات خود سلطنتی قرار می‌دهیم تا به شما دست نیابند.خدایا،من
1) -مجمع البیان،ج 3،ص 211.
2) -برای اطلاع از این روایات و منابع آن،ر.ك:الغدیر،عبدالحسین امینی،ج 2،ص 52-53 و ج 3،ص 156-162؛احقاق‌الحق و ازهاق الباطل،ج 2،ص 399.
3) -المیزان،ج 6،ص 8.
66محمّد،پیامبر و برگزیدهٔ توام.سینهٔ مرا گشاده گردان و کارها را بر من آسان ساز و از خاندانم، علی را وزیر من گردان تا به‌وسیلهٔ او،پشتم قوی و محکم گردد.
ابوذر می‌گوید:هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:بخوان.فرمود:چه بخوانم؟ گفت بخوان:
«اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِیٖنَ آمَنُوا الَّذِیٖنَ یُقیِمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَ هُمْ راٰکِعُونَ»
همانا ولیّ شما خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛آنان که نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند،در حالی‌که در رکوع‌اند.[1]
حسّان بن ثابت این واقعه را به شعر درآورده،خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید:
<format class="ayah">«فَانْتَ الَّذِی اعْطَیْتَ اذْ انْتَ راٰکِعٌ
ترجمه:تو آن کسی هستی که عطا کردی در حال رکوع-جانها فدای تو،ای بهترین رکوع کننده- عطا کردی انگشتر مبارك خود را ای بهترین سرور-و ای بهترین فروشنده و بهترین خریدار.پس خدا دربارهٔ تو،بهترین ولایت را نازل کرد و آن را در آیات محکم شریعت (قرآن)بیان نمود.
1) -نور الابصار،شبلنجی،ص 137؛مجمع‌البیان،ج 3-4،ص 210؛المیزان،ج 6،ص 21.
2) - الغدیر،ج 2،ص 58.
67خلاصه
در تفسیر آیهٔ«ولایت»و بیان مقصود از آن دو نظر عمده ذکر شده است:
-1ولایت نصرت و محبّت:گروهی از مفسّران اهل سنّت گفته‌اند:به دلیل ارتباط آیهٔ ولایت با آیات قبل،که از پیوند دوستی و امید به نصرت و یاری یهود و نصاریٰ و کفّار نهی نموده،در این آیه نیز ولایت به همین معنا را در مورد خدا،پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان منحصر کرده و معنای آیه این است که می‌فرماید:«اولیاء (دوستان و یارانِ) شما تنها خدا و پیامبر و مؤمنان هستند که نماز به‌پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و در همهٔ این حالات،در پیشگاه خدا خاضع‌اند.
-2ولایت رهبری و سرپرستی:نظر مفسّران شیعه آن است که«ولایت»در آیهٔ ولایت،به معنای سرپرستی،تصرّف در امور و رهبری مادی و معنوی جامعه است.و خداوند کسانی را که دارای

این مقام بوده و اطاعتشان بر مردم واجب است،با ذکر اوصافی معرفی نموده است.
ذکر این اوصاف سبب می‌شود که ولایت مزبور برای مؤمنان خاصی ثابت شود.به همین دلیل، ولایت در آیه،ولایت به معنای محبت و نصرت نیست،چون آن مربوط به همهٔ مؤمنان است و اختصاص به گروه خاصی ندارد.پس منظور آیه ولایت به معنای سرپرستی و رهبری است که مربوط به افراد خاصی است.شأن نزول ذکر شده برای این آیه نیز مطلب را تأیید می‌کند.
68پرسش
-1نظر اهل سنّت دربارهٔ معنای«ولایت»و جملهٔ«وَ هُمْ راٰكِعُونَ»چیست؟
-2معنای«ولایت»را از دیدگاه مفسّران شیعه بیان کنید.
-3کلمهٔ«اِنَّمَا»در ابتدای آیهٔ شریفهٔ ولایت بر چه معنایی دلالت می‌کند؟
-4چرا لفظ«ولی»را در آیهٔ ولایت نمی‌توان به‌معنای محبّت و دوستی میان مؤمنان دانست؟
-5رواياتِ شأن نزولِ«آیهٔ ولایت»،بیانگر چه مطلبی هستند؟
69

درس هفتم:آیهٔ«تبلیغ»

درس هفتم:آیۀ«تبلیغ»
69

درس هفتم:آیۀ«تبلیغ»

«يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ»[1]

ای پیامبر،آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن،و اگر نکنی،رسالت او را انجام نداده‌ای.و خداوند تو را از مردم نگاه می‌دارد.خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

محتوای اجمالی آیه

1) -مائده (5)،آیۀ 67.

محتوای اجمالی آیه

محتوای اجمالی آیه

آیۀ شریفۀ مزبور خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله،با تأکید و تهدید،دستور می‌دهد که آنچه را از سوی پروردگار بر او نازل شده به مردم برساند و اگر از ابلاغ این پیام تازه و جدید خودداری کند،رسالت خدا را تبلیغ نکرده است.آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را،که گویا از چیزی احساس خطر می‌کرده و نگران بوده،دلداری داده و فرموده است:در انجام این رسالت، از مردم ترسی نداشته باش؛زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.در پایان نیز به‌عنوان تهدید و مجازات،به‌کسانی که این پیام خاص را انکار می‌کنند و در برابر آن از روی لجاجت،کفر می‌ورزند،می‌فرماید:«خداوند کافران لجوج را هدایت نمی‌کند.»

مقصود از«مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»

مقصود از«مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»

مقصود از«مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»

در تفسیر «مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» ،نظریاتی از سوی مفسّران اهل سنّت و شیعه ارائه شده که
70به طرح و بررسی سه مورد می‌پردازیم:

الف-پیام خاص مربوط به اهل کتاب

الف-پیام خاص مربوط به اهل کتاب

الف-پیام خاص مربوط به اهل کتاب

برخی از مفسّران اهل سنّت گفته‌اند:از نحوۀ بیان آیه و نیز ارتباط این آیه با آیات قبل و بعد آن،برداشت می‌شود که منظور آیه،ابلاغ پیام خاصّی باشد که خداوند دربارۀ اهل کتاب (یهود و نصاری) نازل نموده و آن همان است که در آیۀ بعد به آن اشاره دارد:

«قُلْ یٰا اهْلَ الْکِتٰابِ لَسْتُمْ عَلیٰ شَیْءٍ حَتّٰی تُقیمُوا التَّوْرٰاةَ وَالْاِنْجیلَ وَ مٰا انْزلَ الَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ...» [1]

بگو:ای اهل کتاب،شما هیچ موقعیتی ندارید،مگر این‌که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است،به پا دارید.

بنابراین،خداوند در این آیه،پیامبر صلی الله علیه و آله را از مکر یهود و نصاری تأمین داده و او را به اظهار تبلیغ امر نموده است،بدون آن‌که ترسی از آنها به خود راه دهد. [2]

نقد دیدگاه اول: با دقت در محتوا و سیاق آیۀ شریفه،روشن می‌شود که این نظریه درست نیست؛زیرا از تأمینی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله داده،استفاده می‌شود که آنچه ایشان مأمور تبلیغ آن شده موضوع مهمی بوده که از ابلاغ آن بر جان یا آیین خویش بیم داشته است،در حالی‌که هنگام نزول این آیه،وضعیت یهود و نصاری به‌گونه‌ای نبوده که خطری از سوی آنان متوجه آن حضرت گردد تا مجوّز آن باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست از تبلیغ خود بردارد و یا آن را برای مدتی به تأخیر اندازد و کار به جایی برسد که نیاز به تأمین الهی و وعدۀ حفظ و نگهداری از سوی او باشد.دلیل این مطلب آن است که یهود و نصاری،حتّیٰ در روزهای نخست هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه،که مبارزۀ شدیدی با آن حضرت داشتند،نیز خطر مهمی محسوب نمی‌شدند،چه‌رسد به روزهای آخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از وقوع حوادثی که بر بنی‌نضیر،بنی‌قریظه،بنی‌قینقاع و هیأت نجران گذشت که آنان دیگر قدرت و شوکت سابق خود را از دست داده،تسلیم حکومت

1) -مائده (5)،آیۀ 68.

2) -تفسیر کبیر،فخر رازی،ج 12،ص 50؛تفسیر المنار،رشید رضا،ج 6،ص 467.

71اسلامی شده بودند و جزیه می‌پرداختند.پس پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان ترسی نداشت.

علاوه بر آن،آیۀ شریفۀ بعدی متضمن تکلیفی سخت و گفتاری تند به اهل کتاب نیست تا در ابلاغ آن،احساس خطر شود،درحالی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای نخست بعثت،مأمور ابلاغ پیام‌هایی سخت‌تر و خطرناك‌تر از این گردیده بود و آن رساندن پیام توحید و نفی شرك و بت‌پرستی به گوش کفار قریش و مشرکان عرب بود.هنگام دعوت آنان،با آن‌که خشن‌تر،خون‌ریزتر و خطرناك‌تر از اهل کتاب بودند،خداوند پیامبرش را این‌گونه تهدید و تأکید بر لزوم تبلیغ نکرد و وعدۀ حفظ و نگهداری نداد.پس این آیه ارتباطی با آیات قبل و بعد ندارد و پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور ابلاغ حکم خطیر و جدیدی کرده است. [1]

ب-پیام اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی

1) -اقتباس و تلخیص از:المیزان،ج 6،ص 42-43.

ب-پیام اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی

ب-پیام اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی

نظریهٔ دیگری که از سوی عمدهٔ مفسّران اهل سنّت ذکر شده آن است که آیهٔ شریفه در روزهای اول بعثت نازل گردیده و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور تبلیغ آن گردیده،اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی است که ازسوی خداوند نازل شده است.بنابراین، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که باید تمامی آنچه را بر او نازل شده،به‌صورت کامل، به مردم ابلاغ کند و اگر برخی از احکام را تبلیغ نماید و برخی را نرساند،هیچ یك از بخش‌های رسالت الهی را انجام نداده است؛زیرا امتیازی در بعضی از احکام نسبت به بعضی دیگر،از لحاظ لزوم ابلاغ،نیست.پس اگر بعضی از احکام را نرساند،گویی در ابلاغ تمام احکام غفلت ورزیده،همان‌گونه که اگر کسی به بعضی از احکام دین ایمان نیاورد،مانند کسی است که به تمام آن ایمان نیاورده است. [1]

نقد دیدگاه دوم: از لحن و محتوای آیه کاملاً ظاهر است که آیه مدتها بعد از بعثت نازل شده،زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بسیاری از احکام و معارف الهی را ابلاغ کرده و بعد از آن مدت،مأمور به ابلاغ چیزی شده که از ابلاغ آن بر دینش می‌ترسیده است و خداوند او را تسلی داده که از مردم نترس،من تو را حفظ می‌کنم و او را تهدید هم کرده که اگر این

1) -تفسیر روح‌المعانی،شهاب‌الدین‌محمود آلوسی،ج 6،ص 188؛الکشاف،ج 1،ص 630؛تفسیرالمنار،ج 6،ص 467.

72مطلب را ابلاغ نکنی،اقدامهای قبلی تو بی‌فایده بوده و رسالت ادا نشده است.پس لحن آیه به ابتدای بعثت نمی‌خورد.در ضمن پیامبر در تمام دوران مکه،فقط به بیان توحید و معاد پرداخت و احکام فرعی دین در مدینه ابلاغ شد.علاوه‌بر آن در بیان احکام هم، پیامبر به امر خدا تدریج و تأنی را رعایت می‌کرد،پس تأخیر انداختن،به‌منظور پیدا شدن زمینه و فرصت مناسب هم نیست،بلکه از آیه برمی‌آید که در اواخر دوران رسالت و بعد از ابلاغ بسیاری از اعتقادات و احکام،حکم خاصی بر پیامبر نازل شده و پیامبر می‌ترسیده که ابلاغ آن حکم در مردم شورشی ایجاد کند و از ابلاغ آن حکم بر دین خود می‌ترسیده است و خداوند او را به تأکید فرمان ابلاغ داده و امنیت دین را تضمین کرده است.و اینکه گفتیم بر دین می‌ترسیده از این روست که پیامبر هیچ‌گاه در مسیر ابلاغ دین بر نفس خویش نترسیده و رعایت جانب خویش را نکرده بلکه جان بر کف بوده است و در مکه و مدینه با ابلاغ پیام توحید و احکام دین با شدیدترین افراد درافتاده و خوفی به خود راه نداده است.آری با توجه به بیان فوق معلوم می‌شود که این حکم مهم در اواخر دوران بعثت بوده،زمانی که فرصت ابلاغ آن ضیق بوده و از این رو خداوند با تهدید و تأکید ابلاغ آن را خواستار شده است و در آن زمان هم پیامبران از مشرکان و اهل کتاب خوف نداشته چون عموم مردم شبه جزیره اسلام آورده بودند و اهل کتاب اعم از یهود و نصارای شبه جزیره نیز منکوب شده و با خواری و خفت حکم جزیه را پذیرفته بودند، بنابراین خوف آن بزرگوار از تازه مسلمانانی بوده که ایمان در قلبشان استقرار نیافته و منافقانی که برای رسیدن به آمال خود نقاب نفاق بر چهره کشیده بودند.تاریخ اسلام نیز مؤید همین معناست،چون بلافاصله بعد از پیامبر اسلام همین منافقین بودند که در مرکز اقداماتی را صورت دادند و در خارج از مرکز نیز مرتد شدند و مشکلاتی ایجاد کردند.

ج-پیام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام

ج-پیام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام

ج-پیام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام

دیدگاه مفسران شیعه،به‌طور عموم،آن است که موضوع مهمّی که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آن گردیده،معرفی جانشین پس از خود و تعیین سرنوشت آیندۀ اسلام و مسلمانان 73ازطریق نصب امیر مؤمنان،حضرت علی علیه السلام،به مقام والای«امامت و ولایت»بوده‌است. [1]

طبق این نظریه،مقصود از «مٰا اُنْزِلَ اِلَیْكَ» حکم خاص و جدیدی بوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و مقصود از«رسالت»،مجموع دین و احکام آن است.بنابراین، معنای آیه این است:«حکمی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده تبلیغ کن،و گرنه در انجام اصل رسالت الهی،کوتاهی کرده‌ای.»چنین فرمانی نشانگر اهمیّت موضوع این حکم می‌باشد که همانند روح در کالبد دین،مایۀ حیات و حرکت آن است و اساسش را استحکام و استقرار می‌بخشد.به این دلیل،انتظار می‌رفت که گروهی از مردم با این موضوع مخالفت کنند،به‌گونه‌ای که اوضاع را تغییر دهند و ارکان دین را منهدم سازند؛ زیرا به گمان باطل آنان،پیامبر صلی الله علیه و آله آن حکم را از پیش خود،در جهت منافع خویش و برخلاف مصالح دیگران گفته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با چنین احساس خطری که نسبت‌به اساس دعوت خود و ناکام ماندن تلاش‌های چندین ساله‌اش در راه انجام رسالت الهی داشت،تبلیغ این حکم را به تأخیر می‌انداخت و در انتظار فرصتی مناسب به‌سر می‌برد تا بتواند آن را به مردم ابلاغ کند و آنها نیز بپذیرند.در چنین موقعیتی،این آیۀ شریفه نازل شد و دستور فوری و اکید نسبت به ابلاغ آن صادر گردید و بر حفظ پیامبر و ناکام کردن دشمنان در توطئه‌ها و نقشه‌هایشان وعده داده شد.پیامبر صلی الله علیه و آله اندیشناك بود که با اظهار مسألۀ ولایت حضرت علی علیه السلام مردم تصور کنند او از پیش خود،پسر عمویش را به جانشینی خویش برگزیده است.اما پس از نزول این آیه در«غدیر خم»،فرمان الهی را عملی ساخت و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاٰه» [2]

هر که من مولای اویم،علی نیز مولای اوست.

شأن نزول آیۀ«تبلیغ»

1) -مجمع‌البیان،فضل بن حسن طبرسی،ج 3-4،ص 223؛المیزان،ج 6،ص 48.

2) -اقتباس و تلخیص از:المیزان،ج 6،ص 45-48.

شأن نزول آیۀ«تبلیغ»

شأن نزول آیۀ«تبلیغ»

74آنچه دیدگاه مفسّران شیعه را دربارۀ این آیۀ شریفه،تأیید می‌کند،روایات بسیاری است که در شأن نزول آن نقل شده است.این روایات را تعداد بسیاری از کتب اهل سنّت و شیعه،از جمع زیادی از صحابه،از جمله:ابن عباس،ابن مسعود،ابو سعید خدری، زید بن ارقم،براء بن عازب،جابر بن عبدالله انصاری،ابو هریره و دیگران نقل کرده‌اند. [1] با توجه به کثرت این روایات،امکان انکار و یا نادیده گرفتن آنها نیست و برای کسی که در پی شناخت حق و یافتن حقیقت باشد،کافی

است.به‌عنوان نمونه،دو روایت را ذکر می‌کنیم:

-1 ابن عباس گفته است:

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت یافت تا ولایت حضرت علی علیه السلام را ابلاغ کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خوف داشت از این‌که مردم نپذیرند و این مطلب را ناشی از محبت او به عموزاده‌اش بدانند.اما خداوند با وحی این آیه،او را به این کار امر کرد و او نیز پس از آن، ولایت حضرت علی علیه السلام را ابلاغ نمود.[2]

-2 امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که«ولایت»را برای مردم تفسیر کند،همان‌گونه که نماز، زکات،روزه و حجّ را برای آنان تفسیر کرده است.در این هنگام،سینهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ گردید،ترسید که مردم از دینشان برگردند و او را تکذیب کنند.و این مهمّ را به خدا واگذاشت.

خداوند نیز به او وحی فرمود:«ای رسول! آنچه را بدان مأمور شده‌ای،ابلاغ کن...»وقتی خداوند او را امنیت داد و از ابلاغ نکردن ترساند،رسول خدا نیز ولایت حضرت علی علیه السلام را ابلاغ فرمود.[3]

1) -برای آگاهی از طبقات راویان و منابع شیعه و سنّی،ر.ك:الغدیر،ج 1،ص 14-58.

2) -روح المعانی،ج 6،ص 192؛شواهد التنزیل،ج 1،ص 256.

3) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 254؛الغدیر،ج 1،ص 51.

75خلاصه

-1آیهٔ تبلیغ به‌صورت خطابی همراه با تأکید و تهدید،از یك‌سو،پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور ابلاغ پیامی خطیر و جدید کرده که تبلیغ نکردن آن مساوی با تبلیغ نکردن رسالت الهی است.و از سوی دیگر،آن حضرت را از آنچه نسبت به آن بیم داشته،تأمین و وعدهٔ حفظ و نگهداری داده است.

-2در تفسیر«مٰا انْزِلَ الَیكَ»،نظریاتی مطرح شده که سه مورد آن عبارت است از:

الف-پیام خاص مربوط به اهل کتاب:برخی از مفسّران اهل سنّت گفته‌اند:به لحاظ ارتباط این آیه با آیات قبل و بعد آن،مراد،ابلاغ پیام خاصی است که دربارهٔ اهل کتاب بوده و آن همان است که در آیهٔ بعد ذکر شده است.

ب-پیام اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی به صورت کامل؛

ج-پیام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام:براساس دیدگاه مفسّران شیعه،که با روایات شأن نزول آیه منطبق می‌باشد،آنچه را پیامبر مأمور ابلاغ آن شده،مسألهٔ خطیر معرّفی جانشین پس از خود از طریق نصب حضرت علی علیه السلام به مقام«ولایت و امامت»بوده است.ترس آن حضرت نیز از مخالفت‌ها و کارشکنی‌های احتمالی گروهی از مردم بوده که امکان ناکام گذاردن تلاش‌های چندین سالهٔ او را در پی داشته است.اما پس از تأمین الهی،در روز غدیر خم،حضرت علی علیه السلام را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد.

76پرسش

-1نظر عمدهٔ مفسران اهل سنّت دربارهٔ مقصود از«مٰا انْزِل الَیْكَ»در آیهٔ تبلیغ چیست؟

-2دیدگاه مفسّران شیعه دربارهٔ پیامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آن شده،چیست؟

-3آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن احساس خطر می‌کرد و خداوند در آیهٔ تبلیغ نسبت به آن تأمین داد،چه بود؟

-4روایات مربوط به شأن نزول آیهٔ تبلیغ را چه کسانی نقل کرده‌اند و مفاد آنها چیست؟

77

درس هشتم:آیۀ«اکمال»

درس هشتم:آیۀ«اکمال»
77

درس هشتم:آیۀ«اکمال»

«اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْاِسْلاٰمَ دينًا»[1]؛

امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند.پس‌از آنان نترسید و از من بترسید.امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به‌عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

محتوای اجمالی آیه

1) -مائده (5)،آیۀ 3.

محتوای اجمالی آیه

محتوای اجمالی آیه

آیۀ مزبور در سورۀ مائده قرار دارد که به اتفاق نظر مفسّران،از جملۀ آخرین سوره‌هایی می‌باشد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.[1] به‌طور قطع،این قسمت آیه به‌صورت مستقلّ و جدای از صدر و ذیل آن،که مربوط به بیان احکام و شرایط حلال بودن گوشت حیوانات می‌باشد،نازل شده[2] و بیانگر روزی بسیار مهم و تاریخی در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله است که دارای چهار ویژگی و خصوصیت بوده:

-1 مأیوس شدن کفار؛

-2 کامل شدن دین؛

-3 به اتمام رسیدن نعمت الهی؛

1) - همۀ مفسّران اتفاق نظر دارند که این سوره در حجةالوداع نازل شده است.حجةالوداع در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.ر.ك:روح‌المعانی،ج 6،ص 47.

2) - المیزان،ج 5،ص 168.

78 -4 اسلام با نزول این حکم دینی شد که با توجه به خاتمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله،تا ابد تدین به آن مرضی خداست.

با این وصف،چنین روزی حساس و سرنوشت‌ساز بوده است،به‌طوری که بنا بر بعضی از روایات،برخی از یهود و نصاریٰ با شنیدن این آیه،به مسلمانان گفتند:«آیه‌ای بر شما نازل شده که اگر در کتب آسمانی ما آمده بود،ما آن روز و آن ساعت را عید قرار می‌دادیم.»[1]

اکنون به‌منظور تبیین معنا و مقصود آیۀ شریفه و چگونگی دلالت آن بر موضوع «امامت و ولایت»،به بررسی چند نکته می‌پردازیم:

مراد از«الیوم»

1) -تفسیر المنار،ج 6،ص 155.

مراد از«الیوم»

مراد از«الیوم»

کلمه«یوم»به‌معنای روز است و با الف و لام عهد،به‌معنای آن‌روز یا امروز می‌باشد.

از آن‌جا که در آیۀ پیش،سخنی از آن روز به بیان نیامده،این کلمه در آیه مبهم است.از این رو،یکی از نکات اساسی در تفسیر و فهم صحیح آیۀ شریفه،شناخت آن روز مهم و تاریخ‌ساز با استفاده از قراین و نشانه‌ها و زمان نزول آیه می‌باشد.در تعیین مصداق این روز،احتمالاتی داده شده است:

الف-روز عرفه: برخی احتمال داده‌اند که مراد از«الیوم»روز عرفۀ سال دهم هجرت (حجةالوداع)باشد و گفته‌اند که این آیه و آیات پیش از آن،در آن روز نازل شده و احکام اسلام را کامل کرده و بقایای جاهلیت را باطل ساخته است.بنابراین،معنای آیه چنین است که خداوند به مؤمنان خبر داده که در این روز (روز عرفه سال دهم هجری با نازل شدن این احکام)،دین تمام گشت و کفّار از نابودی و زوال دین اسلام ناامید شدند و اکنون که خداوند ضعف مسلمانان را به قوّت و ترس آنان را به امنیّت و فقرشان را به ثروت و بی‌نیازی بدل ساخته،سزاوار است که از غیر خدا ترسی به دل راه ندهند. [1]

1) -همان،ص 154.

79در پاسخ به این نظریه،باید گفت:خصوصیاتی که در آیه ذکر شده بر روز عرفه تطبیق نمی‌کند؛زیرا حادثۀ خاصی،که موجب ناامیدی کفّار باشد،در آن روز واقع نشده است.

اگر منظور ناامیدی مشرکان قریش از پیروزی بر دین مسلمانان باشد،این مسأله در روز فتح مکّه،در سال هشتم هجرت واقع شده است،نه روز عرفۀ سال دهم.اگر هم مراد ناامیدی مشرکان عرب باشد،این واقعه در روز نزول آیۀ برائت در سال نهم هجرت اتفاق افتاد.و اگر مقصود ناامیدی تمام کفّار باشد-که شامل یهود،نصاری،مجوس و غیر آنها هم بشود-باید گفت:آنها آن هنگام از غلبه یافتن بر مسلمانان مأیوس نشده بودند؛زیرا در آن روز،اسلام قدرتی در خارج از جزیرةالعرب پیدا نکرده بود.

از سوی دیگر،صرف حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در حج و تعلیم عملی و زبانی احکام حج توسط آن حضرت را نمی‌توان اکمال دین نامید.احکامی هم که در این سوره آمده کامل کنندۀ دین نبود؛زیرا روایات بسیاری از ابن عباس،عمر بن خطاب و دیگران وارد شده که احکام و واجباتی پس از آن روز نازل گردیده است؛از جمله آیۀ«کلاله» [1] و آیۀ«ربا» [2] و اگر مقصود از«اِکمال دین»،پاك شدن خانۀ خدا از مشرکان و بیرون راندن آنان و انجام اعمال حجّ توسط مسلمانان-بدون اختلاط با مشرکان-باشد،این ماجرا يك سال پیش از آن-در سال نهم هجرت-پس از نزول آیۀ برائت،واقع شده بود. [3]

ب-روز بعثت: ممکن است کسی بگوید:منظور از این روز،زمان ظهور اسلام و بعثت پیامبر است و آیه می‌خواهد بفرماید که خداوند با نازل کردن اسلام،دین را بر شما کامل کرد و نعمت را بر شما تمام نمود و کفّار را از شما مأیوس ساخت.

ولی این احتمال درست نیست؛زیرا آیه دلالت دارد بر این که پس از رواج اسلام،باز هم کفّار طمع از بین بردن آن را داشتند.و نیز مسلمانان هم از کفّار بر دین خود می‌ترسیدند.در این روز،خداوند مسلمانان را ایمن کرد و کفّار را مأیوس ساخت. [4]

1) نساء (4) آیه 174.
2) بقره (2) آیه 278.
3) المیزان،ج 5 ص 170.
4) همان ص 168.

80 ج-روز فتح مکّه یا روز نزول آیهٔ برائت: برخی دیگر احتمال داده‌اند که مقصود روز فتح مکّه است؛ [1] زیرا در آن روز،خداوند قدرت و شوکت مشرکان را در هم شکست، بنیاد بت‌پرستی را منهدم ساخت و آنان را از ایستادگی در مقابل اسلام و مسلمانان ناامید کرد.یا ممکن است روز نزول آیات سورهٔ برائت،مورد نظر باشد [2] که اسلام تقریباً بر شبه جزیرهٔ عربستان گسترش یافت،آثار شرك از بین رفت و سنّت‌های جاهلی مُرد.در آن زمان،در مراکز دینی و مراسم حج،دیگر کسی از مشرکان دیده نمی‌شد و خداوند ترس مؤمنان را به امنیّت مبدّل ساخت.
در پاسخ به این احتمالات،باید گفت:اولاً،حوادث مزبور مدت‌ها پیش از نزول آیهٔ شریفه بوده‌است.ثانیاً هر چند پس از آن حوادث،شوکت شرك درهم شکست،اما هنوز دین اسلام کامل نشده‌بود و بسیاری از احکام و واجبات پس از آن حوادث نازل گردید. [3]
بنابراین،اشکال اصلی بر نظریه‌های مزبور این است که در هیچ کدام از این روزها،نه کفار و مشرکان از پیروزی بر اسلام مأیوس شدند و نه دین کامل گردید.
د-روز غدیر خم: دیدگاه مفسّران شیعه،که مورد تأیید روایات متعددی بوده و با مضمون و محتوای آیه نیز سازگار می‌باشد،آن است که مراد از«الیوم»روز غدیر خم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،امیر مؤمنان علی علیه السلام را به‌طور رسمی،به‌عنوان جانشین پس از خود تعیین کرد.آن روز بود که همه امیدهای کفّار به یأس مبدّل شد؛زیرا آنان پس از آن که همهٔ تهدیدها،تطمیع‌ها،فشارها،جنگ‌ها و انواع تلاش‌ها و توطئه‌هایشان را برای نابودی اسلام و خارج کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صحنه بی‌نتیجه دیدند و قدرت و شوکت اسلام را روز افزون‌تر یافتند،تنها به یك چیز امید جسته بودند؛گمان می‌کردند دین اسلام وابسته به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و او سرانجام،روزی‌از دنیا می‌رود و چون فرزند پسر ندارد،پس از او،نام و یاد خودش و دینش نیز از بین می‌رود و بساط اسلام برچیده می‌گردد؛زیرا بقای هر دینی وابسته به وجود حاملان،حافظان و کارگردانان آن است.
آنچه روزنهٔ امید کفّار را مسدود ساخت و آنان را در گرداب یأس فرو برد،آن بود که خداوند

1) -تفسیر المنار،ج 6،ص 157.
2) -الدّرّ المنثور،سیوطی،ج 2،ص 258.
3) -المیزان،ج 5،ص 169.

81کسی را به جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب نمود که خط رسالت را تداوم می‌بخشید، احکام و معارف دین را حفظ می‌نمود و ارشاد،هدایت و تدبیر امور جامعهٔ اسلامی را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برعهده می‌گرفت.او انسانی والا و شایسته،صاحب همهٔ فضیلت‌ها و کمالات،مرد علم،تقوا،شجاعت،عدالت،کیاست و سیاست،حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود که در روز هجدهم ذیحجّه،هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله،از حجةالوداع در سرزمین غدیر خم،از سوی آن حضرت،به خلافت برگزیده شد.در آن روز،اسلام به تکامل نهایی خود رسید و جاودانگی آن با امامت،تضمین گردید،نعمت خدا بر بندگانش با«ولایت»به اتمام رسید و مورد پسند خدا گشت. [1]

شأن نزول آیهٔ«اکمال»

1) -اقتباس از:المیزان،ج 5،ص 174-182.

شأن نزول آیۀ«اکمال»

شأن نزول آیۀ«اکمال»

روایات بسیاری از طریق اهل سنّت و شیعه نقل گردیده که دلالت بر نزول آیۀ مزبور در روز غدیر خم،پس از ابلاغ«ولایت حضرت علی علیه السلام»توسط پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.[1]اکنون به‌عنوان نمونه،دو مورد را ذکر می‌کنیم:

-1 ابو سعید خدری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم،حضرت علی علیه السلام را به‌عنوان «ولیّ»به مردم معرفی کرد و هنوز مردم متفرق نشده بودند که آیۀ مزبور نازل شد.آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اَللّٰهُ اکْبَرُ عَلیٰ اکْمٰالِ الدّيِنِ وَ اتْمٰامِ النِّعْمَةِ وَ رضَی الرَّبِّ بِرِسٰالَتي وَ بِالْوِلاٰيَةِ لِعَلِیٍّ مِنْ بَعْدي»ثُمَّ قٰالَ:«مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاٰهُ» [2]

خداوند بزرگ‌تر است بر کامل کردن دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و به ولایت علی پس از من.آنگاه فرمودند:هر کس من مولای اویم،(پس از من) علی مولای اوست.

-2 ابوهریره نقل کرده:

در روز عید غدیر خم،پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:آیا من ولیّ

1) - ر.ك:الغدیر،ج 8،ص 230-237.

2) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 202.

82مؤمنان نیستم؟ گفتند:آری،یا رسول اللّه.فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاٰهُ.» (هر کس من مولای اویم،پس علی مولای اوست.) آنگاه عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت:«بَخٍّ بَخٍّ لَكَ يَابْنَ ابي طٰالِبٍ،اَصْبَحْتَ مَوْلاٰیَ وَ مَوْلاٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ»(به به،چه جای افتخار و مباهات است برای تو،ای پسر ابوطالب که مولای من و هر مؤمنی گردیدی.) آنگاه این آیه نازل شد.[1]

1) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 203.

83خلاصه

-1آیۀ«اکمال دین»بیانگر روزی بسیار مهم در تاریخ اسلام و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که دارای چهار ویژگی است:مأیوس شدن کفّار،کامل شدن دین،اتمام نعمت الهی و رضایت خدا به نهایی بودن دین اسلام.

-2دربارۀ تعیین آن روز تاریخ‌ساز،احتمالاتی داده شده است:روز عرفه،روز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و ظهور اسلام،و روز فتح مکّه یا نزول آیۀ برائت.

-3اشکال اصلی دربارۀ سه احتمال مزبور آن است که در هیچ کدام از این روزها،کفّار و مشرکان از پیروزی بر اسلام مأیوس نشدند و دین نیز کامل نگردید.

-4طبق نظر مفسّران شیعه،مقصود از روز اکمال دین،روز هجدهم ذیحجّه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام بازگشت از حجةالوداع،در سرزمین غدیر خم،به فرمان الهی،علی علیه السلام را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کرد و این موجب گردید تا دشمنان اسلام مأیوس شوند،نعمت خدا کامل گردد و خدا رضایت دهد بر این‌که اسلام دین نهایی مردم باشد.

-5روایاتی که از طریق شیعه و سنّی دربارۀ شأن نزول آیۀ شریفه وارد شده،مؤیّد دیدگاه شیعه است.

84پرسش

-1احتمال غیر مقبول در تفسیر«اَلْیَوم»در آیهٔ«اکمال دین»را بیان کنید.

-2اشکالات اساسی دربارهٔ سه احتمال ذکر شده در تفسیر آیهٔ«اکمال دین»چیست؟

-3چهار ویژگی آن روز را که از آیهٔ شریفه استفاده می‌شود،بیان کنید.

-4دیدگاه علمای شیعه در مورد الیوم چیست؟

-5آیا روایات اهل سنت در شأن نزول آیه،دیدگاه علمای شیعه را تأیید می‌کند؟ چگونه؟

85

درس نهم:آیهٔ«علم الکتاب»

درس نهم:آیۀ«علم الکتاب»
85

درس نهم:آیۀ«علم الکتاب»

«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ» [1]

آنان که کافر شدند،می‌گویند:تو پیامبر نیستی.بگو:کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست،میان من و شما گواه باشد.

محتوای اجمالی آیه

1) -رعد (13)،آیۀ 43.

محتوای اجمالی آیه

محتوای اجمالی آیه

این آیه آخرین آیۀ سورۀ مبارکۀ«رعد»،می‌باشد که در آن،برخی از شبهات و درخواست‌های منکران و نیز دلایل حقانیّت رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر گردیده است.

در آیات پیش از این،بیان نموده که معاندان، منکر حقیقت کتاب بوده،آن را آیت الهی بر رسالت آن حضرت ندانسته و درخواست معجزۀ دیگری کرده‌اند.خداوند نیز پاسخ آنان را ذکر کرده و پیشنهاد آنان را مردود دانسته است.اما در این آیه،آخرین سخن آنان و پاسخ قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌کند.از آن‌جا که آنان ایمان به کتاب نداشتند و پیشنهادشان دربارۀ نزول معجزۀ دیگر نیز پذیرفته نشد،گویا به ناامیدی کامل رسیدند و منکر اصل رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گشتند؛گفتند:«تو پیامبر نیستی.»خداوند نیز دلیلی قاطع بر اثبات حقّانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بر او وحی کرد و فرمود:«بگو کافی است که خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست،میان من و شما گواه باشد.» [1]

1) -المیزان،ج 11،ص 383.

86اکنون به منظور تبیین بیشتر معنای آیه،به بررسی نکات آن می‌پردازیم:

الف-شهادت خداوند

الف-شهادت خداوند

الف-شهادت خداوند

«شهادت»به‌معنای گفتاری است که از روی علم صادر شده و منشأ آن مشاهدۀ چیزی با دیدۀ دل یا دیدۀ سر باشد [1] و دارای دو مرحله است:

-1 تحمّل شهادت (به‌معنای دریافت و علم پیدا کردن به آن)؛

-2 ادای شهادت و اظهار آن.

خداوند در پاسخ به نخستین انکار مخالفان می‌فرماید:«بگو خدا شاهد بر رسالت من است»؛زیرا قرآن را به‌عنوان معجزه‌ای قطعی بر حقّانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده و در آیات متعدد آن،نبوّت آن حضرت را تصدیق نموده و فرموده است:

«اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلينَ،عَلىٰ صِراٰطٍ مُسْتَقيمٍ» [2]

تو (ای محمّد) از فرستاده‌شدگان هستی،بر راه راست می‌باشی.

بنابراین،«اظهار شهادت»خداوند بر صداقت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت می‌کند و انکار مخالفان در مقابل آن،فاقد ارزش و اعتبار است. [3]

ب-شهادت عالم به کتاب

1) -مفردات،راغب اصفهانی،ص 268.

2) -یس (36)،آیات 3-4.

3) -اقتباس از المیزان،ج 11،ص 383.

ب-شهادت عالم به کتاب

ب-شهادت عالم به کتاب

دومین شاهدی که بر حَقّانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار شهادت الهی ذکر گردیده، شهادت عالم به کتاب است.در این که مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاٰبِ» و«کتاب»چیست، تفسیرها و احتمالاتی ذکر شده که به آنها اشاره می‌گردد:منظور از کتاب سه چیز ممکن است باشد:

-1 اگر مراد از«کتاب»،لوح محفوظ باشد،پس مقصود از عالم به آن،فقط خداوند

87است.بنابراین،تفسیر آیه چنین می‌شود که:«کفایت می‌کند در شهادت،خدایی که نزد اوست علم کتاب.»

ولی این تفسیر صحیح نیست؛زیرا:

اولاً- در عطف دو کلمه بر یکدیگر،قاعده آن است که دو چیز بوده و از یکدیگر جدا باشند.اگر مراد از«عالم به کتاب»،همان«اَللّٰه»باشد،در حقیقت،آیه چنین است:«خدا و خدایی که عالم به کتاب است برای شهادت کافی است»و حال آن‌که این عطف،تکرار بی‌مورد و برخلاف فصاحت و بلاغت است.

ثانیاً- اگر مراد از«عالم به کتاب»خدا باشد،لازمه‌اش این است که ذات خدا با وصف عالم بودنش،بر ذات جامع صفات (اَللّٰه) عطف شده باشد و جمله چنین باشد:

«کافی است برای شهادت،خدا و خدایی که عالم به کتاب است.»چنین عطفی قبیح و مخلّ به فصاحت و بلاغت بوده و از قرآن به دور است.آری،اگر ابتدا نام خداوند با یکی از صفاتش آمده بود،بار دوم هم ممکن بود که خداوند را با وصف دیگر آورده و عطف بر اول کند؛مثلاً،بگوید:«کافی است برای شهادت خدایی که مستحقّ عبادت است و خدایی که عالم به کتاب است.»ولی در آیه،ابتدا لفظ جلالۀ«اَللّٰه»آمده که جامع همۀ صفات است و عطف نام خدا با توجه به متّصف شدن به یك صفت دیگر بر آن،تکرار و قبیح است. [1]

-2 اگر مقصود از«کتاب»،تورات و انجیل و یا خصوص تورات بوده و مقصود از «عالم به

کتاب»علمای اهل کتاب،همانند عبداللّه بن سلام،است.در این صورت،معنای آیه چنین است:«علمای اهل کتاب برای شهادت بین من و شما کافی‌اند؛زیرا آنان ازبشارت‌هایی که خداوند دربارهٔ من به پیامبران داده،با خبرند و اوصاف مرا در کتاب خود خوانده و با مشاهدهٔ آن خصوصیات در وجود من،به حقّانیت رسالت من شهادت می‌دهند.»
اما این احتمال نیز مردود است؛زیرا سورهٔ رعد در مکّه نازل شده و به گواهی تاریخ، تا پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه،هیچ يك از علمای اهل کتاب به آن حضرت ایمان نیاورده بودند.بنابراین،نمی‌توان حقّانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن زمان مستند به شهادتی

1) -با استفاده از:المیزان،ج 11،ص 384.

88کرد که هنوز اقامه نشده و در آینده ممکن است افرادی ایمان بیاورند و شهادت دهند. [1]
-3 قول آخر این‌که منظور از«کتاب»قرآن و مقصود از«عالم»کسی است که عالم به همهٔ قرآن باشد.بنابراین،معنای آیه چنین است:«بگو هم خدا گواهی می‌دهد که من فرستادهٔ اویم و هم کسی که قرآن را فرا گرفته،حقایق آن را دریافته و بدان عالم گشته است.»
با توجه به باطل بودن دو نظر قبلی،پس فقط این نظر صحیح است و روایات نیز مؤید همین است.البته ممکن است منظور از کتاب هم حقیقت قرآن باشد که در کتاب مکنون و لوح محفوظ ثبت است و هم این قرآن که صورت نازلهٔ آن است و امام علی علیه السلام و دیگر امامان بر آن حقیقت هم،علم و احاطه دارند. [2]
از سوی دیگر،با توجه به گواهی روایات بسیار، [3]مبنی بر اینکه داناترین افراد امت اسلام به کتاب الهی،حضرت علی علیه السلام بوده،آیه شریفه برآن حضرت قابل انطباق است.
گواهی روایات: روایاتی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده،حضرت علی علیه السلام را «عالم به کتاب»معرفی کرده است؛از جمله:
-1 ابو سعید خدری گوید:از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر«وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ»را پرسیدم،فرمود:
«ذٰاكَ اخی عَلِیُّ بْنُ ابی طٰالِبٍ» [4]
آن،برادرم علیّ بن ابی طالب است.
-2 برید بن معاویه نقل می‌کند که تفسیر آیه را از امام باقر علیه السلام سؤال کردم.فرمود:
«اِیّٰانٰا عَنیٰ وَ عَلِیٌّ اوَّلُنٰا وَ افْضَلُنٰا وَ خَیْرُنٰا بَعْدَ النَّبِیِ صلی الله علیه و آله» [5]

1) -المیزان،ج 11،ص 385.
2) -در سورهٔ واقعه،آیهٔ 77-79 می‌فرماید:«اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فی کِتٰابٍ مَکْنُونٍ لاٰ یَمَسُّهُ الاّٰ الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ»قطعاً این قرآن کریم،در کتاب نهفته است که جز پاکان بر آن دسترسی ندارند و خداوند آن را نازل کرده است.و امام‌علی علیه السلام بعداز پیامبر سرآمد مطهران است و در سورهٔ بروج آیهٔ 21 و 22 می‌فرماید:«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ فی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»آری،آن قرآنی ارجمند است که در لوحی محفوظ است.
3) - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:«اَعْلَمُ امَّتی مِنْ بَعْدی عَلِیُّ بْنُ ابی‌طٰالِبٍ»؛داناترین افراد امّتم،پس از من،علی بن ابی طالب است.(الغدیر،ج 2،ص 44) همچنین فرمودند:«اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بٰابُهٰا مَنْ ارٰادَ الْمَدِینَةَ فَلْیَأْتِهٰا مِنْ بٰابِهٰا»من شهر علم و علی در آن است.هر کس طالب علم است،باید از در آن وارد شود (همان،ج 6،ص 79) و نیز حدیث معروف«ثقلین».
4) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 400.
5) -اصول کافی،ج 1،ص 229.

89مقصود،ما هستیم و علی اول،افضل و بهترین فرد ما پس از پیامبر است که درود خدا بر او و خاندانش باد.

-3 ابن مغازلی شافعی از علی بن عابس نقل کرده که گفت:«من و ابو مریم بر عبداللّه بن عطا وارد شدیم.او به ابو مریم گفت:«حدیثی را که از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام)برایم نقل کردی،برای (رفیقت) علی نقل کن.»ابو مریم گفت:«نزد امام باقر نشسته بودم که پسر عبداللّه بن سلاّم از آنجا گذشت.گفتم خدا مرا فدایت کند،این پسر کسی است که علم کتاب نزد اوست؟

امام فرمود:

«لاٰ وَ لٰكِنَّهُ صٰاحِبُكُمْ عَلِيٌّ بْنُ ابى طٰالِبٍ الَّذي نَزَلَتْ فيۭهِ آيٰاتٌ مِنْ كِتٰابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلّ»«...وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [1]

نه،عالم به کتاب،عبداللّه بن سلام نیست،بلکه مقصود از آن،صاحب شما علی بن ابی طالب می‌باشد که آیاتی از قرآن دربارۀ او نازل شده است؛از جمله آیۀ«وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ»

فضیلت«علمِ به کتاب»

1) -تفسیر البرهان،هاشم بن سلیمان بحرانی،ج 2،ص 304.

فضیلت«علمِ به کتاب»

فضیلت«علمِ به کتاب»

علم به کتاب،فضیلتی است که دارندۀ آن از توانایی‌های روحی و معنوی بزرگی برخوردار می‌گردد.قرآن کریم کسی را که قادر بود تخت عظیم بلقیس را پیش از یك چشم به هم زدن از یمن به فلسطین آورد و نزد حضرت سلیمان حاضر کند،به‌عنوان فردی که به بعضی از حقایق کتاب علم داشت،معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«وَ قٰالَ الَّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ انَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ انْ يَرْتَدَّ الَيْكَ طَرْفُكَ» [1]

کسی که بخشی از علم کتاب نزد او بود،گفت:من پیش از آن‌که چشم بر هم زنی،آن (تخت) را به این‌جا می‌آورم.

اما دربارۀ شاهد بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله-یعنی حضرت علی علیه السلام-فرموده‌است: «وَ مَنْ

1) -نمل (27)،آیۀ 40.

90 عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (کسی که همۀ علم کتاب نزد اوست.) علم به تمامی قرآن به معنای آگاهی از مجموعۀ حقایق هستی می‌باشد که قرآن بیانگر آن است؛

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَیْءٍ» [1]

و نازل کردیم بر تو قرآن را تا حقیقت هر چیز را بیان کند.

سُدیر ضمن حدیثی،نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«آیااین آیۀ قرآن را خوانده‌ای که می‌فرماید:«قٰالَ الَّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِن الكِتَابِ» [2]

گفتم:فدایت شوم،خوانده‌ام.

- آیا آن کسی را که علمی از کتاب نزد او بود،شناخته‌ای؟ و آیا می‌دانی چه مقدار از علم کتاب نزد او بود؟

:شما آگاهم سازید.
-به اندازۀ قطره‌ای از آب دریا.
:فدایت شوم،چقدر کم!
- ای سُدیر بیش از این نبود.
آنگاه فرمود:
آیا این آیه از قرآن‌را خوانده‌ای:«قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ»؟
:آری خوانده‌ام.
- آیا کسی که همۀ علم کتاب نزد اوست،فهمیده‌تر است یا کسی‌که بعضی و قسمتی از آن را دارد؟
:کسی که تمامی علم کتاب نزد اوست.
پس آن حضرت با دست به سینۀ خود اشاره کردند و فرمودند:
«عِلْمُ الْكِتٰابِ وَاللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنٰا،عِلْمُ الْكِتٰابِ وَاللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنٰا» [3]
به خدا سوگند،تمام علم کتاب نزد ماست.به خدا سوگند،تمام علم کتاب نزد ماست.
1) -نحل (16)،آیۀ 89.
2) -همان.
3) -اصول کافی،ج 1،ص 257.
91خلاصه
-1در آیۀ«علم الکتاب»،خداوند حجّتی قاطع بر اثبات حقّانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت ذکر نموده است.
-2مقصود از«شهادت»در آیۀ شریفه،ادای شهادت است؛اما این‌که مقصود از«مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ»و«کتاب»چه کسی و چه کتابی است،احتمالاتی داده شده:
الف-مراد از«کتاب»،لوح محفوظ و مقصود از«عالم»،خداوند است.
ب-مراد از«کتاب»،تورات و انجیل و یا خصوص تورات بوده و مقصود از«عالِم به کتاب»،علمای اهل کتاب همانند عبدالله بن سلام است.
ج-مراد از«کتاب»قرآن و مقصود از«عالِم به آن»،کسی است که عالِم به همۀ قرآن باشد.
-3دو تفسیر نخست صحیح نیست و طبق معنای سوم،آیه بر وجود مقدس حضرت علی علیه السلام منطبق می‌گردد که داناترین افراد امّت به کتاب الهی بوده است.روایاتی که از طریق اهل سنّت و شیعه نقل شده،مؤیّد این نظر است.
-4علم به تمامی کتاب،فضیلتی بس بزرگ برای حضرت علی علیه السلام است؛زیرا قرآن کریم نسبت به کسی که توانست تخت بلقیس را در کمتر از يك چشم بر هم زدن،نزد سلیمان حاضر کند،به‌عنوان کسی که بخشی‌از علم کتاب نزد او بود،یاد کرده است.
92پرسش
-1«شهادت»دارای چه معنا و مراحلی می‌باشد و مقصود از آن در آیۀ«علم الکتاب»چیست؟
-2آیا احتمال دوم‌که منظوراز کتاب«توارت‌و انجیل»باشد می‌تواند صحیح‌باشد؟ توضیح‌دهید.
-3دربارۀ احتمال سوم که مراد از«کتاب»و«عالم به آن»چیست توضیح دهید.
-4علم به همۀ کتاب نزد چه کسانی است و چگونه این فضیلتی برای صاحبان آن شمرده می‌شود؟
93
درس دهم:آیۀ«بیّنه»

درس دهم:آیۀ«بیّنه»

«اَفَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتٰابُ مُوسىٰ اِمٰاماً وَ رَحْمَةً اولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْاَحْزٰابِ فَالنّٰارُ مَوْعِدُهُ فَلاٰ تَكُ في مِرْيَةٍ مِنْهُ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يُؤْمِنُونَ» [1]

آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن،شاهدی از خود او می‌باشد و پیش از آن،کتاب موسی-که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد،مانند کسی است که چنین نباشد؟)-آنان (حق‌طلبان و حقیقت‌جویان)به او (که دارای چنین ویژگی‌هایی است) ایمان می‌آورند و هر کس از گروه‌ها به او کافر شود،آتش وعده‌گاه اوست.بنابراین،تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت،ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

آیۀ شریفۀ مزبور،با توجه به یکی از تفسیرهایی که از آن شده و روایاتی که در تأیید آن آمده،می‌تواند در موضوع«امامت و ولایت»مورد استفاده قرار گیرد.

این آیه به دنبال آیات پیش از آن،در زمینۀ استدلال بر خدایی بودن قرآن،در برابر انکار و عناد کفّار نسبت به قرآن و رسالت،به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطمینان و قوّت قلب می‌دهد.

تبیین واژه‌ها

1) -هود (11)،آیۀ 17.

تبیین واژه‌ها

برای شناخت صحیح و دقیق معنای آیه و چگونگی استدلال به آن بر موضوع«امامت
94و ولایت»،ابتدا لازم است معنا و مقصود برخی از کلمات و مفردات آن روشن گردد:

«بیّنه»

«بیّنه»

این واژه به‌معنای دلیل آشکار و روشن است. [1]چه‌بسا برخی امور آنقدر ظهور داشته باشند که هر چه را بدانها مرتبط شود،روشن سازند،مثل نور که خودش ظاهر است و سبب ظهور دیگر اشیا نیز می‌شود.به کار بردن کلمۀ«بیّنه»در مورد«حجّة»و«آیة»نیز از این جهت است.به کسی که بر ادعای مدّعی شهادت می‌دهد،شاهد و بیّنه گفته می‌شود.

در برخی از آیات قرآن،بصیرت خاص الهی و دلیل و علم قطعی،که خداوند به انبیای خود

اختصاص داده و یا به‌طور مطلق،بر عموم افراد عطا نموده،نیز«بیّنة»خوانده شده است. [2]
مرحوم علاّمه طباطبائی می‌فرماید:«منظور از«بیّنه»در این آیهٔ شریفه،آن بصیرت الهی است که خدای تعالی به نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله داده بود،نه خود قرآن کریمی که بر آن جناب نازل فرموده؛زیرا طبق ظاهر آیه،اگر منظور قرآن بود،درست نبود که جملهٔ «فَلاَ تَكُ فی مِرْيَةٍ» بر آن متفرّع شود.» [3]

«يَتْلُوهُ»

1) - مفردات،راغب اصفهانی،ص 68.
2) -ر.ك:هود (11)،آیهٔ 28؛محمد (47)،آیهٔ 14.
3) -تفسیر المیزان،ج 10،ص 271-272.

«يَتْلُوهُ»

«يَتْلُوهُ»

این فعل از مصدر«تِلْو»به‌معنای پشت سرآمدن است،نه از مصدر«تلاوت»به معنای قرائت. [1]

«شاٰهِدٌ مِنْه»

1) -همان،ص 189.

«شاٰهِدٌ مِنْه»

«شاٰهِدٌ مِنْه»

مراد از فراز فوق در این آیه،شاهد بودن نیست،بلکه ادای شهادت است که فایده‌اش
95تأیید صحّت موضوع مورد شهادت می‌باشد؛زیرا در مقام تثبیت حقّانیت قرآن است و این با«شهادت»به‌معنای«شهادت دادن»مناسبت دارد،نه با تحمل شهادت.مراد از «شاهد»فردی است که به حقّانیت قرآن یقین داشته و در این جهت،از بصیرتی الهی برخوردار باشد تا با بصیرت،به آن ایمان آورد و بر حقّانیتش شهادت دهد،همچنان که بر توحید و رسالت گواهی داده است.مرجع ضمیر در«مِنْهُ»کلمهٔ«مَنْ»(کسی که) است که مقصود از آن پیامبر می‌باشد و این شرافت و تعریفی است برای شاهد که او از رسول‌اللّٰه بوده و همچنان که بنا بر آیهٔ مباهله به منزلهٔ نفس اوست.
بنابراین،معنای آیه چنین می‌شود:«آیا کسی که خودش نسبت به چیزی دارای نور و بصیرت الهی است و کسی که دنبال او می‌رود-که از خود اوست-و بر صحّت کار او شهادت می‌دهد،مانند کسی است که چنین نباشد؟»
با این تفسیر،آیهٔ شریفه با روایاتی منطبق می‌شود که هم شیعه و هم اهل سنّت آن را نقل کرده‌اند که مقصود از«شاهد»علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

نکات قابل توجه در آیه

نکات قابل توجه در آیه

نکات قابل توجه در آیه

-1 شاهدی که در آیه ذکر شده کسی از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خانوادۀ اوست.این مطلب از کلمۀ«مِنْهُ»(از او) استفاده می‌شود و بر یکی از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام،که در آیۀ تطهیر ذکر شده،منطبق می‌گردد.

-2 این شاهد در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله است،به دلیل کلمۀ «یَتْلُوهُ» (در پی او خواهد آمد.) این شاهد در این‌جا،تِلْو و همردیف رسول خدا صلی الله علیه و آله و از نفس او معرفی شده است.پس او نیز مانند رسول خدا باید علم،یقین خاص و بیّنۀ الهی به حقانیّت قرآن داشته باشد.

-3 با توجه به این‌که مقصود از«شهادت»ادای شهادت است،شاهد باید نسبت به موضوع شهادت دارای بصیرت باشد و این به صرف ایمان به نبوّت نیست،و گرنه افراد بسیاری به قرآن مؤمن بودند و لزومی نداشت که شهادت به فرد معیّنی اختصاص داشته باشد.پس باید خصوصیات این شاهد از دیگران متفاوت باشد،به‌طوری که شهادت او به دلیل شهود حقیقت نبوّت و دیدن ملك حامل وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و با این

96خصوصیت،این شاهد از دیگران امتیاز پیدا می‌کند.دلیل این مطلب سخنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«اِنَّكَ تَسْمَعُ ما اسْمَعُ وَ تَری ما اری الاّ انّكَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَ لٰكِنَّكَ لَوَزیرٌ» [1]

آنچه را من می‌شنوم،تو نیز می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم،تو نیز می‌بینی،بجز آن که تو پیامبر نیستی،ولی تو وزیر هستی.

بنابراین،حضرت علی علیه السلام که تلْو رسول خدا،از نفس او،عالم به علمش و شاهد بر مشهود ایشان بوده،صالح‌ترین فرد برای امامت پس از آن حضرت است.

«شاهد»در روایات

1) -نهج‌البلاغه،فیض‌الاسلام،خطبۀ 234،ص 812.

«شاهد»در روایات

«شاهد»در روایات

در این باره که مراد از«شاهد»در آیۀ شریفه،شخص امیر مؤمنان،حضرت علی علیه السلام است،روایات بسیاری از طریق سنّی و شیعه نقل گردیده که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

-1 خوارزمی از اهل سنّت نقل می‌کند که عمرو بن سعید بن ابی‌العاص در پاسخ نامۀ معاویه،که از او برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام کمك می‌خواست،چنین نوشت: از عمرو بن سعید بن ابی‌العاص،یار رسول خدا صلی الله علیه و آله،به معاویة بن ابی سفیان.ای معاویه،تو آیات پیاپی را که خداوند تعالی در کتاب خود در فضایل علی علیه السلام نازل فرموده و هیچ کس در آن با او شریك نیست می‌دانی؛مانند آیات:

«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ...» [1]،«اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ...»، [2]«اَفَمَنْ کَانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاٰهِدٌ مِنْهُ»، [3]«رِجَالٌ صَدَقُوا...»، [4]«قُلْ لاٰ اسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً...» [5]... [6].

1) - انسان (76)،آیهٔ 7.
2) -مائده (5)،آیهٔ 55.
3) - هود (11)،آیهٔ 17.
4) -احزاب (33)،آیهٔ 23.
5) -شوری (42)،آیهٔ 23.
6) -الامامة والولایة في القرآن الکریم،ص 124 به نقل از:غایة المرام،ص 359.

97 -2 حاکم حسکانی از ابن عباس نقل کرده که گفته است:

منظور از«وَ یَتْلُوه شَاهِدٌ مِنْهُ»فقط علی علیه السلام است. [1]

-3 جلال‌الدّین سیوطی در ذیل آیهٔ مزبور از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ مردی از قریش نیست،مگر آن‌که آیاتی از قرآن درباره‌اش نازل شده.شخصی سؤال کرد کدام آیه دربارهٔ تو نازل شده؟ فرمود:آیا سورهٔ هود را نخوانده‌ای که می‌فرماید:«آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به‌دنبال آن،شاهدی از خود او می‌باشد»؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای«بیّنه»از پروردگار خویش است و من شاهدی از خود او هستم. [2]

-4 از طریق شیعه نیز روایات بسیاری نقل شده.از جمله اصبغ بن نباته نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر کرسی قضاوت را برایم می‌نهادند،بر آن می‌نشستم و میان اهل تورات به تورات آنها و میان اهل انجیل به انجیل آنها و میان اهل فرقان به فرقان آنها حکم می‌کردم،آنچنان قضاوتی که روشن و نورانی به سمت خدا بالا رود.به خدا سوگند،هیچ آیه‌ای در کتاب خدا در شب یا در روز نازل نشده،مگر این‌که می‌دانم که دربارهٔ چه کسی نازل شده است و....آنگاه مردی برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان،آیه‌ای که دربارهٔ تو نازل شده کدام است؟

فرمود:«آیا نشنیده‌ای که خداوند فرمود:«اَفَمَنْ کاٰنَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوُهُ شاٰهِدٌ مِنْهُ»همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بیّنه‌ای از پروردگارش است و من شاهدی برای او از خود او و در پی او هستم. [3]

1) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 365.
2) -الدر المنثور،سیوطی،ج 3،ص 324.
3) -الامامة والولایة فی‌القرآن الکریم،ص 126،به نقل از غایةالمرام،ص 361.

98

100پرسش

-1محتوای اجمالی آیهٔ«بینة»و نکاتی را که در آن مورد تأکید قرار گرفته است،بیان کنید.
-2مقصود از کلمهٔ«بینة»در آیهٔ بیّنه چیست؟
-3منظور از شهادت شاهد در آیهٔ بیّنة چیست؟
-4خصوصیاتی که از آیهٔ بینة برای شاهد استفاده می‌شود،کدام است؟
-5یك روایت از اهل سنّت در مورد آیهٔ بیّنة ذکر کنید.

101

درس یازدهم:آیهٔ«مباهله»

درس یازدهم:آیهٔ«مباهله»
101

درس یازدهم:آیهٔ«مباهله»

«فَمَنْ حاٰجَّكَ فيهِ مِنْ بَعْدِ ماٰ جاٰءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعاٰلَوْا نَدْعُ أَبْناٰئَنا وَ اَبْناٰئَكُمْ وَ نِساٰئَنا وَ نِساٰئَكُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكاٰذِبينَ»[1]

هرگاه پس از علم و دانشی که (دربارهٔ مسیح)به تو رسیده کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخاستند،به آنها بگو:بیایید فرزندان خودمان و فرزندان خودتان،زنان خودمان و زنان خودتان و نفوس خودمان و نفوس خودتان را دعوت نماییم،سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

معنای«مباهله»

1) -آل عمران (3)،آیهٔ 61.

معنای«مباهله»

معنای«مباهله»

کلمهٔ«نَبْتَهِلْ»از ریشهٔ«بَهْل»به معنای رها کردن و واگذار نمودن بدون قید و شرط و ابتهال به‌معنای تضرّع و اصرار در دعاست.«مباهله»نیز به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است،به این ترتیب که افرادی که دربارهٔ یك مسألهٔ مهم مذهبی با هم گفتگو و نزاع دارند،در یك جا جمع شوند،به درگاه خدا تضرّع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.[1]

1) -مفردات،راغب اصفهانی،واژهٔ«بهل».

102

شأن نزول آیهٔ«مباهله»

شأن نزول آیهٔ«مباهله»
102

شأن نزول آیهٔ«مباهله»

این آیه پس از آیاتی است که گفتگوی پیامبر را با مسیحیان دربارهٔ نفی الوهیّت حضرت عیسی مطرح می‌نماید و چون پیامبر،از طریق استدلال و گفتگو با آنان نتیجهٔ مثبتی نگرفت،خداوند به پیامبرش دستور داد با آنها مباهله کند.

زمخشری در تفسیرش در این باره می‌نویسد:

وقتی پیامبر مسیحیان نجران را به مباهله فراخواند،گفتند:به ما مهلتی دهید تا بازگردیم و موضوع را بررسی کنیم.وقتی با هم خلوت کردند،به عاقب،که از بزرگانشان بود،گفتند:ای بندهٔ

مسیح،نظر تو چیست؟ او گفت:«ای گروه نصاریٰ،شما فهمیدید که محمد،پیامبر مرسل است و همانا او سخنی که حق را از باطل جدا می‌کند،دربارۀ صاحب شما (عیسی) آورده است.سوگند به خداوند،هرگز قومی با پیامبری مباهله نکرده،مگر این‌که بزرگ و کوچکشان هلاك شده‌اند.اگر شما هم این کار را انجام دهید،به یقین،هلاك می‌شوید.پس اگر باقی ماندن بر عقیده و دین خود را می‌خواهید،با این مرد (محمد) پیمانی ببندید و به شهرهای خود بازگردید.آنان نزد رسول خدا آمدند،درحالی‌که او حسین را در آغوش داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سرش می‌آمد و علی هم پشت سر فاطمه قرار گرفته بود و به آنان می‌گفت:«وقتی من دعا کردم،شما آمین بگویید.«اسقف نجران گفت:

«ای گروه نصاری،من چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند به دعای آنها کوه را از جایش بر کند،می‌کند.مباهله نکنید که هلاك می‌شویم و بر روی زمین یك نصرانی تا روز قیامت باقی نمی‌ماند.»پس آنان گفتند:«ای ابوالقاسم،نظر ما این است که با تو مباهله نکنیم و بر دینمان ثابت بمانیم.»حضرت فرمود:«پس اگر از مباهله رو گردانید،اسلام بیاورید و با مسلمانان در سود و زیانشان شریك باشید.»آنان از قبول اسلام امتناع ورزیدند.

حضرت رسول فرمود:«پس اعلان جنگ به شما می‌دهم.»آنان گفتند:«ما طاقت جنگ با عرب را نداریم،ولی با تو مصالحه می‌کنیم که اگر با ما نجنگی و ما را نترسانی و ما را از

103دینمان برنگردانی،هر سال سی زره جنگی و دو هزار حُلّه به تو بدهیم که یك هزار آن در ماه صفر و یك هزار دیگر در ماه رجب باشد.»پیامبر با قبول آن،با ایشان مصالحه کرد،سپس فرمود:«سوگند به کسی که جانم به دست اوست که هلاکت بر اهل نجران نزدیك شده بود و اگر ملاعنه می‌کردند،به‌صورت میمون و خوك مسخ می‌شدند و این صحرا بر آنان تبدیل به آتش شعله‌ور می‌گشت و خداوند نجران و اهل آن را به عذاب استیصال دچار می‌کرد،حتی پرندگانی که بر روی درختان آنها هستند از بین می‌رفتند و یك سال بر نصاری نمی‌گذشت که همگی هلاك می‌شدند. [1]

نکات قابل توجه آیۀ مباهله

1) -کشاف،ج 1،ص 434؛دراین باره که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل‌بیت خود علیهم السلام را به مباهله برد،ر.ك:تفسیر کبیر،ج 7-8،ص 80؛الدرّ المنثور،ج 2،ص 38-39.

نکات قابل توجه آیۀ مباهله

نکات قابل توجه آیۀ مباهله

الف- پیشنهاد مباهله از طرف پیامبر حاکی از یقین و اطمینان کامل آن حضرت در حقّانیت دعوت و رسالتش می‌باشد؛هیچ‌گاه فردی که یقین به حقّانیت ادّعایش ندارد، چنین پیشنهادی نمی‌دهد که در صورت عدم نزول عذاب بر طرف مقابل،رسوا شود و خود و خاندانش نابود گردند.

ب- احتجاج بین رسول خدا و مسیحیان بود،اما مباهله به شکلی پیشنهاد شد که نزدیك‌ترین افرادی که انسان حاضر است در بسیاری از اوقات،جان خود را فدای آنها کند نیز در مباهله شرکت داده شدند تا بهترین دلیل بر حقّانیت یکی از طرفین باشد.

ج- تعبیر«اَبْنٰائَنَا»و«نِسٰائَنَا»و«اَنْفُسَنَا»دربارۀ چهار نفر از نزدیکان پیامبر علیهم السلام،بیانگر برتری و فضیلت آنان است؛زیرا پیامبر از میان خویشاوندان خود،آن چهار نفر را انتخاب کرد و این

نشانگر عظمت و برتری آن عده بر سایران است.
د- چون در این آیهٔ شریفه علی علیه السلام به منزلهٔ نفس پیامبر تلقّی گردیده،باید کلمهٔ «نفس»را به نزدیك‌ترین معنای مجازی آن حمل کرد و گفت:علی علیه السلام در فضایل و 104کمالات (غیر از نبوّت)با پیامبر مساوی بود و از این جهت،به نفس پیامبر تعبیر شده است.و شکی نیست که پیامبر افضل مردم و مساوی ایشان نیز افضل مردم است. [1]مؤید دلالت آیهٔ مباهله بر افضلیت علی علیه السلام این است که آن حضرت در روز شورا،بر اهل شورا چنین احتجاج کرد:
«شما را به خدا،آیا در میان شما نزدیك‌ترین خویشاوند به رسول خدا و کسی که پیامبر او را نفس خود و فرزندانش را فرزندان خود و زنانش را زنان خود قرار داد،غیر از من کسی هست؟»گفتند:نه،به خدا قسم. [2]
ه- تعبیر به‌صورت جمع در کلمهٔ«الکاذِبینَ»بیانگر این است که در هر یك از دو طرف، جمعی بوده که در ادعا و دعوت شریك هم بوده‌اند.بنابراین،اهل بیت پیامبر نیز در ادعای توحید و بنده بودن عیسی علیه السلام با پیامبر شریك بوده‌اند؛ [3]همچنین آوردن کلمهٔ «نَجْعَلْ»به‌جای«نَسْأَلْ»اشاره به‌این است که این خواست،به‌طور قطع،واقع خواهد شد.

بررسی یك شبهه

1) - ر.ك:احقاق الحق،ج 3،ص 64-65.
2) -الصواعق المحرقة،ابن حجر عسقلانی،ص 156.
3) - المیزان،ج 3،ص 245-248.

بررسی یك شبهه

بررسی یك شبهه

سؤال: چگونه الفاظ جمع (یعنی اَنْفُسَنٰا وَ نِسٰائَنٰا) در مفرد و«اَبْنٰائَنٰا»در مورد تثنیه استعمال شده است؟
پاسخ: بین مصداق و مفهوم نباید خلط کرد؛زیرا منظور این نیست که معانی کلمات «انفس»«نساء»و«ابناء»علی،فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند،بلکه این الفاظ در معنای خود،که جمع است،استعمال شده،اما پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام امتثال امر خداوند،مصداقی جز آنها را نیافت و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد بگوید:«پروردگارا،من جز اینان (اهل بیت) کسی را نیافتم تا برای مباهله دعوت کنم.» [1]
1) -همان،ص 238.
105در آیات قرآن،در موارد متعدد دیگری نیز صیغهٔ جمع برای اطلاق بر مفرد به کار رفته است؛مانند:
«اَلّذيِنَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ انّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» [1]
کسانی که مردم به آنها گفتند:دشمنان علیه شما اجتماع کرده‌اند،از آنها بترسید.
مراد از«النّاس»،طبق قول همهٔ مفسران یك فرد است حالا یا آنچنان که جمعی از مفسّران تصریح کرده‌اند،نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند. [2]یا غیر او،در هر حال منظور یك نفر است که این سخن را گفته است ولی از

او با لفظ جمع تعبیر شده است.

«لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذينَ قالُوا انَّ اللّٰهَ فَقيرٌ وَ نَحْنُ اغْنِياءُ» [3]

خداوند گفتار کسانی را شنید که می‌گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم.

منظور از«الّذین»طبق تصریح جمعی از مفسّران حیّ بن اخطب یا فنحاص است. [4]

1) -آل عمران (3)،آیهٔ 173.

2) - التفسیر الکبیر،ج 9،ص 99.

3) -آل عمران (3)،آیهٔ 181.

4) -ر.ک:تفسیر نمونه،جمعی از دانشمندان،ج 2،ص 445.

106

108پرسش

-1مباهله چیست؟

-2ماجرای مباهله را به اختصار بیان کنید.

-3چه نکاتی از آیهٔ«مباهله»استفاده می‌شود؟

-4در زمینهٔ استعمال لفظ جمع در مفرد و تثنیه در قرآن توضیح دهید.

109

درس دوازدهم:آیهٔ«تطهیر»

درس دوازدهم:آیۀ«تطهیر»

«اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [1]

خداوند به‌طور اكيد می‌خواهد پليدی و گناه را از شما اهل بيت دور كند و به‌طور كامل،شما را پاك سازد.

مفاد آيه،در مقام بيان عصمت اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله است كه در ادامه،توضيح داده خواهد شد.

تبيين واژه‌ها

1) -احزاب (33)،آيۀ 33.

تبيين واژه‌ها

«يُرِيدُ اللّٰهُ»

«يُرِيدُ اللّٰهُ»

ارادۀ خدا دوگونه است:تكوينی و تشريعی.

تكوين يعنی ايجاد؛هرگاه خدا وجود يافتن چيزی را اراده كند،به محض تعلق ارادۀ الهی،آن چيز وجود پيدا می‌كند.اين ارادۀ تكوينی است كه تخلف‌ناپذير بوده و هيچ مانع و رادعی برای آن نيست.

اما هرگاه خداوند انجام يا ترك فعلی را از بنده بخواهد،بدان امر يا نهی می‌كند،اين همان ارادۀ تشريعی است.در اين مورد،ممكن است بنده امر و نهی را امتثال كند و ارادۀ خدا را محقق سازد و يا امتثال نكند و برخلاف خواست و رضای خدا عمل نمايد.

منظور آيۀ مزبور از«اراده»ارادۀ تكوينی خداوند است؛نه ارادۀ تشريعی؛زيرا متعلق
110ارادۀ تشريعی خداوند،فعل و عمل ديگران است،اما متعلق اراده در آيۀ شريفه،فعل الهی است.گذشته از آن،ارادۀ تشريعی خداوند بر زدودن رجس،مختص اهل بيت عليهم السلام نيست،بلكه همگان را شامل می‌شود،اما آيۀ مورد بحث در مقام اثبات ويژگی خاص برای اهل‌بيت عليهم السلام است.

«رجس»

«رجس»

«رجس»

این واژه در لغت،«به معنای مطلق پلیدی و ناپاکی است،خواه از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همهٔ اینها؛مانند:مردار.» [1] بنابراین،معانی دیگری نیز که برای«رجس»ذکر گردیده (از قبیل گناه،شرك،بخل،حسد،اعتقاد باطل و...) در واقع، مصادیق معنای مزبور است. در این آیه،کلمهٔ«رجس»به‌دلیل داشتن الف و لامِ جنس،افادهٔ عموم می‌کند و هر نوع پلیدی و ناپاکی مادی و معنوی را شامل می‌شود.

«اهل‌البیت»

1) - مفردات،راغب اصفهانی،واژهٔ«رجس».

«اهل‌البیت»

«اهل‌البیت»

در مورد«اهل البیت»سه نظریه وجود دارد:

-1 زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛به دلیل آن‌که قبل و بعد آیه،دربارهٔ آنها سخن گفته است.

-2 تمامی بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند:آل عقیل،جعفر،عباس و علی علیه السلام.

-3 پیامبر،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند.

احتمال اول مردود است؛زیرا ضمیرهای این آیه مذکر است،درحالی‌که در آیات قبل ضمیرها مؤنث می‌باشد.اختلاف ضمایر نشان‌دهندهٔ این است که طرف خطاب در آیهٔ تطهیر،زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند.

علاوه بر آن،یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله،یعنی عایشه به دلیل قیام علیه حضرت علی علیه السلام موجب قتل بسیاری از مسلمانان گشت،و بقیه نیز فاقد مقام عصمت بودند،درحالی‌که مفاد آیه (چنان‌که خواهد آمد) در مقام اثبات مقام عصمت برای اهل‌بیت می‌باشد.

111گذشته از این،روایات رسیده از خود اهل سنّت،شمول«اهل‌البیت»نسبت به زنان پیامبر را نفی می‌کند.

احتمال دوم نیز مردود است؛زیرا به‌طور قطع،در میان بستگان پیامبر،افراد فاسقی نیز وجود داشتند که حالشان با عصمتی که آیه در مقام اثبات آن برای«اهل البیت»است، منافات دارد.

علاوه بر این،روایات رسیده،شمول«اهل‌البیت»را بر تمامی آل پیامبر صلی الله علیه و آله نفی می‌کند.

بنابراین،منظور از«اهل بیت»همان معنای سوم است.روایات شیعه و سنّی بر نزول آیهٔ تطهیر در مورد این پنج نفر (محمد،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السلام دلالت دارد و دو معنای

دیگر را نفی می‌کند.در این جا،به برخی از آن روایات اشاره می‌کنیم:

-1 عمر بن أبی سلمه نقل می‌کند:

وقتی آیهٔ تطهیر در خانهٔ امّسلمه نازل شد،پیامبر،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنان را با کسایی پوشاند و فرمود:

«اَللّٰهُمّ هٰؤُلاٰءِ اهْلُ بَیْتي فَأذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً»

خدایا،اینان اهل بیت من هستند.پس پلیدی را از آنان بزدای و آنان را با تطهیر خاصّت، پاك گردان.

امّ‌سلمه گفت:ای پیامبر خدا،آیا من هم از اهل بیتم؟ فرمود:تو جایگاه خودت را داری و تو بر خیر و خوبی هستی (اما جزو اهل بیت نیستی).[1]

-2 انس بن مالك نقل می‌کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه،وقتی برای نماز صبح بیرون می‌آمد،از در خانهٔ فاطمه عبور می‌کرد و می‌فرمود:ای اهل بیت،(بشتابید به‌سوی) نماز،سپس آیهٔ مزبور را تلاوت می‌نمود.[2]

-3 در احادیثی،عایشه اعتراف می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب سؤال او که پرسید آیا من هم از اهل بیت هستم»،فرمود:

1) -سنن،محمد بن عیسی ترمذی،ج 5،ص 31.

2) -همان.

112«کنار باش،تو بر خیر هستی....»[1]

-4 ابو سعید خدری می‌گوید:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«این آیه در مورد پنج نفر-من،علی،فاطمه،حسن و حسین-نازل شده است.»[2]

بنابراین،مقصود از«اهل بیت»در آیهٔ شریفه،پنج تن اهل کسا هستند،نه همسران یا خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله.

کیفیت دلالت آیه بر عصمت اهل‌البیت علیهم السلام

1) -احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج 9،ص 10 برای اطلاع بیشتر از روایات رسیده از اهل سنّت دربارهٔ آیهٔ تطهیر به جلد نهم این کتاب مراجعه کنید.

2) -تفسیر المیزان،ج 16،ص 318.

کیفیت دلالت آیه بر عصمت اهل‌البیت علیهم السلام

کیفیت دلالت آیه بر عصمت اهل‌البیت علیهم السلام

چنانکه گفته شد مراد از ارادهٔ الهی در آیهٔ تطهیر،ارادهٔ تکوینی است،نه تشریعی.در این صورت،معنای آیه چنین است:«ارادهٔ تکوینی الهی بر این تعلق گرفته است که مطلق پلیدی و ناپاکی را از اهل بیت پیامبر دور سازد و آنها را پاك و مطهّر گرداند.»و این چیزی جز عصمت نخواهد بود؛زیرا«عصمت»عبارت از دوری از هر نوع خطا و گناه و ناپاکی است و چون ارادهٔ الهی غیر قابل تغییر است،از این رو،عصمت اهل بیت علیهم السلام نیز قطعی خواهدبود.علاوه بر

این،لفظ«اِنّما»نیز بر انحصار ارادهٔ الهی در عصمت اهل‌بیت علیهم السلام دلالت دارد.
موهبت عصمت و تأیید خاص الهی که نصیب اهل بیت علیهم السلام و پیامبران و برگزیدگان خاص الهی است،یك موهبت گزاف نبوده و منافات با آزادی و اختیار آنها ندارد.اولاً در آیات قرآن دلیل این عنایت خاص الهی بیان شده است.خداوند در قرآن به نحو عام دفاع خود را از مؤمنان اعلام فرموده و هرچه مرتبهٔ ایمان بالاتر باشد،عنایت و دفاع خداوندی نیز بیشتر می‌گردد تا به‌حدی که مثلاً در مورد اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:
«اِنّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً» [1]
خداوند اراده کرده که پلیدی را از ساحت شما دور گرداند و کاملاً شما را پاك سازد.
1) -احزاب (33)،آیهٔ 33.
113و در مورد حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید:
«كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشاٰءَ انَّهُ مِنْ عِباٰدِنَا الْمُخْلَصِینَ» [1]
این چنین سوء و فحشاء را از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود.
در اینجا هم علت این دفاع خاص و اعطای موهبت عصمت بیان گردید،اما علت این دفاع خاص،مخلص بودن آنان است و علت اینکه عنایت خداوند از همان ابتدای زندگی شامل حال آنان می‌شود به‌خاطر علم خداوند به صلاحیت آنهاست.نكتهٔ لطیفی که در این دو آیه رعایت شده عبارت از این است که خداوند می‌فرماید:ما می‌خواهیم رجس و پلیدی را از ساحت شما ببریم،می‌خواهیم سوء و فحشا را از او بگردانیم و این نحوهٔ بیان،خیلی لطیف‌تر از آن است که بفرماید:«خداوند می‌خواهد شما را از پلیدی برگرداند.»با عبارت اول ساحت آنان چنان مقدس و متعالی شمرده شده که خداوند خود مدافع آن نفوس گشته و نمی‌گذارد رجس و پلیدی بدان نزدیك‌گردد و این تقدس همان «مخلَص»بودن آن بزرگواران است کسانی که به این مقام و مرتبه برسند یا خداوند شایستگی،عزم و صلاحیت را در آنان بیابد،از همان ابتدا عنایت خود را شامل حال آنان می‌گرداند و مدافع حریم قدس آنان می‌گردد و این با آزادی و اختیار آنان منافات ندارد. آنان با اینکه قدرت بر گناه دارند ولی ایمان،تقوا و محبت فوق‌العاده‌ای که به حق تعالی دارند،آنان را از هر چه زشتی و پلیدی است متنفر کرده و هیچ‌گاه جز حق را نمی‌جویند و جز رضای او نمی‌طلبند.

ارتباط آیهٔ«تطهیر»با آیات قبل و بعد

1) -یوسف (12)،آیهٔ 24.

ارتباط آیهٔ«تطهیر»با آیات قبل و بعد

ارتباط آیهٔ«تطهیر»با آیات قبل و بعد

هر چند آیات قبل و بعد آیهٔ مزبور دربارهٔ مسائل گوناگونی از جمله،زنان پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته و موجب بروز شبهاتی در زمینهٔ اختصاص«اهل بیت»به اصحاب کسا، گردیده است،اما باید توجه داشت:
-1 در قرآن،موارد زیادی از این قبیل وجود دارد؛مانند:آیهٔ اکمال (آیهٔ 34 و 35
114سوره نمل) که در بین کلام متّصل یك جمله معترضه آمده و آمدن جمله معترضه در بین کلام مفصل در قرآن و غیر قرآن.از کلام عرب بسیار است. [1]

-2 غالب مفسران اهل سنت با توجه به‌وجود این آیه در بین آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله،این آیه را به همسران ارجاع داده‌اند ولی همهٔ روایاتی که راجع به این آیه وارد شده حاکی از نزول جداگانه این آیه است و در هیچ کدام از شأن نزولها سخنی از آیات مربوط به همسران نیست و این روایات بخوبی اثبات می‌کند که این بخش از آیه جداگانه نازل گردیده و سپس به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و یا پس از رحلت آن حضرت،در ضمن آیات دیگر گنجانده شده است.

-3 ممکن است وجه درج آیهٔ تطهیر در ضمن آن آیات این باشد که خداوند خطاب را از زنان پیامبر برگردانده و متوجه پیامبر و اهل بیت شده و می‌فرماید:اگر چنین وظایف سنگینی را برای اطرافیان شما قائل شده‌ام و اگر این وعده و وعیدهای مضاعف را می‌دهم چون اینان وابستگان شمایی هستند که من پاکی و طهارتتان را خواسته‌ام و حریم شما آن قدر مقدس است که اطرافیان شما هم باید این حریم را نگه دارند و از این جهت برایشان در تکلیف سخت گرفته‌ام و به‌طور غیر مستقیم به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گوشزد نماید که شما در خانواده‌ای هستید که پنج معصوم الهی در آن هستند.پس رعایت حرمت آنان بر شما لازم است.از این رو،تکالیف شما سنگین گردیده و به شما وعدهٔ اجر یا عذاب مضاعف داده شده است.[2]

1) -احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج 2،ص 530.

2) -همان،ص 570.

115خلاصه

-1آیهٔ تطهیر،مبیّن عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

-2منظور آیهٔ تطهیر از«اراده»ارادهٔ تکوینی الهی است،نه ارادهٔ تشریعی؛زیرا متعلق ارادهٔ تشریعی خداوند،فعل و عمل دیگران است،در حالی‌که متعلق اراده در آیهٔ تطهیر،فعل الهی است.

علاوه بر آن،ارادهٔ تشریعی خداوند بر زدودن رجس،مختص اهل بیت علیهم السلام نیست،بلکه همگان را شامل می‌شود،درحالی‌که آیهٔ تطهیر،در مقام اثبات ویژگی خاصی برای اهل بیت علیهم السلام است.

-3مراد از اهل بیت،اصحاب کسا است؛به دلیل روایات بسیاری که از شیعه و سنّی در این زمینه رسیده و آنان‌را در پنج نفر منحصرکرده و شمول آیهٔ تطهیر نسبت‌به زنان پیامبر و خویشان او را نفی می‌کند.

-4تعلق ارادهٔ الهی بر تطهیر اهل بیت علیهم السلام جبرآور نیست؛زیرا منظور این است که خداوند آنان را از نظر علم و آگاهی،چنان مجهز کرده که به اختیار خود،از این علم استفاده می‌نمایند و گناه نمی‌کنند،همان‌گونه که شخص آگاه از نتایج زیانبار سم،هرگز به اختیار خود،آن را نمی‌خورد.

116پرسش

-1مفاد آیهٔ«تطهیر»را بیان کنید.

-2فرق ارادهٔ تکوینی و تشریعی خداوند را بیان نمایید و توضیح دهید که چه اراده‌ای در آیهٔ تطهیر مورد نظر است؟

-3مراد از«اهل‌البیت»در آیهٔ تطهیر چه‌کسانی است؟

-4کیفیت دلالت آیهٔ تطهیر بر عصمت اهل بیت علیهم السلام را ذکر کنید.

-5کیفیت ارتباط آیهٔ تطهیر با آیات قبل و بعد آن را بیان نمایید.

117

درس سیزدهم:آیهٔ«مودّت»

درس سیزدهم:آیهٔ«مودّت»
117

درس سیزدهم:آیهٔ«مودّت»

«قُلْ لاٰ اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْراً الاّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً انّ اللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» [1]

بگو من هیچ پاداشی از شما (بر رسالتم) درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکان را.و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزاییم؛(چرا که) خداوند بسیار آمرزنده و شکرگزار است.

منظور از«قُربیٰ»

1) -شوریٰ (42)،آیهٔ 23.

منظور از«قُربیٰ»

منظور از«قُربیٰ»

آیهٔ مزبور مودّت و محبّت نسبت به نزدیکان را به‌عنوان اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی‌کرده و آنرا از امّت درخواست نموده‌است.اما دربارهٔ این‌که مراداز«قُربیٰ»،که محبّت آنان لازم شمرده شده چیست،نظریاتی مطرح گردیده که به ذکر برخی‌از آنها می‌پردازیم:

الف-رابطهٔ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

الف-رابطهٔ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

الف-رابطهٔ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

نظری که به برخی مفسّران اهل سنّت نسبت داده شده آن است که آیه خطاب به قریش می‌باشد و اجری که از آنان درخواست شده مودّت و محبّت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است،از آن‌جهت که با آنان قرابت و خویشاوندی دارد؛زیرا بنی‌هاشم تیره‌ای از قریش است.علاوه بر آن،بعضی گفته‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگر تیره‌های قریش نیز از طریق سبب یا نسب خویشاوند بود.بنابراین تفسیر،معنای آیه چنین می‌شود:«ای تیره‌های قریش،اگر 118رسالت مرا نمی‌پذیرید،پس دست کم،به واسطهٔ خویشاوندی و صلهٔ رحم-که به آن پایبند هستید-به من مودّت ورزید و دست از آزار و مخالفت بردارید.» [1]

این نظریه قابل قبول نیست؛زیرا اجر و پاداش در مقابل عملی‌که برای شخص انجام‌شده، داده می‌شود.بنابراین،درخواست اجر از قریش درصورتی صحیح است که آنان ایمان به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده باشند؛زیرا با فرض تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و کفر آنان نسبت به دعوت او،چیزی از آن حضرت دریافت نکرده‌اند تا در مقابل آن اجری بپردازند.
درصورتی‌هم که ایمان بیاورند و رسالت او را بپذیرند،دیگر دشمنی با آن حضرت ندارند تا با توجه دادن به مودّت خویشاوندی از آنان بخواهد که جلوی بغض خود را بگیرند و او را دوست بدارند.[2]

ب-قرب الهی

1) -بنابر نقل:الکشاف،ج 3،ص 467؛المیزان،ج 18،ص 43؛روح المعانی،ج 25،ص 30.
2) -اقتباس از:المیزان،ج 18،ص 43.

ب-قرب الهی

ب-قرب الهی

برخی گفته‌اند:مودّت«قربیٰ»عبارت از مودّت به خدا از راه تقرّب جستن به او به‌وسیلۀ اطاعت است.بنابراین،معنای آیه چنین است:«اجر و مزد رسالت،دوست داشتن قرب به خداست به‌وسیلۀ اموری‌که مایۀ تقرّب به خدا می‌گردد و آن اطاعت خدا و عمل صالح است.»[1]
این نظریه نیز مردود است؛زیرا براساس این معنا،آیه می‌خواهد چنین بگوید:
«دوستدار خدا باشید و به او تقرّب پیدا کنید»،درحالی‌که در میان مخاطبان آیه،کسی وجود نداشت که دوست نداشته‌باشد به خدا نزدیك شود؛حتی مشرکان نیز طالب قرب به خدا بودند و بت‌ها را به‌عنوان شفیع برای تقرّب به او می‌پرستیدند.[2] پس اگر مقصود، دوست داشتن قرب الهی از راه عبادت باشد،باید آن را به عبادت خالصانۀ او مقیّد می‌نمود و به یکتاپرستی دعوت می‌کرد.ولی این قید را ذکرنکرده و«قرب الهی»را به‌طور مطلق، اجر رسالت قرار داده،با وجود آن که در میان مخاطبان،کسانی هستند که شرك و
1) -همان و نیز بنابر نقل:کشاف،ج 3،ص 468؛تفسیر کبیر،ج 27،ص 165.
2) - زمر (39)،آیۀ 3.
119بت‌پرستی خود را وسیلۀ تقرّب به خدا می‌دانند.و این با ذوق سلیم سازگاری ندارد.[1]

ج-محبّت مردم نسبت به نزدیکان خود

1) -اقتباس از:المیزان،ج 18،ص 45.

ج-محبّت مردم نسبت به نزدیکان خود

ج-محبّت مردم نسبت به نزدیکان خود

طبق این احتمال،معنای آیه چنین است:«از شما درخواست اجری ندارم جز آن که نسبت به خویشاوندان خود محبّت داشته باشید و با آنان رابطۀ دوستی و پیوند خویشی برقرار کنید.[1]
پاسخ این نظریه آن است که اسلام مردم را به محبّت خویشاوندان-به‌طور مطلق - دعوت

نکرده،بلکه معیار دوستی‌ها و دشمنی‌ها ایمان به خداست.[2] از این رو،محبّت مردم نسبت به نزدیکان خود به صرف رابطهٔ خویشاوندی و با صرف نظر از آن‌که مؤمن باشند یا نباشند،نمی‌تواند مورد نظر آیهٔ شریفه باشد.

گذشته از آن،تناسب و رابطه‌ای میان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و محبّت مردم نسبت به بستگان خود وجود ندارد تا این پاداش آن قرار گیرد.[3]

د-محبّت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

1) -بنابر نقل:روح‌المعانی،ج 25،ص 32؛المیزان،ج 18،ص 45.

2) - مجادله (58)،آیهٔ 22.

3) -اقتباس از:المیزان،ج 18،ص 45؛تفسیر نمونه،ج 20،ص 408.

د-محبّت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

د-محبّت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

دیدگاه گروهی از مفسّران اهل سنّت و تمام مفسّران شیعه آن است که منظور از «دوست داشتن قربیٰ»محبّت نسبت به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که عترت و اهل بیت آن حضرت هستند.[1] این نظریه بر حق است و در ادامه،آن را تبیین می‌کنیم.

محبّت اهل بیت علیهم السلام،رمز تداوم رسالت: قرآن کریم در آیات متعدّدی،منطق و سیرهٔ اخلاقی پیامبران الهی علیه السلام رادرانجام رسالت بزرگشان،این‌گونه بیان نموده که آنان هیچ

1) -الکشاف،ج 3،ص 466؛روح‌المعانی،ج 25،ص 30 (که‌این مطلب را به‌عنوان قول قوی ذکر کرده‌است)؛مجمع‌البیان،فضل بن حسن طبرسی،ج 9-10،ص 27؛المیزان،ج 18،ص 46.

120هدفی جز اعتلای کلمهٔ حق و توحید نداشته و در انجام وظیفهٔ خطیر خویش،هیچ‌گونه اجر و مزدی از امّت‌ها درخواست نکرده،بلکه در کمال اخلاص،فقط پاداش خود را از خدا خواسته‌اند؛

«وَ ماٰ اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اجْرٍ انْ اجْرِىَ الاّ عَلىٰ رَبِّ الْعاٰلَميِنَ»[1]

بر آن (زحمات رسالت) ازشما اجری نمی‌خواهم،اجر من جز بر پروردگار عالمیان (برکسی) نیست.

و به پیامبر اسلام چنین می‌فرماید:

«قُلْ لاٰ اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْراً انْ هُوَ الاّ ذِكْرىٰ لِلْعاٰلَميِنَ»[2]

بگو:من مزد رسالت از شما نمی‌خواهم،این رسالت (یا قرآن) جز تذکری برای عالمیان نیست.

با توجه به آیات مزبور و دیدگاه شیعه در تفسیر آیهٔ«مودّت»،این سؤالات مطرح گردیده است که چگونه محبّت اهل بیت علیهم السلام می‌تواند به‌عنوان اجر و مزد رسالت قرار گیرد؟ آیا این برخلاف سیرهٔ پیامبران بزرگ الهی و گفتار خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست؟ آیا موجب این نمی‌گردد که پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض این تهمت قرار گیرد که در فکر تأمین آیندهٔ فرزندان و خویشان خود بوده است؟[3]

در پاسخ به این پرسش‌ها،باید گفت:اجری که در آیه درخواست شده چیزی نیست که نفعش به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد،بلکه در حقیقت،به سود خود امّت است؛زیرا عشق و محبّت به خاندان پاك پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای برقرار کردن پیوند عاطفی با آنان بر اساس اعتقاد به«امامت و رهبری»در مسألهٔ دین و دنیای جامعهٔ اسلامی است که آن حضرت

در موارد متعدد-از جمله،حدیث معروف«ثقلین»-به آن تصریح فرموده است.این مودّت از یك سو،زمینه‌ساز هدایت و اطاعت از حق و وسیلهٔ تهذیب نفس و پاك شدن جان انسان‌ها می‌شود؛زیرا محبّت اکسیری است که عاشق را به‌سوی محبوب جذب می‌نماید و پیوند قلبی با پیشوایان معصومی برقرار می‌سازد که مشعل‌های فروزان هدایت و مظهر کمال و فضیلت و الگوهای تمام عیار انسانیّت می‌باشند و همین موجب پیروی عملی از آنان و هدایت مسلمانان می‌گردد.و از سوی دیگر،تحقّق اهداف بلند

1) -شعراء (26)،آیات 180،164،145،127،109.

2) -انعام (6)،آیهٔ 90.

3) -تفسیر کبیر،ج 27،ص 165.

121رسالت را در سایهٔ اقتدار امامت و اطاعت امّت،در پی دارد و رمز تداوم آن است.

بنابراین،محبّت اهل بیت علیهم السلام خیری است که به خود امّت بازمی‌گردد،هرچند به لحاظ آن‌که پشتوانهٔ مقام نبوّت و موجب تداوم رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است،عنوان اجر رسالت نیز به صورت«تنزیل و ادّعا»بر آن اطلاق می‌شود.قرآن کریم در بیان این حقیقت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ اجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ انْ اجْرِىَ الاّ عَلَى اللّٰهِ» [1]

بگو:آنچه را از شما به‌عنوان اجر رسالت خواستم،آن‌هم برای خود شماست.پاداش من تنها با خداست.

همچنین در بیان این که محبّت اهل‌بیت علیهم السلام راه رسیدن به خداست، [2]می‌فرماید:

«قُلْ لا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اجْرٍ الاّ مَنْ شاٰءَ انْ يَتَّخِذَ الىٰ رَبِّهِ سَبيٖلاً» [3]

بگو:من از شما اجر رسالت نمی‌خواهم،جز آن‌که هرکس بخواهد راه خدای خویش در پیش گیرد.

با توجه به آنچه در زمینهٔ حقیقت و هدف محبّت اهل بیت علیهم السلام ذکر شد،مقصود از «قُربىٰ»تمامی افراد خانوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و خویشان آن حضرت نیست،بلکه خصوص ائمّهٔ معصوم علیهم السلام مورد نظرند که مظهر کمالات و فضایل انسانی و برخوردار از مقام عصمت و طهارت می‌باشند و محبّت آنان راهگشای انسان به‌سوی خدا خواهد بود.این حقیقت در روایات نیز آمده است.

گواهی روایات:

آنچه دیدگاه اخیر را در تفسیر این آیه تأیید می‌کند،روایات بسیاری است که در منابع معتبر اهل سنّت و شیعه نقل گردیده و با استناد به آیه،بر لزوم محبّت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام تأکید ورزیده است.

-1 ابن عباس می‌گوید:

وقتی آیهٔ مودّت نازل شد،مردم از پیامبر پرسیدند:این نزدیکانی که محبّت آنان واجب شده،

1) -سبأ (34)،آیهٔ 47.

2) -فرقان (25)،آیهٔ 57.

3) -اقتباس از:المیزان،ج 18،ص 42؛الامامة والولایة فی القرآن الکریم،علی‌اکبر موسوی یزدی و دیگران،ص 164.

122چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:علی،فاطمه و دو پسرانشان. [1]

-2 امام صادق علیه السلام از اسماعیل بن عبدالخالق پرسید:«مردم بصره دربارهٔ آیهٔ مودّت چه می‌گویند؟»گفت:می‌گویند آنان نزدیکان و خویشان پیامبرند.امام علیه السلام فرمود:

دروغ می‌گویند،آیه فقط دربارهٔ ما اهل بیت نازل شده؛دربارهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین - اصحاب کسا. [2]

1) -الدّرّ المنثور،ج 6،ص 7؛الکشاف،ج 3،ص 467.
2) -مجمع‌البیان،ج 9-10،ص 29.

123خلاصه

-1آیۀ«مودّت»دوستی نزدیکان پیامبر را اجر رسالت معرفی کرده و از امّت درخواست نموده است بدان اقدام کنند.

-2دربارۀ«قُربیٰ»نظریاتی مطرح گردیده است:

الف-رابطۀ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله؛

ب-قرب الهی؛

ج-محبت مردم نسبت به نزدیکان خود؛

د-محبّت اهل بیت پیامبر علیهم السلام،که نظریّۀ گروهی‌از مفسران اهل سنّت و تمام مفسران شیعه است.

-3درخواست این اجر از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برخلاف سیرۀ اخلاقی پیامبران الهی و سخن خود آن حضرت دربارۀ درخواست نکردن اجری بر رسالت خودش نیست؛زیرا اجری که در آیه درخواست شده،چیزی نیست که نفعش به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد،بلکه در حقیقت،به سود خود امّت است، به‌دلیل این‌که پیوند قلبی با پیشوایان معصوم علیهم السلام برقرار می‌کنند،همانها که مظهر تمام کمالات و فضایل می‌باشند و همین محبت زمینه‌ساز هدایت و اطاعت از حق می‌شود و رمز تداوم رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سعادت مردم است.

-4مراد از«قربیٰ»تمامی افراد خانوادۀ پیامبر صلی الله علیه و آله نیست،بلکه مقصود ائمّۀ معصوم علیهم السلام می‌باشند که از مقام و طهارت برخوردار بوده و محبّتشان راهگشای انسان به سوی خداست.

124پرسش

-1نظریاتی را که دربارۀ«قُربیٰ»مطرح گردیده بیان کنید.

-2چرا رابطۀ خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند اجر رسالت باشد؟

-3سیرۀ اخلاقی پیامبران در انجام رسالتشان چگونه بوده است؟

-4چگونه محبت اهل بیت علیهم السلام به نفع خود امّت است و موجب تداوم رسالت می‌گردد؟

-5در روایات،آیۀ مودّت به چه کسانی تفسیر شده است؟

125

درس چهاردهم:آیۀ«شهادت»

درس چهاردهم:آیۀ«شهادت»
125

درس چهاردهم:آیۀ«شهادت»

«وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» [1]
و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر نیز شاهدی بر شما باشد.

این آیه از جمله آیاتی است که طبق یکی از تفسیرهای آن،موضوع«امامت و ولایت» در آن مطرح گردیده و مورد استناد قرار گرفته است.اکنون به بیان واژه‌های آیه و سپس بررسی احتمالاتی که در تفسیر آن ذکر شده،می‌پردازیم.

تبیین واژه‌ها

1) -بقره (2)،آیۀ 143.

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

«وسط»

«وسط»

«وسط»

«وسط»در مورد چیزی گفته می‌شود که دارای دو طرف باشد.گاهی آن دو طرف،دو صفت ناپسند می‌باشند و«وسط»به‌معنای«حدّ میانه و اعتدال»میان آن‌دو،که به دور از افراط و تفریط باشد به کار می‌رود و شخص با داشتن این صفت«وسط»،مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرد؛مانند سخاوت که حدّ وسط بین بخل و اسراف است و یا شجاعت که اعتدال میان ترس و تهوّر است. [1]

1) -مفردات،راغب اصفهانی،واژۀ«وسط».
126

«شهادت»

«شهادت»

«شهادت»

«شهود»و«شهادت»به‌معنای«حضور همراه با مشاهده»است،چه با چشم ظاهری، چه با چشم دل و بصیرت.[1]

ابن اثیر می‌گوید:«اصل شهادت،خبر دادن به آن چیزی است که آن را مشاهده کرده و شاهد آن بوده است.»[2]

«امّت وسط»

1) -مفردات،راغب اصفهانی،ص 267.

2) -النهایة،ابن اثیر،ج 2،ص 514.

«امّت وسط»

«امّت وسط»

آیۀ شریفه در مقام تکریم و بزرگداشت امّت اسلام،آنان را به«امّت وسط»توصیف نموده و هدف از این کرامت را«شاهد»قرار دادن آنان بر مردم و«شاهد»بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان ذکر نموده است.بنابراین،علّت نهایی و هدف اصلی«وسط»بودن،«شاهد»بودن می‌باشد و این فرع بر آن اصل،متفرّع است.

از این رو،در بیان مقصود از«امّت وسط»،باید معنایی را که با«شهادت»در ارتباط است پیدا کرد و رابطۀ میان آن دو را یافت.

رابطۀ میان«شهادت»و«امّت وسط»

رابطۀ میان«شهادت»و«امّت وسط»

رابطۀ میان«شهادت»و«امّت وسط»

مفسّران در بیان این رابطه،احتمالاتی ذکر کرده‌اند که به ذکر دو مورد از آنها می‌پردازیم:

الف-میانه‌روی و اعتدال

الف-میانه‌روی و اعتدال

الف-میانه‌روی و اعتدال

برخی از مفسّران گفته‌اند:معنای امّت وسط این است که امّت اسلامی دارای طریقه و برنامه‌ای معتدل و میانه،به دور از هرگونه افراط و تفریط است؛زیرا مردم دو گروه‌اند:

گروهی همانند یهود و مشرکان،تمام توجهشان فقط به بُعد مادّی و رسیدن به لذّت‌های جسمانی است.اینان همواره برای تأمین نیازهای مادّی تلاش می‌کنند و در این جهت، چنان دچار افراط گردیده‌اند که کمالات روحی و معنوی را به فراموشی سپرده و اصل
127حیات بشری را رفاه طلبی و تأمین لذّات طبیعی و حیوانی می‌دانند.گروهی دیگر همانند راهبان مسیحی،به‌دنبال ریاضت‌ها و ترك دنیا و فرو رفتن در بُعد روحانی و انتخاب رهبانیت رفته و از رسیدن به نیازهای مادّی و جسمانی انسان غفلت نموده و گرفتار تفریط گشته‌اند.اینان نیز این‌گونه به انحراف کشیده شده‌اند.
هر یك از این دو راه،انحراف از صراط مستقیم الهی و بر خلاف فطرت صحیح انسانی است؛زیرا وجود انسان از دو بُعد مادّی و معنوی ترکیب شده و هر یك از این ابعاد،منشأ نیازهای خاصی است که باید مورد توجه قرار گیرد.
خداوند،امّت اسلام را به این دلیل به‌عنوان«امّت وسط»معرفی نموده که پیروان مکتبی هستند که اساس تعلیمات آن بر اعتدال و به دور از افراط و تفریط گذارده شده و تمامی جنبه‌های جسمانی و روحانی،مادّی و معنوی،و فردی و اجتماعی انسان را در نظر گرفته و بدان پاسخگوست.در نتیجه،معتدل و میانه بودن امّت اسلام سبب می‌شود که آنها شاهد و میزانی برای مردمان دیگر باشند و با اعتدال خود،نشان‌دهندهٔ خروج دو طرفِ مُفرط و مُفَرّط از جادهٔ حق و هدایت گردند،چنان‌که خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمونه و میزان اکملِ مرتبهٔ وسط و شاهد بر امّت و گواه بر حرکت آنان در صراط اعتدال یا خروج آنان از این حدّ وسط است.[1]
طبق این تفسیر،مرجع ضمیر در«جَعَلْنٰاکُمْ»تمامی امّت اسلامی بوده و مراد از «شهادت»نیز مقیاس و میزان سنجش است که«امّت وسط»نسبت به دو طرف آن، یهودیت و مسیحیت،چنین نقشی خواهد داشت.
مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید:هر چند سخن مزبور در جای خود،صحیح است، ولی به چند دلیل،خلاف ظاهر این آیه و آیات دیگر قرآن است:
-1 تناسبی میان«وسط»بودن امّت اسلام-به‌معنای مرجع و میزان برای دو طرف افراط و تفریط-با شاهد بودن بر دو طرف یا مشاهده کردن دو طرف نیست.
-2 طبق معنای مزبور،وجهی بر ذکر شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امّت در آیهٔ شریفه،
1) -اقتباس از:تفسیر المنار،ج 2،ص 4.
128نخواهد بود؛زیرا«وسط»بودنِ امّتِ اسلام طبق معنای مزبور،نمی‌تواند دلیلی برای شاهد قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امّت بوده و شاهد بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان نتیجهٔ«وسط»قرار گرفتن امّت اسلام باشد،درصورتی‌که در آیهٔ شریفه،شاهد قرارگرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به‌عنوان نتیجهٔ شاهد و وسط بودن امّت بیان شده است.
-3 مقصود از«شهادت»،که در این آیه و آیات متعدد دیگر ذکر گردیده، [1]طبق ظاهر آن،شهادت بر اعمال امّت‌ها و بر تبلیغ رسالت پیامبران الهی است.از این رو،اگر مقصود از«شهادت»در آیهٔ شریفه،طبق تفسیر گذشته،این باشد که امّت اسلامی با اعتدال خود، شاهد و میزانِ سنجشی برای انحراف دیگران است،این معنا خلاف ظاهر کلمهٔ «شهادت»و خلاف ظاهر آیات دیگر قرآن خواهد بود.[2]

ب-شهادت اولیای الهی بر حقیقت اعمال

1) - نساء (4)،آیهٔ 41؛نحل (16)،آیهٔ 84.
2) -اقتباس از:المیزان،ج 1،ص 320.

ب-شهادت اولیای الهی بر حقیقت اعمال

ب-شهادت اولیای الهی بر حقیقت اعمال

تفسیر دیگر این است که معنای«شهادت»در آیه،مشاهده و دیدن حقیقت اعمالی است که مردم در دنیا انجام می‌دهند تا در روز قیامت،بر طبق آنچه دیده‌اند شهادت دهند،گرچه شاهدان دیگری از قبیل زمان،مکان و اعضای بدن انسان نیز بر اعمال او شهادت می‌دهند.هر چند ادای این«شهادت»در روز قیامت خواهد بود،ولی تحمّل و دریافت آن در این دنیاست.این دریافت از يك سو،باید همراه با حضور و اشراف کامل بر همهٔ جوانب موضوع مورد شهادت باشد و از سوی دیگر،روشن است که با این حواس عادی و معمولی،که در انسان وجود دارد،تنها می‌توان شکل ظاهری اعمال را دید،آن هم اعمالی که در ظاهر انجام می‌شود.اما آگاهی از اعمالی که مخفیانه انجام می‌گیرد و نیز اطلاع از حقیقت و باطن اعمال و آنچه مربوط به انگیزه‌های قلبی و باطنی افراد است و تشخیص درجهٔ ایمان و اخلاص آنان بر همگان امکان‌پذیر نیست،مگر کسانی که خداوند حقایق را به آنان نشان دهد و اسرار را برایشان کشف کند.آنها گروه خاصی از اولیای پاك و مقرّب درگاه الهی‌اند که این کرامت و منزلت نصیبشان می‌گردد.

129آنان ائمّهٔ معصوم علیهم السلام هستند.اما دیگران،هر چند افراد مؤمن و عادلی هم باشند،به این مقام والا دست نمی‌یابند تا چه رسد به افراد پست و گنهکار.

بنابراین،مراد از«شاهد»بودن«امّت»آن است که افرادی در میان امّت هستند که شاهد بر مردمند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر آنان شاهد است.مقصود از«وسط»بودن آنان نیز واسطه بودن آن گروه خاص میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم است.[1]

«امّت وسط»و«شهداء»در روایات

1) -اقتباس از:المیزان،ج 1،ص 320-323.

«امّت وسط»و«شهداء»در روایات

«امّت وسط»و«شهداء»در روایات

از جمله شواهدی که تفسیر دوم را تأیید می‌کند،روایاتی است که از طریق شیعه و سنّی نقل گردیده و در آنها،ضمن بیان معنای مذکور برای شهادت-که«شهادت بر اعمال»است-مصداق‌های این شاهدان را نیز معرفی کرده است:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

گمان کرده‌ای که خدا با این آیه،تمام اهل قبله از موحّدان را قصد کرده است؟ (یعنی فکر می‌کنی مرجع ضمیر«كُمْ»در«جَعَلْنٰاكُمْ»همهٔ افراد امت است و حال آنکه) کسی که شهادت او در دنیا دربارهٔ يك صاع خرما پذیرفته نمی‌شود،چگونه خداوند در روز قیامت شهادتش را در حضور تمام امّت‌های گذشته،از او بپذیرد؟ هرگز،چنین نیست،خدا چنین چیزی را از خلقش قصد نکرده است.مقصود آن امتی است که دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد آنان به اجابت رسیده که فرموده:«شما بهترین امّتی هستید که (برای سعادت و اصلاح بشر) قیام کرده‌اید»و

آنان امّت وسط هستند وآنان بهترین امتی هستندکه (برای اصلاح و سعادت بشر) قیام کرده‌اند.[1]

حاکم حسکانی از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود:
اِنَّ اللّٰهَ ایّٰانَا عَنیٰ بِقَوْلِهِ:«لِتَکونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی النّٰاسِ»فَرَسُولُ اللّٰهِ شٰاهِدٌ عَلَیْنٰا وَ نَحْنُ شُهَدٰاءُ اللّٰهِ عَلَی النّٰاسِ وَ حُجَّتُهُ فی ارْضِهِ وَ نَحْنُ الّذیِنَ قٰالَ اللّٰهُ جَلّ

1) -تفسیر عیّاشی،محمد بن مسعود بن عیّاش السّلّمی،ج 1،ص 63.

130 اسْمُهُ (فیِهِمْ) وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ امَّةً وَسَطاً»[1]
مقصود خداوند از این که فرموده:«تا آنان شاهدان بر مردم باشند»ما هستیم.پس رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهدان خدا بر مردم و حجّت او در زمین هستیم.و ما کسانی هستیم که خداوند درباره‌شان فرموده:«و اینچنین شما را امّت وسط قرار دادیم.»
از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود:
«وَ لاٰ یَکُونُ شُهَدٰاءَ عَلَی النّٰاسِ الاّ الْائِمَّةُ وَالرُّسُلُ وَ امّٰا الْامَّةُ فَغَیْرُ جٰائِزٍ انْ یَسْتَشْهَدَهَا اللّٰهُ وَ فیِهِمْ مَنْ لاٰ تَجُوزُ شَهٰادَتُهُ عَلیٰ حَزْمَةِ بَقْلٍ»[2]
شاهدان بر مردم جز امامان و پیامبران نیستند.و اما امّت،پس جایز نیست که خدا آنان را به شهادت طلبد،در حالی که در میان آنها کسی وجود دارد که شهادت او دربارۀ بستۀ سبزی (یا پر کاهی) هم پذیرفته نمی‌شود!

1) -شواهد التنزیل،ج 1،ص 119.

2) -المیزان،ج 1،ص 332.

131خلاصه

-1آیۀ شریفۀ«شهادت»در مقام تکریم امّت اسلام،آنان‌را به صفت«امّت وسط»توصیف نموده و هدف‌از این کرامت را شاهد قراردادن آنان بر مردم و شاهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان ذکر فرموده‌است.

-2در بیان مقصود از«امّت وسط»دو نظر عمده وجود دارد:یکی آن‌که گفته‌اند:معنای وسط قرار گرفتن امّت اسلام آن است که آنان دارای طریقه و برنامه‌ای معتدل و میانه می‌باشند،در مقابل کسانی همانند یهود و مشرکان-که تمام توجهشان به بُعد مادی است و کمالات معنوی انسان را فراموش کرده‌اند-اما امّت اسلامی راه صحیح فطرت انسانی و سازندگی اخلاقی و طریقۀ اعتدال در تأمین نیازهای مادی و معنوی را طی کرده است.اینان شاهد و میزان دیگرانند و با اعتدال خود، شاهدی بر خروج دو طرف مُفرط و مفرّط از جادۀ حق و هدایت می‌باشند.

-3تفسیر دیگری که دربارۀ آیۀ شریفۀ ذکر شده و برخی روایات نیز شاهد بر آن می‌باشد،این است که:«شهادت»به‌معنای مشاهده و دریافت حقیقت اعمال مردم در دنیا برای ادای شهادت در روز قیامت است.باید این دریافت همراه با حضور و اشراف کامل بر همۀ جوانب کارها و آگاهی از اعمال مخفیانه،حقیقت و باطن اعمال و انگیزه‌های قلبی افراد باشد.و این تنها برای اولیای خاص الهی و ائمّۀ معصوم علیهم السلام امکان پذیر است.مقصود آیه نیز اینها هستند.

132پرسش

-1تفسیر«امّت وسط»به امّت میانه و معتدل را توضیح دهید.

-2یکی از پاسخ‌های علاّمه طباطبائی در ردّ تفسیر«امّت وسط»به امّت میانه و معتدل را برشمارید.

-3چگونه اولیای الهی و ائمّۀ معصوم علیهم السلام شاهد بر اعمال مردمند؟

-4حدیثی در تأیید تفسیر«شهداء»به اولیای الهی و ائمّۀ معصوم علیهم السلام دربارۀ آیۀ شهادت بیان کنید.

133

درس پانزدهم:آیۀ«رؤیت اعمال»

درس پانزدهم:آیۀ«رؤیت اعمال»
133

درس پانزدهم:آیۀ«رؤیت اعمال»

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ الىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»[1]

بگو:عمل کنید،خداوند و فرستادۀ او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند و به زودی،به‌سوی کسی بازمی‌گردید که پنهان و آشکار را می‌داند و شما را به‌آنچه عمل‌می‌کردید،خبر می‌دهد.

محتوای اجمالی آیه

1) -توبه (9)،آیۀ 105.

محتوای اجمالی آیه

محتوای اجمالی آیه

آیۀ مزبور در مقام ترغیب و وادار کردن مردم به دقّت و مراقبت در انجام اعمال خودشان است و هشدار می‌دهد که حقیقت اعمال آنان پوشیده و پنهان نمی‌ماند،بلکه در معرض دید و مشاهدۀ خدا و پیامبر و مؤمنان قرار دارد و آنان مراقبانی هستند که از اعمال آنها اطلاع می‌یابند و اعمال آنان را می‌بینند.روشن است که ایمان و اعتقاد به این حقیقت که اعمال انسان در محضر چنین شاهدانی انجام می‌گیرد،چه اثر مثبت و سازنده‌ای به بار می‌آورد.

نکات قابل توجه در آیه

نکات قابل توجه در آیه

نکات قابل توجه در آیه

اکنون به بررسی نکات مورد نظر و روایات مربوط به آیه می‌پردازیم:
134

-1«رؤیت»

-1«رؤیت»
134

-1«رؤيت»

«رؤيت»به‌معناى درك كردنِ شىء ديده شده است؛گاهى با حواس ظاهرى و شبيه آن مى‌باشد،گاهى با قوّۀ توهّم و تخيّل و يا با تفكّر و عقل و قلب است.[1]

-2زمان«رؤيت»

1) -مفردات،راغب اصفهانى،واژۀ«رأى».

-2زمان«رؤيت»

-2زمان«رؤيت»

زمانِ ديدن اعمال و مشاهدۀ آنها در همين دنيا و پيش از قيامت مى‌باشد؛زيرا در انتهاى آيه،به قيامت اشاره كرده است:

«و نزدِ عالِم غيب و شهادت بازگردانده خواهيد شد و...»

پس اين رؤيت پيش از قيامت و در همين دنياست.[1]

-3آنچه ديده مى‌شود

1) -الميزان،ج 9،ص 379.

-3آنچه ديده مى‌شود

-3آنچه ديده مى‌شود

آنچه ديده مى‌شود حقيقت اعمال،آن‌هم توسط خدا و رسول و مؤمنان است؛«زيرا «رؤيت»در آيۀ شريفه،به«عمل»نسبت داده شده و اعمال انسان،برخى ظاهرى و مربوط به اعضا و جوارح او و برخى باطنى و قلبى و مربوط به انگيزه‌ها،نيت‌ها و هدف‌هاى انسان است كه عامل و محرّك او به سوى انجام كارهايش مى‌باشد.و خداوند تبارك و تعالىٰ آگاه به همۀ اسرار و ظاهر و باطن انسان بوده،هيچ ذرّه‌اى در هستى از ديد و علم او مخفى نمى‌ماند.»[1]

از سوى ديگر،فرموده است:«خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را مى‌بينند»كه در اين«ديدن»،خودش را با پيامبرش و مؤمنان ذكر كرده است.بنابراين،بايد«ديدنِ»پيامبر و مؤمنان نيز از همان نوع ديدن خدا باشد كه ديدنِ ظاهر و باطن و مشاهدۀ حقيقت اعمال است تا كلمۀ«رؤيت»در هر سه مورد به يك معنا به كار رفته باشد،نه آن كه مقصود از ديدن پيامبر و مؤمنان،فقط ديدن ظاهر اعمال و با چشم ظاهرى يا نتايج آنها باشد؛زيرا اين

1) -تفسير كبير،ج 15-16،ص 188.

135چيزى نيست كه اختصاص به مؤمنان داشته‌باشد،بلكه براى هر بيننده‌اى قابل ديدن است.[1]

-4«مؤمنون»كيانند؟

1) -اقتباس از:المیزان،ج 9،ص 379؛الامامة والولایة فی القرآن الکریم،ص 200-201.

-4«مؤمنون»کیانند؟

-4«مؤمنون»کیانند؟

منظور از«مؤمنون»در آیۀ شریفه،افراد خاصّی از مؤمنان است که در آیۀ دیگر، به‌عنوان«شاهدان اعمال»از آنان یاد شده،نه همۀ مؤمنان.[1] به این بیان:کلمۀ«عَمَلَکُمْ»و جملۀ«فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(خداوند شما را در قیامت به آنچه عمل کرده‌اید،آگاه می‌سازد) اطلاق دارد و شامل تمام اعمال آشکار و پنهان انسان می‌شود و براساس ظاهر آیه،منظور از«عمل»در اول و آخر آن یکی است.بنابراین،آغاز آیه نیز همۀ اعمال را شامل می‌شود:از سوی دیگر،آگاهی نسبت به همۀ اعمال انسان‌ها از تمام جهات،چه ظاهر و چه حقیقت آنها،چه آشکار و چه پنهان آنها،از راه‌های عادی ممکن نیست،پس باید از طریق تعلیم الهی باشد که آن هم شامل همۀ مؤمنان نمی‌گردد.

این معنا هم صحیح نیست که خدا و پیامبر به اعمال شما (ظاهر و باطن) علم دارند و با گذشت زمان حقایق اعمال شما آشکار گشته،مؤمنان هم از آن آگاه می‌گردند،زیرا آنچه را که گذر زمان آشکار می‌کند،مؤمن و کافر می‌بینند و اختصاص دادن آن به مؤمنان صحیح نیست.

با این وصف،منظور از«مؤمنون»در آیۀ شریفه،تمام افراد با ایمان نیست،بلکه گروه خاصی از آنهاست که به فرمان خدا،از اسرار غیب آگاهند؛یعنی،جانشینان راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّۀ معصوم علیهم السلام.[2]

مصداق«مؤمنون»در روایات: در منابع معتبر شیعه،احادیث بسیاری از ائمّۀ معصوم علیهم السلام وارد شده که مقصود از«مؤمنون»را در آیۀ شریفه،امامان علیهم السلام دانسته‌اند؛از جمله:عبداللّه بن ابان زیّات نقل کرده است:

به حضرت رضا علیه السلام گفتم:برای من و خانواده‌ام به درگاه خداوند دعا کنید.امام علیه السلام فرمود:

1) -بقره (2)،آیۀ 143.

2) -اقتباس از،تفسیر نمونه،ج 8،ص 125-128.

136«آیا من این کار را انجام نمی‌دهم؟به خدا قسم،اعمال شما در هر شب و روز بر من عرضه می‌شود.» این سخن امام علیه السلام در نظرم بزرگ آمد.سپس امام علیه السلام فرمود:«آیا در کتاب خدای عزّ و جلّ نمی‌خوانی:«وَ قُلْ اعْمَلُوا...»؟به خدا قسم،منظور از«مؤمنون»علی بن ابی‌طالب است.[1]

داوود بن کثیر رقی می‌گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم.پیش از آن‌که سخنی بگویم،فرمود: «یٰا دٰاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَیَّ اعْمٰالُکُمْ یَوْمَ الْخَمیسِ،فَرَأَیْتُ فیمٰا عُرِضَ عَلَیَّ مِنْ عَمَلِكَ صِلَتَكَ لِابْنِ عَمِّكَ فُلانٍ،فَسَرَّنی ذٰلِكَ بِانّی عَلِمْتُ انَّ صِلَتَكَ لَهُ اسْرَعُ لِفَنٰاءِ عُمْرِهِ وَ قَطعِ اجَلِهِ»

ای داود،اعمال شما در روز پنج شنبه بر من عرضه شد.من در میان آنچه از عمل تو بر من عرضه شد،دیدم که نسبت به پسر عمویت،فلانی،صلۀ رحم انجام داده‌ای.من از این کار تو خشنود شدم؛زیرا می‌دانم که این صلۀ رحم از جانب تو موجب تسریع در فنای عمر او و رسیدن اجلش می‌گردد.

داوُد می‌گوید:من پسرعمویی داشتم که دشمن سرسخت اهل بیت و فردی ناصبی و خبیث بود.من با خبر شدم که وضع او و خانواده‌اش بسیار سخت است و در گرفتاری به سر می‌برد.پیش از حرکت خود به سوی مکّه،مقداری پول برای تأمین مخارج و رفع نیازش برای او فرستادم و آنگاه که به مدینه آمدم،امام صادق علیه السلام از انجام این عملِ من خبر داد. [2]

1) -اصول کافی،ج 1،ص 171.

2) -تفسیر البرهان،ج 2،ص 159.

137خلاصه

-1آیهٔ«رؤیت اعمال»در مقام ترغیب مردم به مراقبت در انجام اعمالشان است؛زیرا آنان پیوسته در محلّ‌دید و مشاهدهٔ مراقبانی بس بزرگ همچون خدا و رسول و مؤمنان می‌باشند.آنان حقیقت اعمال مردم را در این دنیا می‌بینند و در روز قیامت،که به سوی خدای آگاه از غیب و شهود بازگردند،خداوند حقیقت اعمالشان را به خودشان نیز نشان خواهد داد.

-2با توجه به این که مقصود از«دیدن اعمال»دیدن ظاهر عمل و یا نتیجهٔ آن نیست-زیرا این کار اختصاص به مؤمنان ندارد-از این رو،مقصود از«مؤمنون»در آیهٔ رؤیت،افراد خاصی از آنان است، نه همهٔ مؤمنان؛چرا که آگاهی از تمام اعمال نیك و بد و آشکار و پنهان تمامی افراد،از راه‌های عادی، برای همگان ممکن نیست،بلکه باید از راه تعلیم و وحی الهی باشدکه آن‌هم شامل حال هرکس نمی‌شود.

-3منظور از«مؤمنون»در آیهٔ شریفه،گروه خاصی از آنهاست که به فرمان خدا،از اسرار غیب آگاهند؛یعنی،جانشینان راستین پیامبر و ائمّهٔ معصوم علیهم السلام که در برخی از روایات نیز به آنان تصریح گردیده است.

138پرسش

-1مفاد اجمالی آیهٔ«رؤیت اعمال»را بیان کنید.

-2مراد از«آنچه دیده می‌شود»در آیهٔ رؤیت،چیست؟

-3مقصود از«مؤمنون»در آیهٔ رؤیت چه کسانی است؟ یك شاهد از خود آیه برشمارید.

-4از داستان داود بن کثیر در ارتباط با آیهٔ رؤیت،چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

139

درس شانزدهم:حدیث«ثَقَلین»

درس شانزدهم:حدیث«ثَقَلین»
معرفی اجمالی حدیث

معرفی اجمالی حدیث

یکی از دلایل مورد استناد در موضوع«امامت و ولایت ائمۀ معصوم علیهم السلام»،حدیث معروف«ثقلین»است.

این حدیث را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موارد و موقعیت‌های گوناگون و با الفاظ و عبارات متفاوت بیان فرموده است؛از جمله:در روز عرفه،در مسجد خیف،در خطبۀ روز غدیر و در آخرین روز حیات شریفش بر منبر مسجد مدینه. [1]این حدیث به‌عنوان حدیث متواتر،که صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله قطعی می‌باشد،شناخته شده [2]و در بسیاری از کتب معتبر شیعه و سنّی-از جمله،صحاح شش‌گانه-نقل گردیده است. [3]

راویان این حدیث جمع بسیاری از بزرگان صحابه و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند؛ همانند:حضرت علی علیه السلام،فاطمه زهرا علیها السلام،ابو سعید خدری،زید بن ارقم،حذیفة بن اسید،زید بن ثابت،جابر بن عبداللّه،ابن عباس،ابوذر،امّ سلمة و دیگران. [4]

رهبر کبیر انقلاب اسلامی،حضرت امام خمینی قدس سره،دربارۀ حجّیت این حدیث

1) - احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج 9،ص 309.

2) - همان،ص 309-375؛حدیث مزبور را با بیست و پنج سند نقل کرده است.

3) -صحیح مسلم،جزء 7،ص 122؛سنن ترمذی،جزء 2،ص 307؛سنن دارمی،جزء 2،ص 432؛مسند احمد بن حنبل،جزء 3،ص 3 و 14 و 17.

4) -احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج 9،ص 309-375.

140شریف می‌فرماید:

«حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و در کتب اهل سنّت،از صحاح شش‌گانه تا کتب دیگر آنان،با الفاظ مختلفه و موارد مکرّره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌طور متواتر نقل شده است.

و این حدیث شریف حجّت قاطع است بر جمیع بشر،به‌ویژه مسلمانان مذاهب مختلف،و باید همۀ مسلمانان-که حجّت بر آنان تمام است-جوابگوی آن باشند و اگر عذری برای جاهلان بی‌خبر باشد،برای علمای مذاهب نیست.» [1]

اکنون به ذکر دو نمونه از نقل این حدیث می‌پردازیم:

-1 حضرت علی علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَیُّهَا النّاسُ انّی تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا ما تَمَسَّکْتُمْ بِهِما:اَلْاَکْبَرُ مِنْهُما کِتابُ اللّهِ وَالْأَصْغَرُ عِتْرَتي؛اَهْلُ بَیْتي.وَ انَّ اللَّطیفَ الْخَبیرَ عَهِدَ الَیَّ انَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ

كَهاتَيْنِ-اَشارَ بِالسَّبّابَتَيْنِ-وَ لا انّ احَدَهُما اقْدَمُ مِنَ الْآخَرِ؛فَتَمَسَّكُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا وَ لا تُقَدِّمُوا مِنْهُمْ وَ لا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ وَ لا تُعَلِّمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اعْلَمُ مِنْكُمْ» [2]

ای مردم،من در میان شما دو چیز گرانبها به‌جای گذاردم که تا وقتی به آن دو تمسك می‌جویید هرگز گمراه نمی‌شوید:بزرگ‌تر آنها،کتاب خدا و کوچك‌تر،عترت و اهل‌بیتم است.

و خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌گردند تا وقتی که در حوض کوثر بر من وارد شوند؛مانند این دو-و به دو انگشت سبّابه اشاره نمود-و هیچ یك از آن دو بر دیگری پیشی نمی‌گیرد.پس به آن دو چنگ زنید که هرگز گمراه نمی‌شوید.از آنها پیشی نگیرید،عقب هم نمانید و درصدد آموختن به آنها برنیایید،زیرا آنها از شما داناترند.

-2 زید بن ارقم نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

1) -وصیت‌نامۀ سیاسی-الهی،ص 22.

2) -احقاق الحق و ازهاق الباطل،ج 9،ص 352؛ینابیع المودّة،سلیمان قندوزی،ج 1،ص 77.

141 «اِنّی تارِكٌ فيكُمْ ما انْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی،اَحَدُهُما اعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ:

كِتابُ اللّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ الَی الْاَرْضِ وَ عِتْرَتي اهْلُ بَيْتي وَ لَنْ يَتَفَرَّقا حَتّی يَردا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونی فيهِما» [1]

من در میان شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید،پس از من،هرگز گمراه نخواهید شد،یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری است:کتاب خدا که رشته‌ای است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت و اهل بیتم.و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا نزد حوض (کوثر)بر من وارد شوند.پس،به هوش باشید که پس از من،با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد!

تبیین واژه‌ها

1) -سنن،محمد بن عیسی ترمذی،ج 5،ص 328،حدیث 3876.

تبیین واژه‌ها

تبیین واژه‌ها

ثَقَلَین

ثَقَلَین

ثَقَلَین

این کلمه تثنیۀ«ثَقَل»به‌معنای هر چیزی است که دارای قدر و ارزش بوده و مورد رغبت واقع شود. [1]

ابن اثیر می‌گوید:«به هر چیز ارزشمند و نفیس،«ثَقَل»گفته می‌شود.پس این که پیامبر کتاب خدا و عترتش را«ثَقَلَین»نامیده از باب تعظیم قدر و ارزش آنها و بزرگداشت شأن و منزلتشان بوده است.» [2]

تمسّك

1) -این واژه«ثِقْلَيْن»یا«ثِقَلَين»نیز خوانده شده که به معنای چیز سنگینی است.ر.ك:لسان العرب،جمال‌الدين محمد بن مكرّم،ج 11،ص 85 و 88؛مجمع‌البحرين،فخرالدين طريحى،ج 1 و 2،ص 314 و 315.

2) -النّهايه،ابن اثير،ج 1،ص 216.

تمسّك

تمسّك

تمسّك به‌معناى گرفتن،نگه داشتن و چنگ زدن است.[1]

1) -المصباح المنير،على مشكينى اردبيلى،ج 2،ص 371؛لسان العرب،ج 10،ص 488؛معجم مقاييس اللّغه،احمد بن فارس بن زكريّا،ج 5،ص 320.

142

عترت

عترت

142

عترت

اين واژه به‌معناى نسل انسان است.عرب فرزندان و نوادگان را«عترت»مى‌گويد.[1]

دلالت حديث

1) -المصباح المنير،احمد بن محمد مقرى فيّومى،ج 2،ص 14.

دلالت حديث

دلالت حديث

در ديدگاه شيعه،حديث ثقلين بر امامت و ولايت اهل بيت عليهم السلام تصريح دارد كه طى چهار مرحله قابل اثبات است:

1-حقيقت تمسّك به قرآن و عترت عليهم السلام

-1حقيقت تمسّك به قرآن و عترت عليهم السلام

-1حقيقت تمسّك به قرآن و عترت عليهم السلام

نخستين نكته‌ای كه شناخت آن برای درك صحيح معنای حديث لازم است،فهم «حقيقت تمسّك به قرآن و عترت»می‌باشد كه رسول خدا صلی الله عليه و آله امّت را به آن سفارش نموده است.«تمسّك به قرآن»با توجه به معنای لغوی آن،به معنای چنگ زدن به آيات محكمش و اعتصام به اين ريسمان الهی از طريق فهم صحيح معارف و حقايق بلند آن و عمل به دستورات حياتبخش آن است.مقصود از«تمسك به عترت»نيز آن است كه حقايق دين را از سرچشمۀ زلال علوم و معارف اهل بيت پيامبر عليهم السلام بگيريم،صراط مستقيم هدايت را از سيرۀ حسنۀ آنان بياموزيم و به«ولايت و امامت»آنان گردن نهيم، به‌گونه‌ای كه در هر يك از امور عبادی،سياسی،اخلاقی،اقتصادی،فردی و اجتماعی، آنان را امام،مقتدا و الگوی خويش قرار دهيم و دچار افراط و تفريط نگرديم؛نه يك گام از آنان جلو بيفتيم و نه عقب بمانيم.

-2اثبات عصمتِ عترت عليهم السلام

-2اثبات عصمتِ عترت عليهم السلام

-2اثبات عصمتِ عترت عليهم السلام

نكتۀ ديگری كه از اين حديث شريف استفاده می‌شود اثبات«عصمتِ عترت پيامبر صلی الله عليه و آله»است؛زيرا رسول خدا صلی الله عليه و آله،«قرآن»و«عترت»را به عنوان دو گوهر گرانبها همسان و همسنگ يكديگر قرار داده و همان‌گونه كه قرآن از روز نخست تاكنون به دور از 143هر نوع تحريف و سخن باطل و محفوظ از هرگونه دستبرد باقی مانده است،عترت نيز بايد از مقام«عصمت»برخوردار باشد،و گرنه ابتدا و انتهای حديث با هم تناقض دارد؛ زيرا بر فرض،اگر در موردی،حكم عترت مخالف حكم قرآن باشد،عمل به هر دو مستلزم تناقض می‌شود و عمل نمودن به يكی و ترك ديگری با مفاد حديث ثقلين مبنی بر لزوم پيروی بدون قيد و شرط از«كتاب و عترت»،سازگار نيست.و چون پيامبر صلی الله عليه و آله دستوری نمی‌دهد كه مستلزم تناقض باشد،پس عترت نيز همانند قرآن از هرگونه خطا و باطل منزّه است.

علاوه بر اين كه پيامبر صلی الله عليه و آله در مقام بيان راه نجات بشريت از مفاسد و انحرافات در تمام زمان‌ها است و اين اقتضا می‌كند كه بهترين،جامع‌ترين و مطمئن‌ترين راه را در اختيار انسان‌ها قرار دهد.اگر عترت از مقام عصمت برخوردار نباشد،مستلزم نقض چنين غرض مهمی خواهد بود؛زيرا عدم عصمت،موجب سلب اعتماد مردم گرديده، زمينۀ پيروی كامل از آنان را از بين خواهد برد.

-3عترت چه كسانی‌اند؟

-3عترت چه کسانی‌اند؟

-3عترت چه کسانی‌اند؟

«عترت»به‌معنای فرزندان،نوادگان و خاندان است[1]که به‌طور دقیق،با اهل بیت مرادف است،همان‌گونه که واژۀ«اهل بیت»در حدیث،بَدَل از عترت آمده و یکسانی آن دو را می‌رساند.(منظور از«اهل بیت»در درس 12 بیان گردید.)

-4تفکیك ناپذیری قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر

1) - اقرب الموارد،سعید الخوری الشرتونی،واژۀ«عتر».

-4تفکیك ناپذیری قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر

-4تفکیك ناپذیری قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر

آخرین نکتۀ قابل توجه در حدیث شریف،تفکیك ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر است؛بدین معنا که آنچه راه نجات بشریت و شرط سعادت امّت می‌باشد،تمسّك به قرآن و عترت-با هم-بوده و این دو تا قیامت از یکدیگر جداشدنی نیستند.از این رو

144تمسّك به قرآن،به تنهایی-بدون عترت-آنگونه که برخی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شعار غلط و انحرافی «كَفٰانٰا كِتٰابُ اللّٰه» (کتاب خدا ما را بس است) را در میان امت اسلامی مطرح کردند،تخلّف از دستور نجاتبخش پیامبر صلی الله علیه و آله است.

راز تفکیك‌ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر این است که همان‌گونه که حضور وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قرآن،به‌عنوان مفسّر و بیانگر احکام نورانی آن و مجری قوانین سعادت آفرینش ضروری و حتمی است،عترت پیامبر صلی الله علیه و آله،که همان امامان معصوم علیهم السلام و حاملان علوم و معارف قرآن می‌باشند،نیز به‌عنوان کارشناسان دین، مسؤولیت اجرا،تبیین و تفسیر حقایق بلند آن را برعهده دارند و باید پیوسته برای فهم صحیح دین،در کنار قرآن مورد توجه قرار گیرند.

بنابراین،عترت نقش پاسداری از قرآن و جلوگیری از راه یافتن هرگونه تحریف و بدعت به حریم مقدس آن را برعهده دارد و کنار گذا شتن آنان موجب پیدایش افکار انحرافی،تفسیرهای غلط و عدم اجرای صحیح احکام قرآن و در نتیجه،مهجور ماندن آن می‌گردد.و این نشانگر ضرورت وجود امام معصوم علیهم السلام در هر زمان تا روز قیامت است.

زرقانی مالکی نقل کرده که علاّمه سمهودی (از بزرگان اهل سنّت) گفته است:

این حدیث می‌فهماند که همیشه،تا روز قیامت،کسی که شایستۀ تمسّك باشد،از عترت پیامبر وجود دارد و در این صورت است که سفارش پیامبر دربارۀ تمسّك به آنان صحیح خواهد بود،همان‌گونه که در مورد قرآن نیز چنین است.از این‌رو،آنان مایۀ امنیّت اهل زمینند که هرگاه

نباشند،اهل زمین نخواهند بود. [1]

از سوی دیگر،تمسّك به اهل بیت علیهم السلام نیز بدون عمل به قرآن مفهومی ندارد و صرف دوستی اهل بیت و مهجور گذاشتن قرآن،سعادت را تأمین نخواهد کرد.

نکتهٔ ظریف‌تر این‌که قرآن و عترت از یکدیگر جدا نیستند و اگر کسی بواقع از قرآن

1) -الغدیر،ج 3،ص 80.

145تبعیت کند،پیرو اهل بیت هم خواهد بود؛چنان‌که اگر کسی واقعاً از عترت پیروی کند، پیرو واقعی قرآن خواهد شد.همچنین اگر کسانی دم از قرآن بزنند و عترت را کنار بگذارند،در ادعایشان صادق نیستند؛زیرا یکی از دستورات اساسی قرآن،پیروی از عترت است؛چنان‌که اهل بیت نیز پیروان خویش را به رعایت دقیق آیات قرآن سفارش می‌کنند.

146

148پرسش

-1واژه‌های«ثقلین»،«تمسّك»و«عترت»را در حدیث ثقلین توضیح دهید.

-2حقیقت تمسّك به قرآن و عترت را با استفاده از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث«ثقلین» بیان کنید.

-3حدیث«ثقلین»چگونه بر عصمت اهل بیت دلالت می‌کند؟

-4مصداق عترت پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟

-5اصل تفکیك ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر به چه معنا و بیانگر چه حقیقتی است؟

-149 قرآن کریم

- نهج‌البلاغه،ترجمه و شرح علینقی فیض‌الاسلام،تهران،فقیه،1367 ش.

احقاق الحق و ازهاق الباطل،نورالله حسینی مرعشی تستری،المکتبة الاسلامیّه-تهران.

اصول کافی،محمد بن یعقوب کلینی،دارالکتب الاسلامیه.

الألفین،علاّمه حلّی،چاپ نجف.

الامامة والولایة فی القرآن الکریم،جمعی از نویسندگان،مطبعة الخیام-قم.

امامت و رهبری،شهید مرتضی مطهری،انتشارات صدرا.

بحارالانوار،علاّمه مجلسی،بیروت.

البرهان،هاشم بن سلیمان بحرانی،اسماعیلیان،قم،1334.

تفسیر اثنیٰ عشری،حسین شاه عبدالعظیمی،انتشارات میقات.

0تفسیر الکبیر،فخر رازی،دار الکتب العلمیّة-طهران.

تفسیر العیّاشی،محمد بن مسعود بن عیّاش السّلمی،المکتبة العلمیه الاسلامیّة،تهران.

تفسیر المنار،محمدرشید رضا،دارالمعرفة-بیروت.

تفسیر نمونه،جمعی از دانشمندان،دارالکتب الاسلامیة.

الدّرّ المنثور،سیوطی،دارالمعرفه،بیروت.

تفسیر روح‌المعانی،شهاب‌الدین محمود آلوسی بغدادی،بیروت.

150زن در آئینهٔ جمال و جلال،آیةاللّٰه جوادی آملی،نشر فرهنگی رجاء.

سنن الترمذی،محمد بن عیسیٰ بن سورة الترمذی،مدینه منورة.

شواهد التنزیل،عبیدالله حاکم حسکانی،وزارت ارشاد اسلامی.

الصواعق المحرقة،ابن حجر عسقلانی،مکتبة القاهره.

الغدیر،علاّمه امینی،بیروت.

فرهنگ نوین،سید مصطفی طباطبائی،کتابفروشی اسلامیه،تهران.

الکشاف،محمود بن عمر زمخشری،انتشارات آفتاب،تهران.

کشف الغُمّة فی معرفة الائمّة،علی بن عیسی الأربلی،بیروت.
لسان العرب،جمال‌الدّین محمد بن مکرّم،بیروت.
مجمع‌البیان،فضل بن حسن طبرسی،دار احیاء التراث العربی.
مجمع‌البحرین فخرالدین طریحی،دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
المصباح المنیر،فیّومی،یاسر،قم.
معارف قرآن،محمدتقی مصباح یزدی،در راه حق،قم.
معجم مقاییس اللّغة،احمد بن فارس بن زکریا،دارالکتب العلمیة-اسماعیلیان.
مفردات،راغب اصفهانی،مکتبة المرتضویه.
المنجد،لویس معلوف،اسماعیلیان.
المیزان،علامه طباطبایی،انتشارات اسلامی.
نورالابصار،شبلنجی،بیروت.
النهایه،ابن اثیر،المکتبة الاسلامیه.
ولاءها و ولایتها،شهید مطهری،انتشارات صدرا.
وصیت‌نامهٔ سیاسی-الهی،امام خمینی قدس سره،مرکز نشر فرهنگی رجاء.
ینابیع المودّه،قندوزی،ترجمهٔ سید مرتضیٰ توسّلیان،چاپ بوذرجمهری.